تصوير ابو عبد الرحمن الكردي

سيّد قطب

اسلام

و ديگران

سنلاحقهم حتى مطلع الفجر

اسلام

اقتباس از نوشته قطب

ترجمه

سید محمد شیرازی

بسم الله الرحمن الرحیم

وَمَنْ اَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعا اِلَی اللّهِ وَعَمِلَ صالِحاً وَ قالَ اِنَّنِی مِنَ الْمُسْلِمِینَ .

خوانندهٔ گرامی کتابی که اکنون بنام **اسلام و دیگران** در برابر خویش گشوده‌ای مجموعه‌ایست از بررسی یک سلسله مسائل اجتماعی که از کتاب معرکةالاسلام..دانشمند و نویسندهٔ توانا استاد سید قطب ترجمه و اقتباس گردیده است

استقبال روشنفکران وطبقهٔ جوان برای آگاهی وعمل بوظایف اجتماعی درسالهای اخیر وتسلط عمیق مؤلف بمسائل اجتماعی کشورهای اسلامی مترجم را بر آن داشت که کتاب حاضر تقدیم صاحبان این هدف گردد .

وچون افکار هر نویسنده درمناسبات محیط ووضع خاص کشورش دورمیزند قسمت‌های اختصاصی حذف واقدام به اختصار واقتباس گردید اینك کتاب حاضر درشمار کتبی که تنها سخنگوی عدهٔ معدودی ازمسلمانان باشد نیست بلکه حقایقی است آشکار ازدردهای صعب العلاج جامعه . پرده برداری است ازگمراهیهائی که بوسیلهٔ راهزنان اجتماعی دامنگیر اقوام وملل گشته . بیان جامعی است از قوانین فطری اسلام که جوابگوی همهٔ این مشکلات میباشد . حقایقی که هر عقل سالم وهر وجدان بیدار آنرا قبول میکند حقایقی است زنده که هر اجتماع ترقیخواه طالب آن وهر ملتی که در جستجوی قدرتهای مادی و معنوی است محتاج به آن میباشد . بنابراین جا دارد که فصول این کتاب دقیقاً موردمطالعه قرار گرفته وبیك بار خواندن اکتفاء نشود تا اگر نقطهٔ ابهامی در بادی امر بنظر آید با تکرار مطالعه رفع گردد وچنانچه بازهم نیازی به توضیح مندرجات باقی بماند امیدواریم با نشریات بعدی در اطراف موضوعات این کتاب کاملا تأمین گردد درخاتمه باامید فراوان ازخدای متعال خواهانیم که ما را درفهم علوم عالیه اسلام ونشر حقایق آن کمك وموفقیت بیشتر عطا فرماید تا بیش از این بارزش ومقام کتاب آسمانی خود قرآن مجید وشخصیت‌های ممتاز رهبران بزرك دین مقدس اسلام توجه نمائیم .

تهران ماه رمضان ۱۳۸۳ سیدمحمد شیرازی

آژیر خطر

این وضع اجتماعی دردناك واسف انگیزی که توده های مردم درممالك اسلامی بامشقت ورنج تحمل میکنند ، قابل بقاء ودوام نیست. این حقیقتی است که باید برهمه روشن شودتا بوسیله آن بتوان در راه صحیحی قدم برداشت .

آری قابل بقاء ودوام نیست ، **زیرامخالف سیرطبیعی است** وحتی یکی ازعوامل بقاء در آن یافت نمیشود تا مهلتی برای اصلاح دهد و زمینه‌ای برای باقیماندن فراهم سازد .

وضع حاضر مخالف روح تمدن انسانی است بهرمعنائی که تمدن رابگیریم . مخالف روح دیانت است بهرعنوانی که دین راتأویل کنیم. ومخالف روح زمان ومقتضیات روزاست . این وضع باساده‌ترین مبادی اقتصادی صحیح نیزمخالفت دارد . و در حقیقت همین وضع است که

پیشرفت امور اقتصادی جامعه را مختل کرده ، گذشته از اختلال و انحطاطی که در رشد اجتماعی وطبیعت انسانی مردم پدید آورده است .

وهر وضع اجتماعی که نتیجه‌اش باز ایستادن قوای مردم از کار وتولید شود ، ودر راه ترقی افراد و رشد فکری آنها سد ایجاد کند مخالف جریان طبیعی و ناموس زندگی است ، چنین وضعی نه تنها حق بقاء را در صحنه حیات ازدست میدهد بلکه عملا قدرت بقاء را نخواهد یافت .

چگونه میشود وقتیکه باین آفت اقتصادی آفت دیگری هم اضافه شود، آفت خطرناکی که شرافت وارزش انسانیت را بر باد میدهد، روح واخلاق بشری را فاسد میکند ، برروی عدالت وحق مهر باطل میزند ، خلاصه آن روح ایمانی را که لازمهٔ بقاء جامعه و دستگاه حکومت است از میان می‌برد ، و بجای آرامش و اعتماد ، بدبینی و اضطراب در مردم ایجاد می کند! آیا چگونه ممکن است این چنین وضعی باقی بماند ؟ .

آنها که امروز تحقق آمال خود را از این وضع مخالف طبیعت بشری میجویند ، ودامن این اوضاع را سخت گرفته میکوشند که این بنای خراب ازشالوده را، باچوب بستهائی سرپا نگهدارند ، ازهر دسته که باشند ؛ خواه ازطبقه مالکین، که برای آنها سخت وناگوار است بار زندگی در اجتماع تقسیم شود ، و بخاطر حیات ملت خود سهمی ازوظائف را بعهده گیرند ، خواه ازدسته ستمکاران وزور گویان

که برای اینها هم بسیار دشوار است حق و عدالت مجرای طبیعی خود را سیر کند، مبادا قدرتهای تقلبی و بی اساس خودشان باقی نماند، یا از دسته مردمی باشند که زندگی را صرفاً برای ارضای شهوات و تأمین فسق وفجور خویش میخواهند؛ اینها هم طبعاً نمیتوانند روش معتدل و صحیحی را بپذیرند، یا آن گروه از شخصیت های مذهبی که خود را فروخته‌اند، ولی نه بخدای خود و نه بخاطر وطن خود، بلکه بشیطان و نا کسانی که با چند در هم نا چیز آنها و مملکت آنها را می‌خرند. تمام این طبقات سعی میکنند این وضع را حفظ نمایند اما چیزی را می‌طلبند که بآن نمیرسند. **زیرا مخالف جریان ناموس آفرینش میخواهند شنا کنند**. و باین طریق خودشانرا بهلاکت میافکنند، برای اینکه تمام موقعیت‌های مناسب را که تاریخ و زمان جهت نجات آنها پیش میآورد بدون بهره برداری از دست می‌دهند وای کاش تنها خودشان رو بسقوط و بدبختی میرفتند، متأسفانه اینها میروند واین کشورهای ستمدیده را هم بدنبال خود بهلاکت می کشانند مگر آنکه مردم این کشورها هم خودشان و هم طبقات ممتازه را نجات دهند وهنوز هم اندك فرصتی باقی است، پیش از آنکه فرمان هلاك وسقوط قطعی ازجانب حق بر آنها صادر شود:

وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيراً

ترجمه : هنگامیکه بخواهیم اهل قریه‌ای را (بکیفر گناهانشان) هلاك سازیم ، صاحبان نعمت وقدرت را برعایت عدل و داد دستور می‌دهیم و آنها بوسیله تجاوز وضع عمومی را افساد میکنندو همگی مستحق هلاك می‌شوند .

بایددانست که حقایق واقعه ودردهای موجود را بترتیبی که‌ما امروزمعالجه‌میکنیم درمان نمی‌شود کرد . نه‌باخطب‌و مواعظ وفتاوای مستند بشرع ونه‌بابستن‌دهانها وشکستن قلمها . این واقعیات‌را بایدبا واقعیات‌دیگری‌مقابل آن معالجه کرد. شکمهای گرسنه‌منطق نمی‌فهمد هرچندآن منطق‌صحیح وبی‌انحراف باشد ، ومابایداین‌مطلب‌راقبل‌از فوت وقت درك کنیم ، وبخدا سوگند که‌بسیارنزدیك استاین فرصت ازدست برود .

هر کس‌هرچه میخواهد بگوید : ازحاکم زورگو ، از مالکین متجاوز ، ازنویسندگان مزدور ، ازروزنامه‌نگاران‌جیره‌خوار. کسانی هستند که هرگاه کلمهٔ دعوت‌باصلاح ازدهان کسی‌خارج شدفوراً نشان تهمت‌اشتراکی ، تمردازقانون ، اخلالگر ، وموجدهرج ومرج‌را بر پیشانی آنها میزنند . خلاصه‌بامصلحین‌اجتماعی بهر وسیلهٔ دوزخی که معمولا در اختیار سرکشان وطاغیان هرعصر وزمان وهر سرزمین و مکانی است‌میجنگند وآنهارازیرزنجیرو گوشه‌های زندان‌تحت‌شکنجه وفشار قرار میدهند ،روزنامه‌های‌شان را تعطیل‌میکنند قلمهای‌شانرا

می شکنند و مبارزه را تابستن راه قوت لایموتشان ادامه میدهند تا سر انجام بزندگی و نام ونشان آنها پرده فراموشی کشند.

اما غافل از اینکه بعد از تمام این جریانات صدائی که بلند میشود خاموش کردن آن دیگر بهیچوجه ممکن نیست. صدای میلیونها مردم ستمکشیده ایکه عرق پیشانی وخون خود رامی بخشند ودرمقابل آن نه بلقمهٔ نان خشك میرسند که سدجوع کنند ونه بپارچه کهنه ایکه ساتر خودسازند: **اینها صدای مردمی است که در طول زندگیشان یك کلمه هم درس کمونیستی وغیر کمونیستی نخوانده‌اند؛ صدای مردمی است که زنده‌اند وشکمهاشان نان میخواهد، وبدنهاشان پوشاك.**

اگر تمام صداها خاموش گردد، یك صداست که ساکت وآرام نخواهد شد و آن صدای واقعیتی است که از حلقوم میلیونها مردم ستمدیده بلند می‌شود که در اثر فشار مصائب خرد شده‌اند، و اوضاع اجتماعی و مظالم آن قیافه های آنانرا عوض کرده است. **و بحدی محرومیت کشیده‌اند که دیگر احساس ظلم ودرك محرومیت راهم نمی‌کنند.**

وصدای صدها هزار لاشه آدمهائی است که در کنار خیابانها افتاده یابدیوارها چسبیده، یادرجستجوی ریزه‌های نان باسگها و گربه های ولگرد در میان صندوقهای زباله غوطه میخورند. صدای همین اسکلت- هائی است که صورتشان بحال نکبت بارورقت آوری درآمده است

پوست های بدنشان زخم شده ، چشمهاشان شوره زده ، وهمچون دزدان وفراریان باین گوشه و آن گوشه میگریزند ، ومانند گدایان بی آبرو درذلت وخواری بسرمیبرند . اینهامناظر دلخراشی است که درهر گوشه و کنار بچشم می خورد .

ودر جانب دیگرعیاشان ومترفین تبه کار، در کشتیهای تفریحی یادر کاخهای زیبای خودازمستی نعمت عربده می کشند ، طلاهائی که از خون میلیونها مردم زحمتکش رویهم انباشته اند برسفره های سبز ورنگین آنهانثارمی شود . سودهای کلان صاحبانش را ازنگهداری حساب آن عاجز کرده ، تاچه رسد بخرج کردن آن .

کیست بتواند بگوید: یك وضع اجتماعی که نتیجه اش این میوه‌های متعفن وپلیداست ممکن استدوام پیدا کند ! هرقدر بکوشند که برای استوار کردن چنین وضعی پایه ها وبستهائی بتراشند ، باخریدن مقالات ، با زور گوئی های استثمار گران ، همهٔ اینها بیهوده است ، **بیهودهٔ برخلاف جریان طبیعت .**

فصل ۲ -

من متهم میکنم

من این اوضاع اجتماعی حاضر را متهم میکنم باینکه قوای مردم را در کار و تولید سست و ضعیف می سازد . تنبلی و بیکاری را در میان مردم شایع میکند مردم را از بهره برداری منابع طبیعی و نیروهای بشری آنها باز میدارد ، خلاصه این وضع بجائی می کشد که ملل مسلمان در مقابل خطرهای داخلی و خارجی ناتوان و بیچاره می‌شود ، خطرهائی که هرروز آشکارتر وزیادتر می گردد .

مثلا زمین‌های قابل زراعت را میتوان چند برابر مقدار کنونی کرد... اما چرا در این خصوص اقدامی نمی‌شود ؟ برای اینکه سازمانهای بزرگ بهره برداری در حال تعطیل است؛ و تولید پیشرفتی ندارد. چرا؟ برای آنکه پیشرفت امور تولیدی پول می خواهد ، پول هم در اختیار سرمایه-دارهاست ، ودولت میترسد که مالیاتهای کلان و بدهی های گذشته را از صاحبان سرمایه مطالبه کند . چرا ؟ زیرا دولت نمایندۀ مردم محتاج و فقیر نیست ، بلکه دست نشانده سرمایه دارهاست .. کلید حکومت را در دست ملت یعنی صاحب حقیقی آن واگذارید ... تا مردم ببینند که از

مالیاتهای عادلانه‌چه‌مبالغ هنگفتی درخزانه خوددارند ، مبالغی که‌با آن‌می‌توانند تمام‌اراضی بایررا در مدت کوتاهی آباد کنند . این‌سر-زمین‌هادارای گنجینه‌هائی است‌ازمواد‌خام و نیروهای‌طبیعی که بدون استفاده مانده‌است. چرا ؟ برای‌اینکه‌دولتها فقیرند ، عاجزند ، خوب کار نمی کنند ، سر گرمند :

دولت‌فقیراست و پول‌بدستش نمی‌رسد . زیرابودجه اش متکی بعواید گمرکی و انحصارات است‌یعنی مالیاتهای غیر مستقیم که‌آنهم مؤدیانش فقراهستند نه اغنیاء ، عایدات دولت ازمالیاتهای‌بر درآمد تأمین نمی شود تا مالیات دهندگان اغنیاء باشند . دولت عاجزاست زیرا دستگاه اداریش فاسد است . دستگاه دولت را چه چیز فاسد کرده ؟ تبعیضات ناروا وتوصیه‌های متنفذین ، بدی‌تشکیلات، کندی جریان‌امور، همانگونه که‌رشوه‌وتخلف‌از مقررات‌وناپاکی‌فکروضمیر آنرافاسد کرده است . دولت‌خوب‌کار نمی کند ، برای‌آنکه محرکی نمی‌بیند که‌اورا درازدیادثروتهای عمومی‌پیشرفت دهد ، ومادامی که این‌ثروتمندان یعنی کسانی که دستگاه حکومت نماینده‌وفرمانبر آنها است از زیادی‌جمع مال مبتلا بتخمه (۱) شده‌اند ، و ازخرج کردن ثروت‌خود عاجز مانده‌اند،همین وضع‌ادامه‌خواهدداشت .

دولت سرگرم‌است . سرگرم کشمکش افراد نالایقی که‌محیط

(۱) تخمه مرضی است که از پرخوری حاصل میگردد .

اجتماع را میدان کشتی ها ونزاع‌هـای خصوصی خود ســاخته‌اند . همان میدانی که دستگاه استعمار از سالها پیش بنام قانون وپارلمان برپا کرده است‌وخودش کناری‌نشسته‌تماشا وتفریح می کند،همانگونه که‌اشراف قرون وسطی‌بندگان خودرا باارادل واوباش‌بجان یکدیگر میانداختند وخودشان سرگرم عیش ونوش میشدند . علاوه بـرتمام اینها دولت دائماً فکرش مشغول این اوضاع اجتماعی بی پایه است .

اوضاعی که مخالف سیر طبیعی‌است . اوضاعی که نگهداری آن محتاج کوششهای‌وسیع دستگاه فاسد وعاجزواز کارافتاده‌ادارات‌است.

آری در سرزمینهای اسلامی ، از قدرتهـای بشری ونیروهــای انسانی ، سرمایه‌هائی داریم که کمتر از نیروهای مادی ومواد اولیه نیست ، لکن کسی در فکر بهره برداری از این نیروهانیست وبآن توجه‌نمیکنند . زیرامصلحت‌های استعمار وسرمایه‌داری که غالب‌دولتها نماینده آنهاهستند ، اقتضا نمیکند از این نیروها بهره برداری شود واین افرادرا ازبیکاری نجات دهد . اینهارا در حال نادانی ومرض و فقر نگهداشته تااین آفات آنانرا ازبین ببرد ویا استعداد آنهارا نابود کرده افراد بی‌خاصیتی‌بارآورد که یادر کنار دیوارها پراکنده‌باشند، یاروی نیمکت قهوه‌خانه ها واماکن فسادگرد آیند . واگر از اینها کسی شاغل کاری باشد در کارهای غیرتولیدی‌وقت‌او تلف‌شود . زیرا نظامی که این‌مردم زیر نظر آن کار می کنند نظام فاسدی است ، و

کار مزدشان هم آنقدر ناچیز است که آنانرا وادار باخلاص در عمل نمیکند، و همواره آینده خود را تاریك می‌بینند. در نتیجه بجای آنکه بتناسب ازدیاد نفوس، سطح تولید ورفع نیازمندیها بیشتر گردد، بالعکس روزبروز بافراد بیکارو نفوس مناطق اسلامی اضافه می‌شود، ولی تولید قوس نزولی دارد، در صورتیکه نه قوای طبیعی سرزمین ما کسری داشته و نه نیروهای بشری بقدر کفایت نبوده، بلکه نتیجه اختلالی است که در تقسیم ثروت عمومی بسبب نامنظم بودن وضع تقسیم نفع وضرر، پیداشده است، واز اینجاست که ماعقب مانده‌ایم ودنیا بسرعت پیش میرود، ماضعیف می‌شویم ودشمنان ما درپشت دیوار کشورمان برای تجاوز بماقدرت می‌یابندارزش حکومت ماروز بروزپائین‌ترمیآید وما هنوز دورهم حلقه میزنیم وفریاد زنده‌باد ومرده‌باد را در اطراف کشمکشهای جمعیت‌های خائن که در حقیقت میدان مسابقات پست‌فطرتان است بلند میکنیم.

☆ ☆ ☆

من متهم میکنم این اوضاع اجتماعی حاضر را باینکه شرافت و بزرگی وانسانیت را بربادمیدهدو تمام حقوق وارزش انسان را ازمیان میبرد.

کیست جرأت کند وبگوید: این میلیونها برزگر گرسنه ولخت وپابرهنه. اینهائی که درونشانرا کرمها میخورند، و گوشهٔ چشمهاشانرا مگسها میگزند وخونشانرا حشرات می‌مکند. اینها انسانند واز شرافت وحقوق انسانی بهره‌میبرند؟

کیست جرأت کندو بگوید: این بچه‌هائی که از دهات وقصبات بشهرهارو میآورند برای کار در کاخهای اشراف یا برای پاك کردن باغها و چمنزارها از آفات در دوائر ومؤسسات دولتی از آنها استفاده میشود ، این بچه‌هائی که بدنهاشان ازبیماری‌میجوشد ، وصدها کیلو-متر از خانواده‌هاشان دور شده‌اند . آیا اینها بخانه‌های‌خودمراجعت خواهند کرد یادیگر برنمی گردند ؟ !

اینها که با میل و ارادهٔ خود نیامده‌اند ، بلکه در اثر فشارو مغصوبیت از حق‌و در مقابل‌چند پول سیاه که نصف آنهم‌قبل‌ازرسیدن بدست‌های لاغرو ضعیفشان خورده می‌شود ، باین رنجهاو دربدریهاتن داده‌اند . کیست که‌بگویداینها هم انسانندو از حقوق‌ومزایای‌انسانی نصیبی دارند ؟ !

کیست که جرأت کندو بگوید صدهاوهزارهاعاجزو گدا ؛ که در صندوقهای زباله دنبال ریزه‌های نان میگردند ، بابدنهای عریانو پاهای‌برهنه ، باصورتهای کثیف‌وخاك آلود ، وچشمهائی که‌دائم‌نگران ودر جستجو است . . اینهابشرندو از مزایای انسانی بهره‌ای دارند ؟!

درحالیکه آنچه‌بسگهای اشراف در منازل ثروتمندان‌میرسدباین بیچاره‌ها نمی‌رسد .

کیست جرأت کندو بگوید این هزارها خدمتگزار منازل ، و پیشخدمت ادارات ، کسانیکه قانون حق‌تشکیل اتحادیه‌آزاد را هم بآنان نداده است ، مبادا در مقابل متولیان خود اظهار وجودی کنند

وبرای خود حقی قائل شوند ، کسانیکه حق ندارند حتی چشم خود را باز کنندو بصورت اربابشان نظر اندازند اینها بشرندو از شرافتو حقوق انسانی بهره‌ای دارند ؟ !

پس باید کنار گذاشت آن حرفهای خرافی‌را که گفته‌می‌شود: ملت منشأ نیروهاو مصدر حکومت هاست ، مردم حق انتخاب دارندو در اظهار رأی آزادندو... اینهاخرافاتی‌است که شایستگی بحث‌ومناقشه را ندارد .

زیرا این ملتی را که‌میگویند منشأ نیروهاست ، همین‌میلیونها مردم لاغرو گرسنه‌اند ، همین توده‌های جاهل‌و غفلت زده‌اند . همین میلیونهامردمی هستند که شب‌وروز درجست‌و جوی یك لقمه‌نان‌خالی خشکند . همین میلیونها مردمی هستند که شدت گرفتاری فراغتی بآنها نمیدهد تا بهوش آیندودربارهٔ نعمت بزرگی که‌آنراحق‌انتخاب وحق آزادی‌مینامند ، لحظه‌ای فکرو تأمل کنند ... این ملتی که می گویند مصدرحکومت است همین گروهی است که با اشارهٔ آقا- بالاسرهارأی‌میدهدو با اشارهٔ آنهاهم‌ازدادن‌رأی‌خودداری می کند.

بلی‌در دورانی که سرمایه وقدرت حکومت می کند صحبت از قانون وپارلمان بمیان آوردن خرافه است ، ماهم اکنون درعصری زندگی میکنیم که سرمایه وسرنیزه‌بدون هیچ کم وکاستی‌فرمانروائی تمام‌دارد ، **حتی آن مسئولیتهای وجدانی‌هم که اشراف قدیم نسبت**

بیردگان خودحس میکردند ، دراین عصر آزادی وقانون تماماً ازمیان رفته‌است ! در ایام گذشته اربابها خود را مسئول غلامان خود میدانستند ، دختران آنها رابشوهرمیدادند ، وبرای آنها جهیزیه تهیه می کردند ، درموقع مرض بمعالجه غلامان خودمیپرداختند ، مخارج ایام سوگواری وجشن بآنهامیدادند.

. . . لکن عصر آزادی و قانون تمام این تکالیف را ازدوش اشراف برداشته ، وبند رقیت و بردگی را همچنان بگردن بندگان خودباقی گذاشته است ؛ ازوجود بنده های خودبهره برداری میکنند هرچه بتوانند وهرطور که بخواهند .

صحبت‌قانون‌وپارلمان برای‌ارباب‌نعمت‌بهتراست موضوع‌فکاهی ووسیله تفریح قرار گیرد ، **ولیکن** شایسته نیست که ملت‌این حرفهارا جدّی تلقی کند وباین واقعیت‌بچشم‌اعتبار نظر کند !

☆ ☆ ☆

من متهم میکنم ، آری‌اوضاع اجتماعی کنونی را متهم می کنم باینکه‌اخلاق ووجدان انسانی‌رافاسد می کند ، تباهی‌وفسادرادرمحیط اجتماع ودستگاه دولت شایع میسازد ، وسرانجام مملکت رابسقوط و انحلال‌فردی وملی‌می کشاند .

تراکم ثروت ازیك‌طرف ، ومحرومیت عمومی ازجانب دیگر ، طبعاً طبقه خوشگذران تنبل وبیکاری رابوجود میآورد ، یعنی کسانی

که ثروت‌زیاد وفرصت‌فراوانی دراختیار دارند ، نیرووقدرت‌بدنیشان بحدی است که ناچار باید بمصرف برسد .

البته نیروئی که صرف‌در کار وتولید نشود ، واستعدادی که در راه‌هدف های عالی‌تر از لذات بدنی بکار نیفتد ، ناگزیر در طریق دیگری مصرف خواهدشد : درراه‌شهوت و لذات‌جسمانی بحدافراط ، درراه‌تأمین‌آسایش‌وتجملات‌زندگی ، درراه گستردن‌سفره‌های‌رنگین ، ومسابقه درراه‌مستی وعربده‌جوئی‌وپرده‌دری ...

چه انتظار است ازاین جوانان نورس واین‌پیران سست عنصری که نتیجهٔ زحمت‌وعرق‌ریزی وخون‌دل هزار گرسنه ولخت وپابرهنه بجیب‌آنها سرازیراست . چه کنند این جوانها و پیرها بااین میلیونها ثروت که بدستشان میرسد درحالیکه بیکارنشسته‌اند ؟ چه کنند اینها که‌کار وزحمت دل ودستشانرا پاکیزه نکرده . وافکار وقوای دماغی آنانرا بحرکت وانداشته . این‌بدبخت‌ها تنها درلذائذ حسی وشهوات بدنی و خوشي های فراوان و ارزان فکرمی کنند . دنبال چه بروند درحالیکه میتوانند پول ، آن نیروی فریبنده و گول زننده را بدست آورند .

ودرطرف دیگرآن محرومین بدبخت وضعیف که در مقابل این فریب‌ها واقع‌اند ، اینهاهم زندگی‌میخواهند ؛ لذت‌میخواهند،وراهی هم‌ندارند که ازطریق‌آبرومند ازلذت‌وزندگی بهره‌مندشوند جزطریق

بی‌شرافتی یعنی آخرین پیشه‌ای که با آن می‌توانندخرجی اندك روزانهٔ خود را تأمین کنند . اینجاست که زنان و مردان دوقسمت می‌شوند : گروهی دلالها وواسطه‌ها و گروه‌دیگر بنده‌ها وقربانیها . دستهٔ سومی هم‌هست که عده آنها قابل‌اعتنانیست . یعنی‌دسته شرافتمند که دربرابر تحریکات وفشارهای سخت سرتسلیم فرونمیآورند . این‌عده زندگی پست‌دنیا ومتاع ناچیز آنرا نمی‌خواهند . اینها دسته شجاعان وپاکانند والبته همهٔ‌مردم یااکثر آنهاهم ازاین‌دسته نمیباشند .

برای این‌جوانان‌و آن‌پیران‌وامانده ناچار حاشیه‌ها ودنباله‌هائی است‌وچاره‌ای نیست جز آنکه این‌دنباله‌ها باشند تابغرور وخودپرستی آنها تملق بگویند و باعمال سخیف واحمقانهٔ‌آنها آفرین نثار کنند ـ آنهاهم این‌حاشیه‌هارا بامال پست و بی‌قیمت‌و برای همین‌کار پیدا کرده‌اند ـ حاشیه ها یعنی کسانیکه اوضاع اجتماعی فاسد آنها را بصورت کرمهای انگل‌درآورده‌است ، موجوداتی که درپناه موجودات دیگر باید زندگی کنند . باین ترتیب حلقه‌ای ازبیکارها و بیعارها بوجود می‌آید ، ازجوانان‌بی‌بندوبار ، وپیران‌آلوده ،ازبردگان‌سفیدوبرده‌فروشان پلید ، خلاصه‌حلقه‌ای‌ازتملق‌وپستی ، فناء وانحلال‌شخصیت .

این حلقهٔ کثیف‌را کنار بگذاریم تاحلقهٔ دیگری درمقابل‌چشمها نمایان شود ، که‌بانشاط ومتحرك وفعال است . امابرای شیطان و در کشتزار شیطان انجام وظیفه می کند . کشتزار رشوه وارتشاء . در

سرزمین حاصلخیزدزدی واختلاس وبدبینی وسوء قصد .

این برهنگی ولختی ازیك طرف وآن فریب دادنها و گول زدنها ازجانب دیگرهمه متوجه کارمند عائله‌داری است که گرانی ارزاق با تازیانه‌های زخم کننده‌اش پشت اورا آتش می‌زند ، ریشهٔ جان وخون رگهایش رامی‌مکد ، برای آنکه او را تسلیم آقایان ثروتمندان کند ، یعنی کسانی که دولت باقوانینش پشتیبان آنهاست ، وکارش فقطروی حساب آنها می گردد ، نه‌بحساب مردم ، این وضع کارمند ضعیف و بیچاره‌است ؛ ودرمقابلش تحریك وفریب مال‌حرام ؛ یعنی مالی که کارمند میخواهد ازراه تقلب ودزدی ونابود کردن دیگران واحتکار ارزاق مـردم چند برابر کند . **اینهاست که ازکثافت و زشتی آن روح میلرزد . اما این‌امور درحقیقت‌ازاین‌اوضاع اجتماعی حاضر جدائی ندارد ؛ بلکه میوهٔ طبیعی‌همین اوضاع است که شرح آن گذشت** ؛ این درخت پلید جزاین میوه‌های کثیف ثمرهٔ دیگری ببار نخواهدآورد ؛ و ممکن نیست که در اجتماعی موازین عدالت تااین درجه مختل‌شود ، معذلك‌قوای‌روحی واخلاقی وقوانین‌وآداب‌اجتماع باقی بماند .

مثل این اجتماع مثل لجنزاری ازآب گندیده و گرم است که مدام درآن گل و کثافت ریخته می‌شود و اطراف آن حشراتی رشد و نمو می کنندوداخل آن کرمها درحال‌تکثیرند کثافات هرلحظه‌زیادتر می‌شود زیاد می‌شود بحدی که تمام محیط اجتماع را عفونت و کثافت

فرا میگیرد و آنرا بمنجلابی متعفن تبدیل می کند گردابی که در آن نهادهای پاک واخلاق نیکو غوطه می‌خورد وقومیت‌ها وملیت هادر آن غرق می‌شود .

دراین هنگام فریاد سروران جلیل‌القدر ازهیأتهای علماء بلند می‌شود که : ای‌وای‌فساداخلاق‌همه‌جارا فرا گرفته ، وجنایت وفحشاء در اجتماع شایع شده . درآن موقع دیگرناله ها یکی دوتا نیست ، درد ها و مصیبت ها زیاد است . ماچه می کنیم جز آنکه بطرف این بزرگوارها رومی‌آوریم وساعتی پای منبرآنها می‌نشینیم ، تاباشنیدن چندموعظه روح خودرا تسلی‌دهیم ودرمقابل این‌منظره های زشت که ازدیدن آن رنج‌می‌بریم بخودمان آرام باش‌بگوئیم .

* * *

اینجامناسب‌است قسمتی ازنامه‌ایکه چندی پیش از طرف بعض علماء بعنوان‌رئیس‌یکی ازدولتهای‌اسلامی نوشته‌شده‌است‌نقل کنیم : هر کس بحال‌رقت‌بارملت عزیزما توجه کند وببیند که‌وضع‌دین‌واخلاق بکجا میانجامد ترس ونگرانی سراپای اورا میگیرد ، و آینده‌ای که این مردم‌بطرف آن پیش‌میروندویرا بوحشت‌می‌اندازد ، امروزاوضاع مردم بجائی‌رسیده که‌اوامرو نواهی‌دین‌رااهمیت‌نمیدهند ، ودر عوض بآنچه مخالف‌سنن و آداب اسلامی است‌تمایل پیدا می کنند . درمیان اکثر مردم‌باوضع بی‌سابقه‌ای‌روح بیقیدی واباحیگری بمحرمات دین‌نفوذ یافته است ، زیرامردم پشت‌سر تمدنی گام برمیدارند که فقط صورتی

فریبنده و آراسته دارد ، و در حقیقت گول ظاهر آنرا میخورند ، عوامل فساد و فریب در شهرها زیاد شده **مخصوصاً درمحیط جوانان که چشم امید مملکت بسوی آنهاست ، واجتماع وسرنوشت آن درحال حاضر وآینده بدست آنهاست** ، برای تفریحات فرزندان ما مجالس انس درست شده ، که در آن زنها و مردها با بیشرمی تمام باقیافه‌های زننده در اختلاط وارتباطند، در این مجالس شراب می نوشند و آنچه مخالف مردانگی و آزادگی است مرتکب می‌شوند ، تا برسیم بمجالسیکه در آنجا قمار علنی و آزاد است طلاهاست که بر روی میز قمار ریخته می‌شود پولهاست که دائماً از دست این و آن خارج میگردد ، و بدنبال آن خانواده ها و شرافت هاست که بپرتگاه سقوط میرود ، این منظره هارا یکی یکی مشاهده کنید تا برسیم بساحلها ، آنجا که در فصل تابستان همهٔ پرده‌های شرم وحیا بکنارمیرود ، واشرار طغیان رابآخرین حدخودمیرسانند ، آنگاه تمام این مطالب را روزنامه‌ها ومجلات منعکس می کنند . تمام این قیافه‌ها را در مناظر عمومی‌قرار میدهند ، وبا این عوامل شهوت‌انگیز غرائز خفتهٔ جوانان ما را تحریك می‌نمایند . تمام این اعمال را مرتکب می‌شوند بدون آنکه کوچکترین مانع وحیائی داشته باشند. این اعمال وهزاران گناه زشت و کشنده دیگر . . !

خوب تااینجا زبان شریف شما علماء وبزرگان توانست مطالبی را دربارهٔ وضع این اجتماع بازگو کند ولی آیا نبایستی کلمه‌ای هم

ازمظالم اجتماعی رایج، گفته شود؟ آیا نباید نظر اسلام را در باب حکومت وسرمایه واین اختلافات طبقاتی طاقت فرسا بیان کرد ؟ ای آقایان محترم! ازاین وضع اجتماعی حاضرچه انتظاری دارید جزهمین فسادها که ظاهر آنرا نامهٔ شما بیان کرد ؟ چنین اوضاع اجتماعی است که‌از شما کمك می‌طلبد، همین اوضاع است که خود شمارا نیـز مصیبت زده کرده‌است .

☆ ☆ ☆

من متهم می‌کنم . . . . آری من این اوضاع اجتماعی کنونی رامتهم می‌کنم باینکه تساوی استفاده‌از امکانات را امر خرافی می‌کند وتعادل میان کاروپاداش‌را ازاساطیرمی‌شمارد وباینجهت‌اضطراب ونگرانی را در روح‌افراد واجتماعات شایع می گرداند .

دراین مملکت کافی‌است طفلی‌باداشتن پدرومادر گزیده وسر- شناسی‌خوب ومورد توجه شود ، تاتمام امکانات برای ترقی‌او فراهم گردد ، این طفل باسرعت عجیبی همهٔ مراحل ترقی‌را یکی پس از دیگری طی‌میکند ، واگرچنین موقعیتی نصیب او نشد ممکن است‌با همسری که پدر ومادرش ازبر گزیده‌ها باشند ازدواج کندتا آن همسر اورا بر بال خودسوار کند وپروازدهد !

بلی‌تساوی استفاده ازامکانات دریك چنین اوضاعی از اوهام و خرافاتی است که کم ازتساوی در مقابل قانون نیست ! وگرنه کدام

مساوات است میان تکه گوشتی که رحم زنی در کلبهٔ حصیری درمیان بیابان بیرون میاندازد ، و زمین کثیف باسنگی کثیف‌تر از خود آنرا گرفته تسلیم میکربها وامراض مینماید ، وسپس آنرا بدامن گرسنگی ورنج می‌سپارد . تازمانیکه این‌مولود بااین‌عوامل مبارزه کندوازمرك نجات‌یابد ، آنگاه اورابدست محرومیت و بی‌سرپرستی میدهد . آری چه مساوات‌است میان‌این مولودو نوزادی نظیر آن که برروی دودست طبیب بدنیا آمده ، ودامن پرستار آنرا پرورش‌داده ، ودرتمام حالات باو توجه و عنایت شده ؛ برایش لالائی میگویند نازش رامی کشند و برای تفریح‌اورا بباغ کودکان می‌برند وپس از گذشتن ایام طفولیت اورابدبستان میفرستند وتمام وسائل تحصیل را برایش فراهم میکنند تاروزی که وارد دانشگاه می‌شود وازآنجا بکرسی وزارت وحکومت جای می گیرد یا بمحلی که ثروتها جمع میشود : در رأس شرکتها و ادارات و گمرکات ؟ !

این چه‌مساواتی‌است میان‌بچه‌ایکه‌پدر ومادراشرافی‌داشت‌ودرس نخوانده بمقامات‌عالی‌رسید ، با بچه‌ایکه‌ازاین امکانات بهره‌ای‌نبرده است . باآنکه‌درمدرسه‌همیشه‌شاگرداول‌بوده ؟ دردنیای‌وظیفه وقدرت **یا دنیائی که آنرا دنیای آزادنام گذاشته‌اند؟** چه‌تساوی‌است که‌فردی‌با داشتن‌همه گونه وسائل‌ترقی و نصیب و بهره‌اززندگی ومحیط مساعد تمام‌نظرها وتوجهات بطرف‌اوست قدم برمی‌دارد در حالی که‌عنوان و فامیل‌واشرافیت درهای‌بسته زندگی‌رابرویش بازمی کنند . و بیچاره‌و

بدبخت دیگری که هر قدم تندیا کندیکه درزندگی برمی‌دارد ، صدمات ورنجها و گردنه‌های سخت است که باستقبال او می آیند ؟ !

اینهاست آن اموریکه تساوی استفاده از امکانات را در این اجتماع امری خرافی کرده ، وعدالت میان کار وپاداش راجزء اساطیر قرار داده‌است ، و گرنه کدام با انصافی است که بگوید این میلیونها افراد از آنجهت گرسنه‌اند که تنبل هستند . وافرادی می باشند که نمیخواهند زحمت کار را تحمل کنند ، بلی اگر این گرسنه‌ها صدنفر یا هزار نفر یا ده‌هزار نفر بودند ممکن بود چنین حکمی کنیم ... امادرباره میلیونها افرادکه اکثریت مملکتی راتشکیل میدهند چطور می‌توان اینگونه قضاوت کرد ؟. کیست که بتواند این حرف سخیف را بگوید . فکر از تصور این مطلب عاجز است .

درحقیقت طبقه‌ای که در این کشور کار می کنند وزحمت می کشند همین گرسنه ها وپا برهنه‌ها هستند ، مقصود کسانیکه عهده‌دار کارهای شریف و آبرومندند ، نه آنها که در لیست دزدی واختلاس میباشند و کارشان تقلب وغش وتملق است ؛ نه رشوه خواران ، ونه کسانیکه در پی تحصیل قدرت ونفوذند ، نه‌تاجرهای غلامان سفید ، ونه ناموس‌فروشان ، ونه‌خائنین بوطن . . . خلاصه‌نه کارهائی که با آن مردی یازنی درظرف بیست‌وچهار ساعت میتواند از سرشناسان وثروتمندان این مملکت گردد .

ما منکر نیستیم که در استعدادهای فردی ومقدرات ذاتی اشخاص تفاوت‌هائی وجوددارد ، لکن کدام تفاوت است که اینهمه فاصله میان میلیونها برده و گرسنه و آقایان . . .وامثال آنهارا بوجود می آورد؟ . میان طبقه‌ای که از تمام مزایای زندگی بهره مندند و گروه دیگری که بارنج وبردگی ورعیتی چندپول سیاه بدست میآورند ؟ **این کدام تفاوت است که ایجاب میکندمیان حقوق گزافی که وزراء ووکلاء و مدیران کل میگیرندوحقوق ناچیزی که بکارمندان ومستخدمین وفراش‌های ادارات داده می‌شود اینهمه اختلاف باشد ، تا جائی که فاصله به‌ده‌ها برابر برسد .**

این اوضاع اجتماع طوری است که طرفدارانش دیگر نمیتوانند برای آن تفسیر وتعبیر کنند ، ویابراندام آن لباس زیبائی بپوشانند ، همچنانکه این اوضاع ذاتاً از استمرار وبقاء عاجز است ، زیرا برضد سیرطبیعی ومخالف ناموس آفرینش است .

اجتماعی که علاماتش اینهاشد ، البته اضطراب ونگرانی درروح افراد و جمعیت‌های آن شیوع خواهد یافت اضطرابی که منشأ آن این افکار است که : کوشش نتیجه نمیدهد ، وجدیت پاداش ندارد ؛ وسایل غیرمستقیم صاحبش رابجائی میرساند که وسائل مستقیم نمیرساند **تولددرخانهٔ وزیریابزرگی مزایائی داردکه هوش واستعدادهای خدادادی وحسن خلق وامانت وصداقت رویهم آن فایده رانمی بخشد**

بیش ازنیم قرن است که مملکت ما بظاهر حکومتش مشروطه

است . دراین مدت دیده نشده که زمانی حکومت ما خالی از تبعیضات واستثناءات خشم انگیز باشد گاهی یکی ودوتا وده تا ، وزمانی بصدها وهزارها رسیده است . تا آنجا که چنین شایع شده که واسطه وپارتی یگانه راه و کوتاه ترین طریق رسیدن بهر مقصود است ، واین فکر درروح مردم اثری عمیق و ناگوار بجا گذاشته کـه : هیچ نیروئی مانند داشتن مقام وجاه ، یاسرشناس بودن انسانرا بجائی نمیرساند ، وخلاصه باید از طریق غیرمستقیم رفت !

معلوم است وقتی اطمینان بکار خوب وامانت وانجام وظیفه وپاکدامنی از دلهای مردم خارج شد ، همه چیز خراب می‌شود ، وتشویش وترس بهمهٔ افراد سرایت می کند ، تنبلی وبی بند وباری سراپای اجتماع را می گیرد ، اوضاع اجتماعی ما نه تنها باینجا کشیده ، بلکه ازاین مرحله هم گذشته ، و بجای پرخطری رسیده : یعنی بجائی که ما دریك شك مطلق فرومانده ایم ، که آیا ملت صلاحیت اداره کردن کشور خود را دارد یا نه ؟ وضع ما باینجا منتهی شده که می گوئیم: صدرحمت بایام استبداد. این بلائی است عظیم که بالاتر از آن بلائی متصور نیست ، که وطنخواهان نسبت بمیهن وملت وحتی نسبت بخودشان ناسپاسی کنند .

جنایتی را که سیاست استثناء در حکومت مرتکب می‌شود همین جنایت بزرگ است . جنایتی است که اساس ایمان وخلوص وطنخواهان را نسبت بقوم وآب وخاك خود متزلزل می کند ؛ عواطف واحساسات ملی

را بکلی خاموش می‌سازد ؛ و در نتیجه زحماتی که برای حکومت قانون کشیده شده است ، بقیمت بر بادرفتن همین حکومت تمام می‌شود .

☆ ☆ ☆

من متهم میکنم . . . آری من این اوضاع اجتماعی حاضر را متهم می کنم باینکه ملت و بخصوص جوانان بیگناه مارا بآغوش کمونیستی خواهد انداخت، زیرا موقعی که بمیلیونها مردم زحمتکش که نمیتوانند مخارج روزانه خود را فراهم کنند گفته می‌شود : کمونیستی زندگی شمارا تأمین می کند ، و جلوی زیاده رویهای ثروتمندانرا میگیرد . . این فکر در دلهای مردم کار سحر راانجام می‌دهد . وهرچند بمردم گفته شود که اینطور نیست و کمونیستی درمقابل لقمه نانی که میدهد ، آزادی فکر و بیان، آزادی عمل راازشما میگیرد یعنی آنچه را که قبلا داشتیداز دست شما خارج میکند، مردم این حرفهارا بهیچوجه درك نخواهند کرد.

کمونیستی حقیقة سحروسری ندارد، لکن مردم دروضعی قرار گرفته‌اند که این مثل عامیانه درحق آنها ثابت شده : شخصی یك چشمش کوربود بهمان چشم کورش زدند فریاد کرد: آه! چشمم را ازدست دادم . یامثل دیگر : بمیمون گفتند خدا بتوخشم کرده . گفت مگر قبلا بصورت آهو آفریده بود؟ کور ومیمون یعنی اشخاصیکه مالك چیزی نیستند تا هنگام محرومیت ضرر آنرا حس کنند ،و کسانیکه امید ندارند وضع فرداشان بهتر از امروز شود ـ کمونیستی برای اینگونه مردم دام سحر

وجاومی گسترانده .زیراهر تغییری ممکن است بحال آنهامفید باشدوهر تحولی که برای آنها پیش آید ضرری بآنهانمیرساند . اما کسانیکه از نعمت آزادی گفتارو آزادی فکر بهره ای دارند ، وپیش از رسیدن باین دو نعمت آزادی نان خودراهم بدست آورده اند ، واین فاصله های اجتماعی ناگوار پایمالشان نکرده است . . اینها با کمونیستی دشمنان طبیعی هستند .

باینجهت است که کمونیستی تاکنون درممالکی نظیر سوئد ونروژ ودانمارك برای رشد ونموخودزمین مستعدی نیافته است ، نه ازجهت آنکه رشدفکری آنها درزندگی از کمونیستها بالاتر است ، و نه بجهت آنکه هدف های معنوی و افکار انسانی آنها عالیتراست . بلکه بعلت آنستکه اینها بیش از آنچه کمونیستی بخواهدعطا کند خودشان دارند ،و با قبول کمونیستی چیزهائی را که مالك حقیقی آنها هستند از دست خواهندداد . (یعنی آزادی را)

اگر بکارگری که در یکی از این کشور ها کار می کند گفته شود کمونیستی معاش ترا بطور کامل وفراوان تأمین مینماید وزندگی ترا بیمه می کند باین حرفها میخندد، زیرا نه تنها تمام احتیاجات درزندگی اوتأمین شده بلکه وسیله تفریح و گردش اورا نیز مهیا کرده اند.

واگر باین کارگران بگوئید : کمونیستی بشما کاردائم میدهدو پاداش ایام بیکاری وفرسودگی شمارا ضمانت می کند باین حرف میخندد

برای اینکه می‌بیند زندگی‌و کار وایام تعطیلش همه تأمین است ، و کوچکترین نگرانی ووحشتی ازآینده ندارد .

لکن وقتی باوبگوئید کمونیستی ترا برای کاربدون آزادی‌و اختیار بسیج می کند وبآزادی تو در خصوص حزب‌و اتحادیه خـاتمه میدهد ؛ جلوی فکرو گفتاروعمل تورا بافشار هرچه‌تمامترمیگیرد، از این حرف فوراً متغیر می‌شودو این موضوع او را بسختی تحریك میکند . زیرا او هم اکنون ازتمام آزادیهاو مزایای آن در زندگی روزانه خود برخوردار است ، آنهم بطور حقیقی‌و واقعی، نه فقـط در اعلامیه‌هاوقوانین نوشته‌شده و بیانیه‌های‌حزبی. .دراین‌موارد کمونیستی وقلب ناتوانش از رفتن بجنك افکار عاجز است‌و تبلیغات و مبارزات او در برابر افکار مردم‌این سرزمینها بی اثر میباشد زیرا اینهامردمی هستند که میفهمند کمونیستی‌چیزی بآنها نمیدهد که خودشان نداشته باشند ، بلکه‌آنچه راهم که دارندااز ایشان‌خواهد گرفت .

همین وضعیت در امریکا ست . . کارگر امریکائی میداند در آن موقع که از طرف کارگران معادن اعتصاب اعلام شد ، وترومن رئیس جمهور وقت رسماً اظهار کرد که در مقابل این اعتصاب تصمیم شدیدی خواهدگرفت، فریاد کارگران بلند شد : بگذارید ترومن بیایداینجا واین زمینهارا باماحفر کند .

این سرو صداهاو این احساسات درسرمقاله روزنامه‌های کشور

با حروف درشت منعکس شد ، اما یکنفر پلیس حرکت نکرد که کار-گری را دستگیر کند ، تا چه‌رسد باینکه اورا بزندو بزندان اندازد وشکنجه دهد .

همچنین وقتی روزنامه‌نگار زبان‌درازی درباره دختر ترومن مقالهٔ زننده‌ای انتشار داد ، ریاست جمهوری آمریکا که بر نیمی از جهان حکومت داشت، درجواب او تنهایك نامه شخصی فرستادو در آن نامه چنین گفته بود : «اگر با تورو برو شوم خودم ترا خواهم زد.» بیش ازاین اقدامی نکرد . و(گشتاپوهم) راه نیفتاد تا گردن روزنامه نگار را خرد کند ، یا اورا مخفیانه بکشدو جسدش را بچاه اندازد !

کارگر امریکائی میداند که یك فردروسی نمیتوانست برعلیه استالین کلمه‌ای اظهار کند ، یا درخصوص خانوادهٔ اوجمله‌ای بنویسد.

بهمین جهت کارگر امریکائی از کمونیستی وحشت دارد واز آن فرار میکند !

امادراین مملکت یك صاحب قدرت بتنهائی میتواند نماینده‌های کارگران رازیر پاخرد کند بجرم آنکه اجرای یکی ازقوانین رسمی دولت را خواسته‌اند .

اما آزادی فکر و آزادی گفتار داستانش راباید ازقلم‌های سیاسی وزنجیرها وزندانهای تاریك پرسید، بایدازحوادث وشکنجه‌هائی که در قضایای سیاسی کوچك بوقوع پیوسته‌است سؤال کرد .

باید دانست که کمونیستی خودش فکری کوچك وغیر قابل اعتناست ودر نزد کسانیکه فکرشان برتر از خوردن و آشامیدن است احترام و ارزشی ندارد ، وپیش آنهائی که بافکار بالاتری پیش از کمونیستی آشنا بودند مورد توجه نیست. خصوصاً زمانیکه افکار انسانی آنها بعدالت وترقی نزدیکتر است از کمونیستی ولکن این اوضاع کنونی است که بکمونیستی سحر و جاذبیت مخصوص داده است، ومادرعین حال که معتقدیم کمونیستی عقیده‌ایست نامطبوع وفکری است محدود کننده، ودر زیر این پرده سوء ظن‌ها و کینه کشی‌های مسموم کننده‌ای نهفته است . . . معذلك ما این اوضاع اجتماعی حاضر راهم مجرم میدانیم، زیرا همین اوضاع است که جرم محبوب ساختن مرام کمونیستی را مرتکب می‌شود و آنرا درافکار ونفوس عامه هرروز بیشتر جلوه ورونق میدهد وباجبار مردم را بدامن کمونیستی میافکند، بخاطر نجات از ذلت و بدبختی وبخاطر نجات ازعذاب محرومیت ورهائی ازظلم وستم اوضاعی که مخالف ناموس طبیعی زندگی است .

درخاتمه من بازاین اوضاع اجتماعی **حاضر رامتهم میکنم** باینکه این اوضاع يك يك وروبهم مخالف روح دیانت است . یعنی دیانتی که بشر ازبدو خلقت آنرا از آسمانها وفوق افکار و عقول خود گرفته است ، این اوضاع مخصوصاً مخالف دیانت اسلام است بهر صورتی که اسلام جلوه کند .

ولی متأسفانه امروز هیچ وضعیتی مانند وضعیت کنونی ما از اسلام دور نیست ، وهیچ گناهی هم بزرگتر از این نمیباشد که افرادی خود را پیرو اسلام بخوانند ، ومانند چنین اوضاعی را بپذیرند ، یا باین اعمال نام مسلمانی بگذارند . درحالیکه اسلام از این اعمال بکلی پاك ومنزه است.

خلاصه بدون تردید این اوضاع بهیچوجه قابل بقاء ودوام نیست. زیرا باروح انسانیت بتمام معنی مخالف است . باروح تمدن نیز مخالفت دارد . بادیانت هم بهر گونه که دین را تأویل کنیم سازگار نیست . با وضع زمان ومقتضیات روز هم مخالف است ... وباینجهت یك عامل بقاء هم برای این اوضاع باقی نمانده تا زمان حتمی سقوط آنرا بتأخیر اندازد وبرای حیات وبقای آن فرصتی دهد .

فصل ـ ۳

بر سر دو راهی

درفصل گذشته روشن شد که اوضاع اجتماعی حاضر قابل بقاء ودوام نیست . . این مطلبی است که نه تنها کسانی که اعتراض دارند آنرا درك میکنند ؛ بلکه باید اعتراف کرد کسانی که میخواهند این بنای ویران را با ستونهائی سرپا نگهدارند ، آنقدر هم بی شعور نیستند که مطمئن باشندیك چنین اوضاعی میتوانندذاتاً وخود بخود، زیاد یا کم، دوام داشته باشد .

بهمین جهت سعی می کنند ستونهای فرسوده‌اش راحفظ کنند تا شاید مختصر زمانی دوام یابد . . اینهاهر ساعت ماده جدیدی بقانون مجازات اضافه میکنند تامواردی را که قانون سابق شامل نشده است شامل گردانند ، یا مجازات شدید تری در نظرمی گیرند بامید اینکه مبارزین در راه عدالت اجتماعی را بهر طریق وبهر عنوانی که باشد بترسانند !

اینهابرای تبلیغ ودعوت مردم باوضاع فعلی پولهائی خرج می‌-کنند که بخاطر پیشرفت همین مقاصد تهیه وذخیره شده است ، بااین

مقدمه قلمهائی بکارمیافتد ، روزنامه هائی دائرمیشود ، درنیمه های شب مجالس‌مشورتی تشکیل می گردد که اتحادیه های مصنوعی پدید آید وسازمانهای مقاومت پیداشود تااتحادیه وسازمانهای طبیعی مردم رادرهم کوبیده ونابود کنند ، واین عملیات برپایه تطمیع وتهدید است چرانکنند ؟زروزور هردودراختیار آنهااست : این برای کسیکه پول بخواهد وآن برای کسیکه‌اراده‌ای ازخودنشان‌دهد !

آنها گاه گاه صحبت‌ازعدالت اجتماعی میکنند ! امابایددانست بسیاری از این اشخاص که این جملات را میگویند همانها هستند که اجتماع رابااین وضع انداخته‌اندوبرای عدالت‌اجتماعی‌دراین‌ایام‌اسپند دود می کنند تاآنرا بیشترمعطرسازند ! زیرا این حرفها برای مردم رنجدیده بهترین مخدراست. اعصاب فرسوده آنها راتسکین میدهد، آب دردهانشان راه‌میاندازد وبدینوسیله مردم‌را درآرزوی عدالت زنده نگه میدارد ،زیراملت می‌بیندعدالتی راکه‌میخواهد تنهاخودش بخاطر آن مبارزه نمیکند . بلکه‌آقایان بزرگوار هم بخاطر آن فریاد می‌زنند ! آنوقت است که‌بیچاره می گوید : حالاکه‌بزرگان قوم‌بصدا درآمده ونوید عدالت میدهند چه‌خوب‌است‌شبی راحت بخوابم !

لکن این تشبثات (چه‌قانونی وچه‌مالی وچه تبلیغی) هیچیك کوچکترین فایده‌ای دربهبود وضع حاضر ندارد واوضاع کنونی‌ناچار محکوم‌بزوال‌است، زیراطبیعت وناموس زندگی، دین وتمدن بشری

قوانین اقتصاد و احکام عقل همه‌وهمه مخالف این اوضاع است . این تشبثات فقط برای هواداران این اوضاع وسایل دلخوشی است وبالاخره مانند غبار در هوا پراکنده میشود وازمیان میرود .

☆ ☆ ☆

امروز ما برسر دوراهی بلکه چند راهی قرار گرفته‌ایم . همهٔ ما متفقیم که این اوضاع دیگر دوام پذیر نیست . همه باین حقیقت اعتراف داریم ، حتی آنها هم که می کوشند این اوضاع خراب را حفظ کنند . اختلاف رأی صلاح اندیش‌ها در این است که چه وضع جدیدی باید جانشین وضع فعلی گردد . تفکر در اطراف این مطلب بسیار مهم است زیرا شکی نیست که وضع حاضر ناچار تغییر پیدا می کند، اوضاع خرابی که هر لحظه بدست خود وبدست طرفدارانش میخی بتابوتش کوفته می‌شود وچه بسیار نزدیك است که آخرین میخ هم زده شود !

گروهی از ما بسوسیالیستی ندا می‌دهند . گروه دیگر خواب کمونیستی می بینند دستهٔ سومی هم باسلام دعوت می کنند .

اوضاع کنونی با هرسه دسته میجنگد زیرا هر کدام از آنان که زمام امور را بدست بگیرد بی‌شك اوضاع حاضر را بهم خواهد زد ! اوضاع حاضر طبیعی است که با کمونیستی مبارزهٔ علنی و آشکارا، بدون واهمه ومدارا میکند در مقابل اسلام هم میایستد منتهی گاهی باملایمت رفتار میکند وزمانی آنرا می کوبد، بدینمعنی که اگر ازجانب اسلام خطری متوجه شود با

شدت‌تمام آنرا عقب‌می‌زند ، وچنانچه خطری‌دربین نباشد ، ومبارزات ازمرحله حرف و وعظ تجاوز نکند ؛ درآن موقع جوشش احساسات زبانی‌را باحرف خاموش میکنند .

وامامرام‌سوسیالیستی‌را بحال‌خودمی گذارد که مردم راسر گرم کند تاوقتیکه‌مطلب جدی‌در کار نباشد، درآن‌وقت که‌احساس کردمی‌خواهدقدرت واقعی‌باشد، با آنهم مقابله میکندبهمان‌ترتیبی که‌بااسلام وکمونیستی مقابله می کرد .

خلاصه اوضاع حاضر بهیچیك از این سه قدرت تن در نخواهد دادمگر آنکه‌یك‌صف‌منظم‌و متشکل ، با برنامه‌های وسیع‌وبرای‌مدت طولانی تشکیل شود ، ودر برابر این اوضاع باسر سختی مقـاومت‌و مبارزه کند . با قلم‌و بحث‌و انتقاد ، باهمبستگی واتحاد ، همه درراه یك فکرو همه برای‌یك هدف‌عالی‌و حیاتی ، **همه‌درراه‌نجات‌جامعه که‌درپرتگاه‌سقوط قرار گرفته‌است .**

☆ ☆ ☆

این بود وضع داخلی-واما وضع خارجی : در دنیای کنونی دو جبههٔ بسیار قوی است : کمونیستی در شرق ، وسرمایه داری درغرب هردودسته با مهارت‌ونیرنك عجیبی دعوت خودرا در نقاط‌مختلف‌جهان تبلیغ می کنند . اساس این تبلیغات واین دعوتها هم بر این است که:

درعالم بیش ازدو نیروودو بلوك یعنی کمونیستیو سرمایه داری جبهه ثالثی وجود ندارد ، و برای سایر مردم راه فراری نیست ، یا باید در صف این دستهدرآیند یادرصف آنیکی !

کمونیستی ملتهای رنجدیدهوستم کشیده از استعمار را مخاطب قرار میدهد ؛ ومیخواهدمردمچنینفکر کنند کهاگردرصف کمونیستی نیایند ، ناچار در صفسرمایه دارانخواهندبود!ومردمهم کهمیخواهند در این جریان طریقی انتخاب کنند ، چون از سیستم سرمایه داری بحد کافی رنج وعذاب دیدهاند ، بنا بر این راهنجات رامنحصر بهنظام کمونیستی خیال می کنند .

وامابلوك سرمایهداری - یابقولخودشان دموکراسی -مخاطب اینهاهیئتهای حاکمه و استثمارگرانند ، مصلحتاین بلوك همدرآن است کههیئتحاکمهواستثمارگران اینگونه درك کنند که اگردرصف سرمایهداری‌نباشند ، هرچهزودتر زیرلوای کمونیستیخواهندرفت ، استثمارگرانهموقتی‌بخواهندطریقهای انتخاب کنند،راهشانمشخص و روشناست ، اینهاهماز کمونیستی میترسند ، همانگونه کهمردم عامی ازجنوغول بیابانی وحشتدارند .

وقتی خوب ملاحظه کنیم میفهمیم کهبلوك غـربو بلوكشرق کهدرخصوص سر نوشت دنیابا هم ستیزه میکنند ، هریك میخواهد میدانمبارزهرا رویحسابزندگیخودش بگرداند ، و هر کدام می-

خواهدممالك وملل دیگر اقمارمدارخودش باشند ،و این جریان از جهت هدفهای مربوط بخودشان قابل فهم و باحساب خودشان منطقی است !

ولی ما .. مادراین مبارزه چکاره ایم ؟ .

درمسأله جنگ فلسطین که درزمان نزدیك بخودمان اتفاق افتاد ماخوب تجربه کردیم که نه بلوك شرق و نه بلوك غرب هیچیك برای مبادی انسانی و اصول اخلاقی کـه خـود عنوان می کنند ارزشی قائل نمی باشند .

نه شرقی ونه غربی برای ماسکنهٔ اصلی خاورمیانه احترام وقیمتی نمیگذارد ؛ بلی ازآن سخن می گویند ، ولی چون پای عمل درکارمیآید، نیات ومقاصد آشکارمیشود ، آنگاه مصلحت هـای خصوصی واغراض شخصی زبان گویاپیدامیکند ، ودرآن موقع دیگر بمارحم نمیکنند .

بنابراین ما **دلسوزی نداریم نه پیش اینهاو نه پیش آنها** .زیراما دروطن خودمان غریب هستیم خواه در صف متحدین آنها باشیم وخواه درزیرسایه آنها . ماحکم دنبالهٔ کاروان را داریم خواه باین سمت برویم یا بآن طرف .

این مطلب را که مادر نظر دیگران حقیر میباشیم خوب میفهمیم ؛ ولی نمی توانیم تصور کنیم که چگونه ممکن است در نظر خودمان هم این قدرخوار وذلیل باشیم زیراهیچ فرد انسانی خودراخوار نمیشمارد چه رسد بمردمانی که اصیل وشرافتمندمیباشند .

گفتم انسان،وگرنه‌میدانم که درعالم بشریت افرادی هم پیدا می‌شوند که خواری وزبونی راغذای خود می‌دانند ، واگر ببدن آنها یا بشرافت آنها اذیتی برسد ازآن لذت‌میبرند . زیرا اینها بیمارند و روانشناسی ثابت کرده است که‌برای اینگونه بیماران اذیت و خواری خوش‌آیند است ، ولذااین دسته‌رادر لیست‌مریضها تحت عنوان معینی قرار داده‌است .

بلی‌البته افرادی اینگونه‌پیدا می‌شوند ولی‌من سراغ ندارم که یك‌ملت عموماً باین مرض‌روانی معروف گرفتارشده‌باشد . من‌هیچ‌باور نمی‌کنم که نسل کاملی در هروضعیتی هم که باشد از خواری و پستی لذت ببرد .

ملاحظه میکنید که اوضاع اجتماعی حاضر چگونه ملت ما را بصورت برده‌ها درآورده که‌نه‌تنهادرمقابل‌اربابها وآقایان‌داخلی‌خودرا باخته‌است ، بلکه برای هرآقائی که ازهزاران فرسنگ ازافق شرق وغرب ظاهرگردد خاضع‌می‌شود !

جای‌تأسف استاز امت‌اسلامی که چنین‌خواری و بیچارگی‌بر تمام پیکرش نقش‌بسته . بایدعبرت گرفت‌ازآن‌فرد مسلمانیکه‌دروسط کنگرهٔ امریکا ایستاد وحقایق رامردانه‌اظهار کردتابامریکا بفهماند که‌افتخار وبزرگی تنهاآن نیست که‌امریکائی‌ها وروسهاتصورمیکنند **واین‌مطلب که دردنیا بیش ازدوبلوك‌وجودندارد صحیح نمیباشد**

بلکه نیروی سومی هم هست که بتوانر اظهاروجودکنند . حتی شاهین عدالت درمیان دوکفهٔ شرق وغرب باشد . وآن نیروی اسلام ومسلمین است .

دردنیای کنونی سرزمینی است پهناور وبهم پیوسته ، که ازسواحل اتلانتیك تا کرانه‌های اقیانوس کبیر کشیده شده ، دراین بخش بزرگ بیش از سیصد میلیون نفرزندگی می کنند ، که دارای یك عقیده ویك نظام زندگی می باشند ، وآداب و ملیتهای نزدیك بیکدیگر دارند ، زبانشان هم اگریکی نیست لکن آنقدر زبان ولغت وفرهنگ آنها بهم نزدیك شده وبهم درآمیخته است که می توانند تفاهم داشته باشند. بگذریم ازاینکه ده‌ها ملیون مسلمان دیگردر نقاط مختلف آسیا واروپا وافریقا نیز پراکنده اند ، که دارای همین فکر و همین عقیده و همین آداب و رسوم اند .

کدام عاقل است که این گروه انبوه را که باهم مرزهای مشترك دارند بحساب نیاورد ؟ تصور نکنید که دوبلوك شرق وغرب ازحساب این جمعیت انبوه غافلند ، آنچنانکه در دعوتها و تبلیغات فریبنده و ماهرانهٔ خودشان وانمود میکنند ، اینطور نیست و اصلا دعوای آنها تمام برسرماست ، همان دعوائی که دونفر بر سریك ملك ویك متاع باهم جنگ دارند . هر کدام ازاین دوبلوك درراه تنازع بقاءوسیرزندگی منافع خودرا تعقیب میکند **ولی ماچه عذری داریم اگرخودمان راضی شویم که دیگران مارا ابزار زندگی خویش بدانند !**

بهانه مااین است که گرفتاریهای داخلی نمی گذارد مادر سر-نوشت خود فکری کنیم ، یا برای خود احساس شرافت و کرامتی بنمائیم وبفهمیم که پشت سراین تبلیغات چه هدف‌های هلاك کننده‌ای پنهان است .

اینهاصحیح ؛ تصدیق می کنم ، این‌عذرها ممکن‌است ازیك یا دو نفر مسموع باشد ، لکن‌ازیك جامعه وملتی هم قابل قبول‌است ؟ ! هیچ‌ملتی نمیتواند خودرامعذور دارد که دیگران اورا ابزار بی‌ارزش زندگی پندارند، بخصوص در صورتیکه برای اوراه چاره ای باشد که بتواند شرافت و عزت خود را حفظ کند ، واین عظمت از دست رفته خودرا بازگیرد ونگذارد آنچنان ازمیدان زندگی‌دورشود که نه‌بفکر اومراجعه کنند ونه درامور ازاومشورت بخواهند ! وبفرض آنکه راه چاره‌ای هم برای‌اونباشد ؛ **آیاشرافت وعزت‌انسانی وسوابق درخشان یك‌ملت‌ویك‌امت** باوحکم نمیکند که برای‌نجات خویش‌راهی وچاره‌ای بیندیشدوحتی طریقه‌ای ابتکارنماید ، لکن گفتیم مطلب‌اینطور نیست راه‌نجات جلوی پاووسیله‌هم‌دراختیار ماست، سعادت درانتظارما نشسته وکامیابی دراین‌راههم مشکل نمیباشد .

اگراین نوع زندگی راخواری وبردگی ننامیم ، باید بگوئیم که واقعاًطرزفکرعجیبی‌است .

☆ ☆ ☆

ازجهت دیگر . . . ماآنقدر تجربه کردیم که از تجربه کردن سیرشدیم این‌مظاهر تمدن پرباد وظاهرآراسته راکه مانندگدایان از اینجا وآنجا گرفتیم ، درتمام شؤون زندگی‌وحیات فکری‌واجتماعی وقانونی‌خودبکاربستیم ،تاآنجاکه‌وضع‌امروزمابصورت‌یك« کارنوال» مضحکی درآمده . هم‌در طرزفکر وقیافه اجتماعی ما ، هم در شکل خوراك وپوشاك ما .

برای نمونه قوانینی رایاد آورمی شویم که‌ابتدا ازفرانسه یااز سایردول اروپاگرفتیم ، وپس‌ازآن مرتباًهرگاه احتیاج بوضع‌قانون برای زندگی‌خود داشته‌ایم ، ازقوانین‌ممالك مختلف‌اقتباس کرده‌ایم.

دراینجا تضادی است‌دائمی میان‌روح قـوانینی که ما از خارج گرفته‌ایم وروح‌ملتی که این‌قوانین‌را برای‌اودرست‌میکنیم . ملت‌بهر کس که‌ازقانون تخلف کند نشان‌افتخارمیدهد واوراقهرمان میشناسد وازهیچگونه کمك‌وتشویق در بارهٔاودریغ نمینماید ، میزان‌این‌تشویق هم باندازهٔ نفرتی‌است که نسبت‌بدولتهای مجری‌قانون دارددودراعتماد خودنسبت‌بهیئت‌های حاکمه‌بخل روامیداردویا از کمك خود درجمع ادله وقرائن‌وشهادات مضایقه مینماید .

چرااینطوراست ؟میگویندچون‌مردم‌عامی وجاهلند ! ولی‌خیر! علت‌جهل نیست ،تحصیل کرده‌هاهم بقانون‌جواب‌مثبت‌نمیدهند علت حقیقی‌تنافرمیان روح‌ملت‌وروح‌قانون درعاریتی‌بودن آن‌نهفته‌است :

زیرا این قوانین بهیچوجه از مقتضیات اجتماعی و سوابق تاریخی و شعور ملی و اعتقادات مردم کمك و نیرو نگرفته .بلکه از محیطی آمده که باروح این ملت از هرجهت بیگانه است . ازجمعیتی است که برای خود تاریخ ودین واحتیاجات وموقعیت‌های خاص‌دارد . مادامیکه قانون بروحیه ملت واحتیاجات آن جواب مثبت ندهد ، ملت هرگز حاضر باطاعت واخلاص نخواهدشد !

ما نمی گوئیم که عزلت فکری و اجتماعی اختیار کنیم ؛ و از سیر تمدن که بجبر تاریخ جلو میرود بر کنار باشیم . ما دراین کاروان سهیم وشریکیم ، بلکه خودما مسلمانان بودیم که سرمایه‌های هنگفت بجامعه تمدن انسانی داده‌ایم ، **وباقدامات مثبت وفعالیتهای بزرگ ما این بنا پایه‌گذاری‌شده** ، ولی متأسفانه امروز باین مطلب اهمیت نمی‌دهیم، وارزش خودواحترام تقدم خودرانگه نمیداریم. وقتی این موقعیت درنظرما ارزش پیدامیکند که قلوب و افکار ما از احساسات بردگی واستعمار خلاص‌شود ودارای افکار پاك آزادمردان گردد ! لکن ناله ما از این عادت گدائی خوار کننده‌ای است که بر آستان آن بنده‌وار دست بسینه ایستاده‌ایم ، واین متاعهای عاریتی‌را بصاحبش بر نمیگردانیم خوب بودکاری می کردیم که آنها هم گاهی ازما تبعیت میکردند .

خلاصه اینکه ما بر سر سفرهٔ انسانیت موقعیت گدای بیکاررا داریم . نه‌منزلت بخشنده بزرگوار که خودسفرهٔ احسان‌میگستراند.

بلی... جادارد که مسکین و فقیر دست نیاز بسوی این و آن دراز کند اما کسیکه خود صاحب سرمایه‌ای هنگفت باشد ، وبا اینحال لباس گدائی بپوشد و بنام شرکت در تمدن بشری دست تکدی بسوی هر کس و نا کس دراز کند باید بگوئیم که این طرز شرکت تنها مخصوص طفیلی‌ها و در خور برده‌هاست . آنها که زندگی را جز بردگی نمی شناسند و ایمانی هم بغیر آن ندارند !

☆ ☆ ☆

اینجا برای تمدن دومعنی هست : یکی آنکه سهام ممتازهٔ خود را در بنای تمدن از دست ندهیم وروش پایدار حیاتی وذاتی را که از ریشه‌های زندگانی خودمان نیرو گرفته است بضمیمه تجربیات انسانی درفروع وتطبیقات زندگی حفظ کنیم . معنی دوم آنکه ظواهر تمدن فریبندهٔ دیگران را که برای خودشان حاضر و آماده کرده‌اند ومشخصات معینی دارد برای زندگی خود انتخاب نمائیم ، بدون آنکه در خصوص آن مطالعه وفکری کنیم وتمدن خودرا در آن دخالت دهیم .

تمدن بمعنای اول تمدنی استکه با افکار عالی انسانیت سازگار است ولی بمعنای دوم تمدنی استکه فقط درخور فهم میمونهای مقلد است

ومن می‌ترسم از اینکه شاید همین معنای دوم را از تمدن فهمیده‌ایم ولاغیر !

☆ ☆ ☆

خلاصه آنکه جبههٔ غرب ما را بنده خود میداند ، وهمیشه مارا ذلیل‌وخوار می‌خواهد . وموقعیت ما در نزد آنها بیش ازموقعیت طفیلی و برده نیست ،وهر فکریکه‌درخصوص ملحق‌شدن باین جبهه پیداشودناشی ازمنافع مشترکی است که میان سرمایه داری استثمارگر و دستگاه استعماری پشتیبان آن است ، و هر پردهٔ دیگری که بخواهند روی اینمطلب بکشند ، پردهٔ حیله وفریب است وبرای آنستکه مردم بمقاصد آنها پی نبرند ، ولی خوشبختانه‌مردم دیگر گول‌این ماسك‌ها و این پرده‌پوشی‌ها رانمی خورند .

در دوجنگ جهانی گذشته درخلال یك ربع‌قرن ، مادو مرتبه زمین‌وآسمان این کشور ، ومعاش روزانه وعایدات ، ووسایل زندگی‌و جان‌افرادمان را ، باخلوص‌نیت تمام‌باین جبهه‌بخشیدیم ،آنگاه‌مارا بادست خالی وخسارت زیاد از میدان زندگی خارج کردند . دیگر نمی‌خواهیم بآن‌طریق باصطلاح سالم‌برگردیم ، راهی که ممکن‌است آنرابردگان بپسندند ، وبرای سلامت آقایان سجدهٔ شکر بجاآورند بلکه‌مابرای‌خود راهی‌را درپیش می گیریم که دشمنان رایکباره نابود کند وتاچندنسل وچندین قرن‌زندگی شرافتمندانهٔ ماراتضمین‌نماید.

کشور های خاورمیانه که درزیرپنجه های خون آشام استعمار غرب قطعه‌قطعه‌شده ،بااین کیفیت اگر باردیگر دست‌ذلت‌خودرا بمنظور پشتیبانی از دولتهای جنایتکار درایام سختی دراز کنند ، حقاً مستحق

لعنت وخواری هستند؛ درحقیقت دستشان‌رادراز نمی کنند بلکه‌پشتشان را برای غرب خم میسازند ، تا آنان **بنام پل پیروزی** برپشت اینان سوارشوند ؛ وخودرا ازجهنم بلاومعرکهٔ جنگ برهانند ، وپس‌ازآنکه ازپل گذشتند خرذلیل راکه تاآن هنگام‌سوارش بودندبایك لگد در مقابل چشمش دور کنند !

سرمایه داری غرب و سوسیالیستی شرق‌هردو باماعداوت علنی دارند ، ودرخصوص ماهردوجبههٔ واحدی را تشکیل می‌دهند ، نمونه زندهٔ این دشمنی را در خصوص مسلمانان فلسطین مشاهده کردیم . همانوقت دیدیم که هردوجبهه ذلت وخواری مسلمین‌را میخواست ، و از کرسی استعلاء وبرتری‌جوئی فاجرانه خودبزیر نمی آمد .

مافراموش نکرده‌ایم که لشکرمتفقین‌درجنگ‌جهانی‌اخیر بجان مردم چه اهانتها روامیداشت ، مادیدیم که چگونه وسائط نقلیه آنها افرادغیرنظامی‌رابزیرمی گرفت ؛ شرافت‌وناموس مادرزیرچکمه‌های جنایتکاران پایمال می شد ، همانگونه که بابرده ها وکنیزها رفتار می‌شود . ازظلم وستم‌بهیچ عنوان دست‌برنمیداشتند ، وهرنقطه‌ای را که‌اشغال می‌نمودند جزاین‌عمل‌نمی کردند .

مافراموش‌نمیکنیم آن‌نگاه‌های‌تحقیر آمیزیکه‌ازچشمهای‌هزارها اجنبی‌وگروه‌های‌مختلفی که متفقین‌ازسراسردنیادرکشورماپیاده کرده بودند ، چگونه برمردم مادوخته شده‌بود . اینهانه‌تنها درایاب وذهاب

خود بافراد عادی بنظر حقارت مینگریستند ؛ **بلکه بمامورین پلیس و افراد ارتش ماهم بی اعتنا بودند** . وقتی پلیس برای رسیدگی بحادثه‌ای مربوط بیك سرباز بیگانه درمحلی حاضر می‌شد ، کاری ووظیفه‌ای جز تماشا نداشت . متفقین بدون اندك رحم وشرم افراد کشوررا ازیر ماشینهای خودله میکردند ، یا بالگد آنهارا دورمیزدند .

ما بحدکافی گرسنگی کشیدیم تاقشون متفقین که ازنقاط مختلف دنیا بکشورما آمده بودند سیرشوند، وباندازۀ کافی رنج بردیم تاکارخانه‌های ما برای آنها مهمات تهیه کنند ، همچنین سرمایه هاو گردانندگان آن اداره عالم صنعت وحکومت دراختیار آنها گذاشتیم . ودرنتیجه مواجه باشکست و کسادی بازارشدیم . آنگاه بعداز همۀ این بیچارگی‌ها و محرومیت‌ها، اشغال کننده باتمام افتخار بایستد وبرما منت بگذارد که ازشما حمایت کردیم واستقلال شمارا حفظ نمودیم.

این بود یك گوشه‌ای ازداستان غرب وطرز رفتار آنها باما . واما داستان جبهه شرقی یعنی کمونیستی :

کمونیست هاهمان هنگام که یهودرامسلح می کردند ، ازروی مبادی واصولی که خودشان بآن دعوت میکردند پرده برداشتند. اسرائیل همان امت بود که ببهانۀ دین وبنام اینکه دین یهودقدیم تراست، میخواهد برتمام ممالك روی زمین حکومت کند . ومـا میدانیم که عنصر دین اولین مطلبی است که کمونیستی منکر آن است ؛ معذلك دراین مورد

بخصوص بیدین با مدعی دیدار هماهنگی کامل کرد ، نه از آنجهت که او پای بند دین است ، بلکه تنها بمنافع شخصی خود توجه دارد ، و تمام تبلیغاتی هم که باصول وقوانین میکند، وقتی بامنافع خصوصی او اصطکاك پیدا کرد، همه را زیرپا خواهد گذاشت . اسـرائیل یگـانه دولتی است در روی زمین که برپایهٔ عنصر دین تشکیل شده وعنصر دین **اولین مطلبی است که کمونیستی منکر تشکیل دولت بر آن اساس است .**

کمونیستی گاه وبیگاه لقمه نانی بما نشان میدهد وفکر مارا از تلخی نگریستن بثروتهای هنگفتی که فطرت انسانی ازمنظرهٔ آن متنفر است برمیگرداند ! **ولی این نان را مجانی نمیدهد بلکه در مقابل مقدسات مارا ازما میگیرد نه تنها مقدسات دینی بلکه تمام شرافتهای انسانی مارا** ، تا بتواند فکر مارا تنها در دایرهٔ خوراك وپوشاك محبوس کند ومجال هرگونه تفکر وتعقل را ازما بگیرد .

باید دانست که اگرچه دراثر تزریقهای عوامل فساد ، سخن از مقدسات انسانی بمیان آوردن ، دراین کشور حرف بی اساس وخیالات جلوه مینماید ومردم حق دارند اینگونه تصورات را داشته باشند زیرا با اوضاع کنونی حفظ مقدسات بمعنی واقعی آن ممکن نیست وبدنهای فرتوت وخرد شده میلیونها افراد برای احساس مقدسات جائی باقی نمیگذارد پائین بودن سطح زندگی ومحرومیت درك وشعور مردم را سخت بخود مشغول داشته است . ولی کسانیکه درهین سرزمین داوای

نظام دیگری باشند که همان نان کمونیستی را بدهد وآنانرا از فساد ثروتهای بیحدوحساب واختلافات طبقاتی بر کنار دارد وبرایشان اجتماعی متوازن که در آن افتراء ومحرومیت نباشد درست کند ودر عین‌حال غذای روح‌باشد وآزادی‌فکر وشعور انسانی عطا کند وترقی وحیات اجتماعی راتامین نماید عذری نمیتوانند یافت .

عذر ما چیست در صورتیکه نظام دیگری باشد که مارا در ذیل کاروان تمدن جای نمیدهد نه درجبهه کمونیستی ونه در جبههٔ سرمایه‌داری. . بلکه‌هم عدالت اجتماعی کامل‌در داخل کشورماایجاد میکند وهم شخصیت بین‌المللی‌بما میدهد نظامی که حیثیت گذشته مارا درمجامع دولتهای‌دیگر بما برمی گرداند **هم‌مارا وهم جامعه بشریت‌را ازبلای جنك خانمانسوز نجات میبخشد .**

حرف ما چیست وقتی در همین دین خودمان قوانین ومقرراتی باشد که مشکلات داخلی مارا حل می کند بعلاوه هیچگاه نمیگذارد که بر سفرهٔ انسانیت جای گدایان‌ذلیل را بگیریم بلکه ما را در دستگاه تمدن صاحب سهم مینماید ، صاحب سهمی که خود بدستگاه کمك می کند وسرمایه‌هائی هم که از خودش دارد اندك وناچیز نمی‌باشد ؟

من تعجب میکنم چطور ممکن است انسانی خودرا از جایگاه شرافت بمیدان ذلت افکند چطور ممکن است انسانی حاضر شود

دست‌بخشندهٔ خود را بدست گدائی تبدیل کند ، **من نمی‌فهمم کدام انسانی است که مقام فرماندهی خودرا بدهدوفرمانبری راختیار کند** . درحالی که میتواند طریق‌صحیح را انتخاب‌نماید اگر باحس حقارت وذلت‌درضمیر خودمبارزه کند !

بدون شك ما سرمایه هائی از خودمان داریم که بجامعه تمدن بشری اعطاء کنیم ، و آنطور که اغلب تصور میکنند مفلس نیستیم آنگونه نیستیم که جبهه شرق و غرب میخواهند بما تلقین کنند که عقب‌مانده وبیچاره‌ایم . بلی آنها میخواهند ما اینطور فکر کنیم تا جای حس‌اعتماد مارااضطراب ، وجای امیدمارایأس وناامیدی بگیرد تامانند شکار های خود باخته گاهی دردام این و گاهی درچنگال آن گرفتار باشیم .

آری . محققاسرمایه‌های‌ملی ودینی مابقدر کفایت بلکه بیشتر است . لکن آنچه بیش از هرچیز مابآن محتاج میباشیم اعتماد بنفس‌است وحیات‌ما درهمین اعتماد و ایمان . ونجات درهمین ایمان است .

فصل = ٤

تنها در سایه اسلام راه نجات است

وقتی معلوم شود کـه مقررات اسلامی زمینهٔ برطرف کردن مشکلات اساسی مارا فراهم میکند ، و برای ما میدان وسیع عدالت اجتماعی مهیا می‌نماید و مارا در حکومت . و ثروت و کارمزد بعدل رهبری میکند : می فهمیم که این‌دین‌در کشورماعملی‌تر ازهر مسلك دیگری است که بخواهیم بنام شرکت درتمدن بشری انتخاب کنیم .

بلی‌وقتی این‌مسأله برما روشن شد می‌فهمیم که اسلام در کشور مابطورقطع از کمونیستی عملی‌تر است (بافرض آنکه ازنظر ارزش انسانی ، ونتایج‌عدالت اجتماعی بااسلام مساوی‌باشد) .

اولا اسلام در کشور خودماست و محتاج نیستیم آنرا از آنسوی مرزها بیاوریم ، آنچنانکه صندوقهای در بسته‌را وارد میکنیم که گاهی شکسته و گاهی فاسد از آب‌درمیآید ، زیرا نه درمقابل‌چشم ماتهیه شده ونه‌ازدردها و آرزوهای ما الهام گرفته است .

دوم آنکه اسلام دوست‌صمیمی ماست ، دوستی اوباما از چهارده قرن‌پیش شروع‌شده ودرتمام‌این‌مدت درخیر وشر ، دررفاه‌و گرفتاری ، مارا رهانکرده‌است، چه‌آنگاه که روی‌ترش باونشان‌دادیم چه‌زمانیکه باستقبال او شتـافتیم بعد از همهٔ این جریانات باز او بهترین صدیق ماست ، نام اسلام درقلوب ما اهتزاز آور است ، و در احساسات ما خاطرات شیرین ودرروح ما آهنگ دلنشین دارد نه بافکار و عادات در

سنن ما و نه بعواطف و احساسات ما هیچیك مثل كمونیستی بیگانه نیست اگر ما از كمونیستی مطلبی را بپسندیم جنبه هائی هم مورد پسند ما نیست. چنانچه از یك سو بآن الفتی پیدا كنیم ، از جهت دیگر نسبت بآن وحشت داریم ، خلاصه در مورد كمونیستی بر فرض عدالتش نمیدانیم آیا میتوانیم صف واحد و نیرومندی برای تأمین عدالت اجتماعی تشكیل دهیم یا نه؟ درصورتی كه می‌دانیم اگر واقعاً دعوت باسلام شود جبههٔ قوی و متشكلی بوجود خواهد آمد .

بعلاوه اسلام نقطه اتكای نیرومندی است كه سرمایه‌داری استثمارگر نمیتواند آنرا مردود شمارد در حالیكه میتواند كمونیستی را دفع كند . و بدیهی است كسانیكه نسبت بوطن و اجتماع خود خلوص نیتی دارند ، و مردم را ازین طریق دعوت بعدالت میكنند ، خودشان عدالت اجتماعی را میخواهند و هدف واقعی آنها نیل باین آرزواست ، و عنوان عدالت را وسیله برای نشر مسلك معینی و لفافه برای تحریك مردم بر علیه یكدیگر قرار نمی‌دهند ، این وطنخواهان نمیتوانند از یك سلاح قوی مثل سلاح اعتقاد اسلامی چشم بپوشند . **اسلام سلاحی است كه در دست مردم حاضر و آماده است ، و در قلوب آنها ذخیره شده است** ، و اگر مردم را باین عقیده دعوت كنند بیدرنك جواب مثبت می‌شنوند ، اینها میتوانند بادعوت باسلام روحیهٔ مردم را نیرومند كنند و آنهارا باحرارت و شوق عظیم بطرف مقصد حركت دهند .

کسانی که میخواهند اسلام‌را از صحنهٔ مبارزه در راه عدالت اجتماعی کنار بزنند ، تامردم را اجباراً بزیر پرچم کمونیستی در آورند ، اگر تصور کنیم که نیت‌پاك دارندباید بگوئیم **یابخودخیانت میورزند، یابمردم خیانت میکنند** ، از آنجهت که به ارزش نیروی عظیم اسلامی‌پی‌نبرده‌اند ، ونمیدانند که این‌نیرو تمام وسایل حرکت وپیشرفت بسوی‌هدف رابرای آنها آماده میکند ، یاخیر ، علت جهل نیست‌بلکه عداوتی است که نسبت باین نیروی بزرك دارند ، واگر نه جهل‌است ونه‌عداوت باید گفت:قیمتی‌برای خودقائل نمی‌باشند ومیل دارندمانند برده‌ها بالقمه نانی که پس‌ماندهٔ‌سفرهٔ بیگانگان‌است سیرو راضی‌باشند . . . !

من خوب می‌فهمم که استثمار گران وتجاوز کاران چگونه باسلام عداوت میورزند ، گاهی با خریدن کسانیکه عنوان دین را وسیلهٔ ارتزاق قرارداده‌اند ویابا خفه کردن داعیان حقیقی اسلام ، و متهم کردن آنان‌بتهمت‌های گوناگون ، خلاصه میخواهند بهروسیله اسلام‌را ازصحنه فعالیتهای اجتماعی خارج سازند ، تاخودرا از شمشیر برنده وعریان اسلام که بر گردن متجاوز واستثمار گر گذاشته شده است خلاص کنند . اما اینکه خود داعیان بعدالت اجتماعی با اسلام دشمنی کنند برای‌من نامفهوم است . وباید گفت که درپشت پردهٔ این مخالفتها نیرنگهائی است که مردان‌پاك نبایداز آن‌غافل باشند،مقصود

ازمردان پاك افرادی هستند که هدفی جز عدالت ندارند ، ومبارزهٔ آنها صرفاً برای مردم است ، وبرای نیل باین هدف بزرك ومقدس فکرشان ازهرغرضی پاك شده ،در کارشان نه خودنمائی است ونه انحراف.

من نمی گویم که در قضاوت عجله کنیم بلکه مشکلات اساسی خودمانرا تجزیه و تحلیل نمائیم و براسلام عرضه بداریم . تاببینیم آیا برای این مشکلات در اسلام راه علاجی هست یانه ؟ مشکلات اجتماعی که درروضع کنونی ازآن رنج میبریم ، اینهااست :

۱- بدی توزیع ثروتها

۲ - مشکل کار وکارمزد

۳ - نبودن تساوی امکانات

٤ - فساددستگاه کار وضعف تولید

البته مشکلات دیگری هم هست که محصول همین چهار مشکل اساسی وبزرك است ویاتراکم همین مشکلات می باشد .

اکنون بیائیم این مشکلات را یکی یکی در پیش بگذاریم وباسلام عرضه کنیم تامتوجه شویم که اسلام چگونه این مسائل را بطریق اطمینان- بخش ، باآرامی وبدون خطر حل می کند :

۱ - بدی تقسیم درامورملکی و مالی

کسی پیدا نمی‌شود در این مطلب مجادله کند که تقسیم املاك زراعتی درجامعه ماوضع خراب وآشفته‌ای دارد ولازم است هرچه زودتر

بتعدیل آن اقدام گردد امروز اختلافی در صحت این فکر نیست ، تنها اختلاف در این است که این وضع غیر قابل بقاء را چگونه باید علاج کرد؟ .

وقتی کار باینجا میرسد که هزار فرد یا خانواده، اکثر زمین های قابل زراعت را در اختیار دارد ، در مملکتی که جمعیت آن بیست ملیون است دیگر برای ما مجالی نمی ماند که در بدی تقسیم املاك و فساد آن اختلافی داشته باشیم .

این جریان در مورد اموال منقوله وضع خراب تری دارد، زیـرا کمتر از دو هزار نفر بیش از ثلث ثروت موجود در بانکها و شرکتها را در دست گرفته اند ! پس اختلاف رأی در طریقهٔ علاج است، نه در حقیقت درد.

شخصی که فکر سرمایه داری دارد ، پیدا می شود و اینگونه صلاح-اندیشی میکند که : اوضاع املاك زراعتی را باید تغییر داد، تا در آینده دچار طوفانهای مهلکی که از افق نزدیك آشکار است نگردیم .. آنگاه قانون تحدید مالکیت در زمینهای زراعتی را پیشنهاد میکند، که از حد معینی تجاوز نکند و اضافه میکند که دولت مازاد را از سرمایه داران بخرد ، و از این راه مالکیتهای کوچکی تشکیل دهد . این فکر فکر سرمایه داری محض است . زیرا معنی این پیشنهاد تبدیل ثروت غیر منقول است بثروت منقول آنهم بمقدار هنگفت که فاصلهٔ عمیق طبقاتی دارد ، و هرچه در آن بیندیشند بازهمان آش است و همان کاسه . وعجب است که سرمایه-داری کند فهم این مقصود را هم درك نمیکند . واورا بکمونیستی متهم

میسازد و مورد حمله قرار میدهد .

شاید ما نمی فهمیم و سرمایه داری خوب میفهمد ؟ ! بلی آنها خوب درك میکنند که این بندگان روی زمین مشتی خرده چوب آدم نما می باشند ، که نه ترسی از آنهاست و نه خطری . سرمایه داران و مالکین اراضی می فهمند که زمین حکم غلام حلقه بگوش را دارد که نه ترس از فرارش هست و نه از جانب آن خطری متوجه میباشد . آنها می دانند که داشتن زمین یعنی داشتن یك مشت نفوس که گرسنگی و مرض آنهارا بصورت مخلوقاتی ضعیف و لاغر در آورده است .

بحدیکه دیگر برای خود موجودیت و ارزشی احساس نمی کنند ودر فکر اینکه عدالت و انصافی درکار هست یا نیست نمی باشند . چه بهتر که با بودن این گروه بندهٔ بی ارزش و بی آزار اموال آنها برای بهره بر داری در همین زمین باقی بماند ، لکن اگر تبدیل بمنقول گردید ناچار میشوند که اینها را در کارگاهها و کارخانه ها استخدام کنند **یعنی آنجا که کارگران دور یکدیگر جمع میشوند ، و در اجتماعشان احساس و ادراك رشد میکند، وروزی از روزها حقوق انسانی خودرا مطالبه میکنند !**

اما دولت دراین سالهای اخیر خواسته است کاری انجام دهد ـ البته در چهار چوبه فکر سرمایه داری ودر حدود رعایت مصالح طبقه مالکین و سرمایه دارانی که دولت نمایندهٔ آنهاست ـ ... ولی باید گفت

که این قدمهای کوچك و آهسته در اصلاح اوضاع فاسدی که فسادش از حد گذشته است اثری ندارد ، زیرا اوضاع اجتماعی حاضر از زشتی و پلیدی بمرحله‌ای رسیده که این نازو نوازشهای ملایم با دستکشهـای لطیف علاج دردهای سنگین او را نمی کند !

اینجاست که کمونیستی مردم را بسوی خود دعوت میکند و باصدای رسا بگوش آنهامیخواند که تنها چاره و راه خلاص مردم طریقهٔ معین کمونیستی است !

حالا ببینیم اسلام چه میگوید ودرمقابل این آراء، راه وروش اسلام چیست؟:

می‌دانیم که اسلام مالکیت فردی را محترم میشمارد. این حقیقتی است که در آن تردیدی نیست ، واز اینجهت بااساس نظریهٔ کمونیستی مخالف است .

لکن کدام مالکیت فردی استکه اسلام آنرا مقرر میدارد، و ضمانت اجرائی آنرا عهده‌دار است؟ آن مالکیتی است که بوسائل مشروع یعنی وسائل صحیحی که اسلام برسمیت می‌شناسد پیدا می‌شود .

اسلام کارو کوشش را سبب انحصاری تملك می داند ، کار بهر قسمی که باشد . خواه بدنی خواه فکری بهمین جهت ربارا حرام کرده است ، زیرا آن زیادتی که بهمراه مال قرض شده برمیگردد درنتیجه کار بدست نیامده بلکه ازسرمایه استفاده شده وسرمایه هم درذات خوداز

وسایل کسب وانتاج صحیح نمی‌باشد ، و پاداشی بر آن مترتب نیست . زیرا عوض فقط در مقابل کار قرار می گیرد ، اینمطلب که : « مبدأ اساسی برای مالکیت در اسلام کار است »موضوعی است که‌جای بحث وجدل در آن نمیباشد .

همچنین اسلام برای زیاد کردن مال راههای معینی را مقرر کرده است‌وهر طریقی‌را که ازحدود وسایل مشروع خارج شوداجازه نمیدهد ــ همانطور که‌درربا گفتیم ــ اسلام‌قماروغش‌درمعامله‌واحتکار و گرانفروشی ، بلکه‌سود بی‌اندازه‌ای را که موجب اجحاف ومخالف عدالت است ، ازحدودشرع‌خارج میکند .

معلوم است قانونیکه درآمدو کسب‌را با وسائل نامبرده اجازه نمیدهد ، تحصیل مال‌را ازراه‌سرقت‌وغارت‌وازمیان‌بردن‌هستی‌دیگران وازراه‌ظلم‌وتعدی، بطریق اولی ازوسائل تملك وازدیادمال‌نمیداند .

خلاصه‌هرمالکیتی که برپایه صحیح که‌اسلام آنرا تصدیق کند قرارنگیرد ، یابراساس‌صحیحی باشد ، اماازدیادآن‌بوسائلی که اسلام مقرر داشته است انجام نیابد ، آن‌مالکیت‌تقلبی است‌ومورد‌قبول‌اسلام نیست ، ضمانت اجرائی‌هم برای‌آن عهده‌دار نمیباشد .

این اصل اول‌مالکیت دراسلام‌است که‌بخودی‌خودجلوی‌ترا کم ثروت‌را ازهمان ابتدای کارمیگیرد . بنابراین‌مالیکه درنتیجه کار و فعالیت‌شخصی بدست میآید ، مالی که باسودسرشارفروخته‌نمیشود،و

باغش ور با چند برابر نمی گردد ، وخلاصه بهره برداری بر اساس احتکار و ظلم نیست.. چنین مالی طبعاً بحدترا کم نخواهد رسید تا مضر بحال اجتماع گردد ، وفاصله‌های طبقاتی ایجاد کند .

شایسته است که باین عوامل طبیعی عامل مالیات دائمی یعنی زکوة را اضافه کنیم .. این یك تکلیف ایجابی است که بمیزان ثابتی از اصل ثروت هر ساله گرفته می‌شود .

☆ ☆ ☆

اینجا مطلبی است که باید در باب دفاع از این فریضه گفته شود : مغرضین ومنحرفین زکوة را در قیافه زشت ونامطبوعی نشان می‌دهند ، و آنرا در قیافه احسان ذلت آوری که نامناسب باشرافت انسانی است تصویر می کنند .

اما باید گفت که اسلام چنین دستوری نداده که خودت زکوة را باهلش برسان ، بلکه بکسانی که عهده‌دار امور مسلمین اند گفته‌است زکوة را جمع آوری کنند ، و طبق قوانین معین که قابل تطبیق با احتیاجات اجتماع واوضاع هر زمان باشد خرج ومصرف نمایند . نظامی باین شکل کجای آن ذلت آوراست ؟ این مغرضین ومنحرفین از حقیقت هستند که پیوسته می کوشند عمل زکوة رادر چهرهٔ نازیبا رسم کنند ، و در این قیافه که : ثروتمندی می بخشد و تصدق می‌دهد ، وفقیری می گیرد وتشکر می کند . دست‌دهنده‌ای بالاقرار گرفته و دست گیرنده‌ای زیر

آن، چهره‌ای مقابل چهرهٔ دیگر است، ومباشرتی است میان یك فرد وفرد دیگر!

این صورت زشت و ناپسند را از کجا آورده‌اند؟ من نمی‌دانم!

اگر امروز دولت مالیاتی برای تعلیم تعیین کند، ودرآمد آنرا برای هدف‌های فرهنگی اختصاص دهد، ودر راه‌هائی ازقبیل ساختن خانه، پرداخت حقوق فرهنگیان، تهیه وسایل تحصیل و کتاب وغذای محصلین مصرف کند آیا بایدبگوئیم این روش گدائی است وموجب ذلت است، توهین بمقام استاد ودانشجو است، برای آنکه ازثروتمندان گرفته شده ودرمخارج نیازمندان صرف گردیده؟!

اگر دولت قانونی وضع کند که ازهر ثروتی کم یازیاد ۲/۵٪ جهت اصلاح امورارتش وتسلیحات گرفته شود واین درآمد رامنحصر بامور لشکری کند.. باید گفت ارتش و لشکر گداست و این عمل توهین بافسران ودرجه‌داران است، چون دولت مخارج آنرا ازثروتمندان گرفته است! و حال آنکه ثروتمند و فقیر هر دو در تأدیه آن شرکت داشته اند؟

زکوة هم مالیاتی است مثل همین مالیاتها که جمع میشود؛ وسپس درراه های مفید بمصرف میرسد. همه یك جا جمع ودر مقام خرج تقسیم میگردد.. این احسان فردی نیست که از دست شخصی خارج شود وعیناً بدست فرد دیگری برسد.

اگر امروز مشاهده می‌شود که پاره‌ای مردم زکوة اموال خود را مستقیماً وبدست خود میان مستمندان تقسیم می‌کنند، این روش آن نظام معینی که اسلام مقرر کرده است نیست . این دسته مردم که چنین عمل می‌کنند برای آنستکه زکوة مانندمالیات جمع آوری نمی‌شود تادرموارد لزوم بحسب مقتضیات زمان صرف گردد .

لکن غفلت خودمردم ودرغفلت نگهداشتن آنهابجائی رسیده که بعض افراد درمجامع سخن اززکوة می گویند و آنرا احسان فردی که موجب خواری وسرافکندگی است، ومردم راعادت بگدائی میدهد می‌شمارند !

جرأت این افراد دربرابر حقایق روشن و ابتدائی اسلام وبی- پروائی آنها تااین درجه ، تنهاناشی از غفلت گویندگان وشنوندگان آن است . غفلتی که بسرحد حماقت وبلاهت رسیده . وهردودسته هم روزبروز در کشور ما زیادتر می‌شوند بلکه در محیط تحصیلکرده‌ها وروشنفکرها رواج این سخنان بیشتر شده . . مقصودم روشنفکرانی است که گوششان پیوسته برای هر گونه اعتراض نسبت بقوانین اسلام بازو آماده است ، وازشنیدن این جملات شاد وخندان می‌شوند ، برای اینکه ثابت کنند واقعاً روشنفکرند ! **آیا ما در عصر فرومایگان و کوته‌نظران زندگی نمی‌کنیم ؟**

✩ ✩ ✩

باری بر گردیم بمطلب خودمان یعنی بیان قوانین اسلامی در مسأله بدی تقسیم امور ملکی و مالی :

ملاحظه کردیم اسلام مالکیتی را که بر اساس صحیح تملك استوار نشده باشد برسمیت نمی‌شناسد ، همچنین مالکیتی راقبول دارد که افزایش آن با وسایلی که اسلام مقرر کرده انجام گرفته است ، سپس ملاحظه کردیم که در مورد گرفتن ٢٫٥ ٪. مقداری از اصل سرمایه‌واختصاص آن باصلاحات اموراجتماعی ومساعدتهای مخصوص بنیازمندان ، اسلام نظام ثابتی‌را بدست‌می‌دهد،ودرمورد این مساعدتها یا یکجا کمك می کند تابرای کار سرمایه‌ای باشد ، یا اگر کاری از آنها ساخته نیست‌بصورت ماهیانه می‌دهد ، ویا بهر شکل دیگری که مصلحت عمومی‌اقتضا کند .

اما باید دانست که حقوق مالی اسلام بهمین‌جا ختم نمی‌شود . آنچه گفته شد درصورتی است که اجتماع درحال‌تعادل باشد واختلال و اضطرابی درآن نباشد . یا هنگامی است که احتیاجات فوق‌العاده و حالات استثنائی بعلت مواجهه با حوادث داخلی یا خارجی برای جامعه پیش نیاید . و اما هنگامیکه اوضاع تغییر کرد و احتیاجات ضروری وفوری پیداشد ، حق‌اجتماع دراستفاده ازمال بدون‌قیدوشرط است ، و حق مالکیت فردی در مقابل این حق اجتماعی ایستادگی نمی کند .

اسلام تمام این اختیارات را بحکومتش اعطامیکند - البته بحکومتی که نمایندهٔ اجتماع است - نه تنها برای مواجهه بااحتیاجات روز، بلکه برای دفع ضررهائی که احتمال وقوع آن میرود .

ازاختیارات حکومت اسلامی است که اول مالیاتهای خصوصی را - غیراز مالیاتهای عمومی - آنطور که مصلحت میداند تعیین کند سپس عوایدی رامخصوص ارتش ، وعوایدی جهت فرهنگ ، وعوایدی رابرای بیمارستان ها ، واصلاح اموراجتماعی و .... ترتیب دهد ، و درآمدی راهم برای پیش آمدهای غیرمنتظر که طبعاًمخارجی لازم‌دارد ودربودجه های‌عمومی قبلامنظورنشده ، در موقع ضرورت کافی‌نیست منظورنماید .

حکومت حق دارد از املاك مردم مقداری را جدا کند ، واز ثروتها مبلغی‌رابگیرد - البته بنسبتی معین - آنمقدار که برای تعدیل اوضاع اجتماعی ، یا مواجهه با هزینه های فوق العاده جهت حفظ اجتماع از آفات ضروری میداند : آفت جهل ، آفت مرض ، آفت محرومیت ، آفت عیاشی‌ها وخوشگذرانیها ، آفت کینه وعداوت‌میان افراد واجتماعات وسایر آفاتی که بجهت آن اوضاع اجتماع واژگون می‌شود .

حتی‌دولت می‌تواند تمام‌املاك واموال‌راضبط کند ، ومجدداً بر اساس جدیدی تقسیم‌نماید - واگرچه مالکیت های اولیه برپایه های

صحیح ووسائل صحیحی که مورد تصدیق اسلام است بوده باشد - چرا؟ برای اینکه دفع ضرر از کل اجتماع یاپیش گیری از زیانهای احتمالی برای حفظ اجتماع، ازرعایت کردن حقوق افراد اولی است. ونظریه اسلام درمسأله هماهنگی اجتماعی دراینجا تعارضی میان حقوق فرد و حقوق اجتماع تولید نمیکند. زیرا هرضرر اجتماعی را اسلام ضرر بهمهٔ افراد میداند وحکومت رامسئول مینماید که این افراد راهنگام ضرورت ازناحیهٔ خودشان حمایت کند!

✡ ✡ ✡

ازبحث های گذشته بطور وضوح معلوم میشود که تصرفاتی که باین حد نمیرسد طبعاً مقدوراست. ودولت میتواند اراضی مالکین را دراختیار صاحبان آن باقی گذارد، وبگوید: مالکیتش ازآن شمااما ازنظر عمل مقداری راکه مالکین خودشان زراعت میکنند بخودشان بدهد ومازادرا بعنوان ارفاق بافرادی که محتاجند وقادر بکارمیباشند واگذار کند که بنفع خود از آن بهره برداری نمایند، بدون آنکه درمقابل پاداش یا اجرتی ازآنها بگیرند.

همچنین حکومت اسلامی می تواند در مورد اجاره های زمین دخالت کند، وحدودی برای نرخ آن تعیین نماید که راه تجاوزرا بگیرد یادرآمد محصول رابنسبت معینی ترتیب دهدتا بمستأجر ظلم واجحاف نشود، یابمقتضای زمان دراین حدود شرائطی رامنظور نماید. خلاصه

حکومت اسلامی ازهیچ جهت دست بسته نیست جز آنکه باید عدالت عمومی رامراعات کند وازتعدی وظلم بر کنار باشد ، دولت می‌تواند برای برقراری عدالت شورای قضائی تشکیل دهدواین وظیفه را بشوری واگذار کند .

باشرحی که داده شد،اکنون خوب می‌فهمیم که اشکال مالکیت فردی فقط در ذهن کسانی است که اسلام را خوب نمی‌شناسند ، یا کسانیکه اسلام‌را می‌شناسند امابرروی آنچه خدا فرستاده است پرده می کشند ، وبرای ما **الناس مسلطون علی اموالهم وانفسهم** را عنوان میکنند بدون آنکه حکم : «لاضرر ولاضرار» را پیش بکشندچنانکه «لاتقربوا الصلوة» رامیخوانندو«وانتم سکاری»رافراموش می کنند .

مالکیت فردی در اسلام محترم است لکن با همان قیودی که گفتیم وآن امکاناتی که منظور کردیم ، زیرا این نظام بتمایلات طبیعی افراد درمورد تملك جواب مثبت میدهد ، وبفرد حق مالکیت اعطاء میکند ، ودرمقام کاروتولید هم حداکثر ترغیب‌را دارد ، اما میگوید تمام‌درآمد این املاك درمورد لزوم باید برای اجتماع صرف شود و وسیله خدمت بجامعه گردد .

پس این نظام بیشتر رعایت عدالت میکند تا کمونیستی ولطف و رحمتش بیشتر وعدالتش شاملتر میباشد . بعدالت نزدیکتر است ؛ زیراجز درمواقع ضروری لطمه‌ای بمالکیت فردی نمیزند . توأم با

مهرومودت است ، زیراقدرت تولیدی افراد را عملا تضمین می کند و عدالتش هم‌شاملتر است ، زیرافرد رابرای اجتماع‌واجتماع رابرای فرد میخواهد .

۳ـ مشکل کار و کار مزد

وقتی معلوم‌شد که درنظر اسلام‌تنها عمل‌وفعالیت سبب مالکیت وازدیاد ثروت‌است، بنا براین کار تعیین کننده اساس ارزشهای اجتماعی واقتصادی است .

اسلام کار را بعنوان یك امر مقدس محافظت مینماید ، وبرای دستی که کار میکند احترام‌خاصی‌قائل‌است تا آنجا که پیغمبر عظیم‌الشأن اسلام ﷺ درباب مقدس بودن کار میفرماید : «کسی که بار زندگی خودرا بدست خویش میکشد مورد مغفرت الهی قرار گرفته است . »وبازمیفرماید : «خداوندبندهٔ صاحب‌شغل‌را دوست میدارد ». و«هیچیك‌ازشما‌طعامی‌بهتر از حاصل‌دسترنج خودنخورده‌اید».

آن‌اصل کلی که‌بقاضی وحاکم‌حق‌می‌دهد در مورد قضایای بی‌سابقه‌احکام‌تازه‌ای‌ازقواعد اسلامی‌استنباط کند ، بحکومت اسلامی‌هم حق می‌هد که مطابق احتیاجات کارگران موازینی معین کند ، اصل صلاحیت‌استنباط‌مفتی درمواردیکه‌دلیل‌بخصوص‌نباشد و همچنین اصل صلاحیت‌حاکم‌برای‌مقابله‌بااحتیاجات، بحکومت اسلامی‌اختیارمیدهد که برای‌کارگران، متناسب با احتیاجات زمان‌قانون کارگری وضع

کند ـ البته در حدود عدالت و تأمین معاش کارگر و جلب رضایت او .

در این میدان وسیع ، و این آزادی دامنه‌دار ، فرصتهای مناسبی است برای جبران هر پیش آمد و مقابله با هر وضع استثنائی که در پرتو مصلحت‌های اجتماعی و عمومی ، و در پرتو اصول و قوانین دیگر اسلامی قرار گیرد ، آنچنان مبادی و قوانینی که مغبون کردن را حرام شمرده است ، مانند هر جریانی که منجر شود باین که عیاشی و تنعم در یکطرف و فقر و محرومیت در جانب دیگر قرار گیرد ، هر جریانی که موجب شود پول در دست افراد محدود و محبوس گردد و ثروت‌ها در میدانی کوچك و محصور گردش کند . کیست که نداند یکی از اصول ابتدائی اسلام این است که : ثروت نباید در دست اغنیاء حالت انحصاری پیدا کند ؛ قرآن می فرماید «**کَیْ لایَکُونَ دُولَةً بَیْنَ الاَغْنِیاءِ مِنْکُمْ، انفاقات را لازم کردیم تا ثروت در میان ثروتمندان دست بدست نگردد.**»

هر نظام کارگری که منجر باین نتیجه شود «یعنی تراکم ثروت در دست عدهٔ معدود» آن نظام اسلامی نیست و اسلام آنرا قبول ندارد . در پرتو همین اصل کلی و قوانین عمومی سابق الذکر می‌شود اجرت کارگری را با اطمینان خاطر تعیین کرد .

واما ساعات کار ـ مطابق مقررات عمومی اسلام (که هر عمل زیان‌آوری را حرام می‌شمارد) ساعات کار محدود است . زیرا بافرمول : **لاضرر ولاضرار** آنچه موجب شود که بهداشت کارگرانرا بخطر اندازد

یا آنهارا ازاستراحت لازم محروم کند . و آرامش خاطرشانرا بنگرانی - های امروز وفرداسلب نماید ، ازنظر اسلام حرام است وبر حکومت است که بحسب مقتضیات روز برای حفظ این جهات مقرراتی وضع کند .

مقررات کار طوری است که روز بروز در تجدد است ، و مقتضیات دائم در تغیر . بهمین جهت اسلام قوانین کلی وضع کرده است و اصولی را بیان نموده که بوسیلهٔ آن، مقررات منطبق با اوضاع روز وضع شود ، این خط مشی عمومی اسلام است تا بتواند با احتیاجات وحوادثی که هرروز پیش می آید روبروشود ؛ وتجربه های بشری که در نتیجه عمل در هر زمان پیدا می شود باقوانین اسلام منطبق گردد، خلاصه اسلام دائماً خط سیر عمومی را حفظ می کند تا اجتماع ازهدفهای خود کنار نیفتد ، و عملیات اجتماع باروح و مبادی اسلامی مخالف نشود .

☆ ☆ ☆

در بحث گذشته از گفتار «مالکیت فردی» مطلبی ماند که عمداً آنرا بتأخیر انداختیم ، و آن مسأله « احتکار» است که هم بمالکیت عمومی ارتباط دارد ، وهم بمسأله کار و کارمزد . زیرا امر احتکار بسا منجر می شود باینکه صاحب کار درمورد کارگران زور گوئی کند علاوه براجحافیکه در بازار برای فروش کالای خود مینماید کارگرانی که درصنعت یا شغلی کار میکنند که انحصار بفرد یاشرکتی دارد درزحمت و رنج بسر میبرند مانند رعایائی که در مزارع اجباراً بکار کشیده

می‌شوند منتهی فرقش اینست که تیول اراضی احتکار زمین است و این نوع احتکار احتکار صنفی ومحدود کردن صاحبان مشاغل است .

اسلام بطور کلی احتکار را منع کرده است . و نیز حقی را که امروز بنام حق امتیاز مینامند حرام میداند (باید دانست که مشاغل عمومی را اسلام برای هرفرد مشروع دانسته وجلوگیری از آنرا ظلم میداند اما آنچه که امروز بنام ملی شدن نامیده‌می‌شود ، خود اصل بزرگی از اصول اسلامی محسوب است)

تمام این احتکارهای موجود مانند انحصار صنعت شکر ودخانیات وسایر امتیازات معروف مثل امتیاز شرکت برق و آب ، و آنچه‌در این مسیر است تمام اینها روشی است که‌اسلام آنرا قبول ندارد. برای اینکه اولا وسیله‌ای‌است از وسایل زورگوئی و محدودیت نسبت بنرخ و نسبت بکارگر . ثانیاً وسیلهٔ تراکم ثروت‌است‌بطریق جائرانه‌ای که نمی‌گذارد امکانات برای عموم محفوظ باشد. ثالثاً وسیلهٔ تعطیل تولید و اغلب‌موجب ازبین بردن اسباب تشویق‌در این امر میگردد .

البته‌امور عام‌المنفعه که حکم مرافق عمومی‌رادارد باید در ملك عموم‌باقی بماند، ومحصول آن هم بایدبخزانه‌ملت برگردد نه بخزانه افراد . این است آن اسلام واقعی‌وحقیقی !

۳ - بحث عدم‌تساوی در امکانات

هیچ موضوعی را اسلام مانند اختلال تساوی امکانات مبغوض

ندانسته ، در هر قیافه و در هر وضعی که باشد ، و هیچ مطلبی را اسلام ازمحیط خود دور نمی‌زند آنچنانکه امتیازات ناشیه‌از مولد و ملیت و رنگ وثروت‌را بدور می‌زند . . البته اسلام تفاوت درطاقت و قدرت افرادرا انکارنمی کند و برای این‌امرحسابی قائل‌است . لکن درعین حال‌این شرط را می کند که امکانات ومیدان‌عمل باید برای همه‌مساوی باشد، آنگاه‌اگر فردی‌تنها بموهبت‌خدادادی‌خود (نه‌بعناوین دیگر) ازدیگران سبقت گرفت سبقتی‌است که موردقبول اسلام‌است .

هیچ فردی بخاطرزادگاهش بهتراز دیگران نیست، ولادت خواه‌در خانه عالی باشدیادانی مزیت‌خاصی بفردنمی‌بخشد ، و مزیتی راهم‌ازاوسلب‌نمیکند . وبایددانست که اسلام‌باهیچ مطلبی مثل‌فکر طبقاتی مخالفت ودشمنی نکرده‌است .

بعض مردم در فهم آیه : «**ورفعنا بعضهم‌فوق بعضٍ‌درجات** - مابعضی را بر بعض دیگربا درجاتی برتر آوردیم » خلط مبحث میکنند وازاین‌آیه برای‌تثبیت نظام‌طبقاتی اسلام استفاده می‌نمایند . البته تنها در اجتماع مریض مانند اجتماعات کنونی ، ممکن است که مطلب اینطور فهمیده شود ! . . اماعقل سلیم پی میبرد که این‌امتیاز امتیازی‌است فردی نه طبقاتی ، امتیازی است متکی بموهبت‌شخصی، امتیازطبقاتی نیست که‌متکی‌باشد برتولددرطبقه‌مخصوص البته موهبت فردی برای صاحبش موقعیتی را بنا باستحقاق فراهم می کند . اما ولادت درخانواده‌ای برای صاحب آن،مقام و منزلتی را که استعداد

و عمل عهده داراست نمی‌آورد . این‌است آن تفاوت اساسی میان نظام طبقاتی‌و نظام‌اسلام . واین‌فرقی است‌قاطع، تجاهل و تردیدهم بر نمیدارد **اسلام نظام طبقاتی رااز بنیادآن خراب میکند واعلام مینماید که‌تفاوت‌افرادباختلاف‌استعدادهای‌ذاتی وموهبت‌های‌خدادادی است وبس .**

هرطفلی‌حق‌داردمانندسایراطفال سالم وبدون‌آلودگی‌بمرضهای وراثتی متولدشود . حق‌زندگی برای‌هرپدر ومادری بایدمحفوظ‌باشد آنگونه که برای سایر پدران ومادران محفوظ است . نه تنها بخاطر این دوفرد بلکه برای مولودیکه از نسل‌آنها پیداخواهدشد . زیرا مقدمات صحت وسلامت‌طفل بایدقبل ازتولد تدارك شود . در غیراین صورت تساوی‌حقیقی میان‌مولودیکه دراثر وراثت غشی‌بدنیاآمده با مولود دیگریکه سالم‌متولد شده‌است وجودنخواهد داشت .

تساوی‌امکانات مطلبی‌نیست که‌حسابش‌پس‌از ولادت‌شروع‌شود. مرحله ولادت‌متأخرازتحقق این‌تساوی است . برحکومت‌است که درحدود قدرت این امکان‌را برای هرمولودی با بهداشت وتأمین احتیاجات‌پدرومادرش محفوظ بدارد .

حق هرمولودی است که بقدر کفایت وبمقداریکه مولود دیگر استفاده میکندمواد غذائی‌برایش‌فراهم‌شود وازنعمت‌تربیت‌وسرپرستی بهره‌مند گردددواگردرآمد پدرومادری یامحیطزندگی‌آنها این‌امکان

رانتواند برای طفل فراهم کند (یعنی خوراك وتربیت) در آن صورت برحکومت است که این وسائل را نه تنها بخاطر آنان بلکه بجهت این مولود جدید نیز فراهم کند درغیر اینصورت تساوی امکانات دربارهٔ این مولود صحیح نمی باشد .

و نیز حق هر طفل است که وسیلهٔ تحصیل علم برایش فراهم باشد ووسایل بهداشت داشته باشد ، و میدان کار و فعالیت بقدر استعداد و طاقتش پیدا کند ، و اینجاست که تفاوتهای طبیعی بحق خود میرسد ، زیرا این تفاوت‌ها ازداخل شخصیت های افراد پیدامی‌شود نه درظاهر اجتماع ومحیط .

☆ ☆ ☆

درتاریخ اسلام نمونه های بیشماری برای برتری استعدادهای فردی ورسیدن آنها بعالیترین درجه سطح اجتماع می‌یابیم ، که تولد درخانواده فقیر ؛ یامحیط پست ، یاداشتن شغل کوچك هیچیك ضرری بآنها نزده است . زیرا اسلام با صراحت گفته است : هیچکس را بر دیگری فضلی نیست مگر بجهت تقوی

اسلام این امتیازات دروغی را که تنها بواسطه ولادت درخانوادهٔ سرشناس یا فامیلهای بزرگ بـاطفال داده می شود تثبیت نمی کند .

مامشاهده می کنیم که در وضع فاسد خودمان شاگردی قبل از رفقای همکلاس خود بدانشگاه جنك راه پیدامی کند بجهت اینکه از

خانوادهٔ اشراف یا از فرزندان فرماندهان است ! و باز دیگری را می‌بینیم که برای اوراه وکالت یارشته‌های سیاسی بازاست فقط برای اینکه ازخانوادهٔ اشراف یا از فامیلهای قضاة است ! وجزء هیأت‌های علمی هم این افراد بخارج اعزام‌می‌شوند؛ نه‌باین‌جهت که شاگرد اول شده یابالایقتر بوده‌اند ، بلکه بخاطر آنکه از طبقهٔ اغنیاء هستند !.. تمام اینها اموری‌است که ازنظراسلام مردوداست . اسلام‌این‌امتیازات را برسمیت نمی‌شناسد . زیرا هریك از این امتیازات اصلی از اصول اسلام‌را ـ که‌برای زندگی‌ساخته‌ـ منهدم می‌سازد .

وقتی‌ما بوضع اجتماع کنونی ازاین‌دریچهٔ اسلامی نظر کنیم ، نه‌تنها بکارهای زشت و نفرت انگیزی پی می‌بریم که مخالف صریح اسلام است ، بلکه‌می‌بینیم اساس‌اجتماع بکلی واژگون شده .. اسلام با صراحت تمام وصدای رسا استثناءات و حسابهای خصوصی را مردود می‌شمارد ، درصورتیکه امروز قوام اجتماع وحکومت بااین‌تبعیضات وامتیازات است . والبته‌اگرامور باسلام واگذارشود نخواهدگذاشت که این‌بنای ظلم وتفرقه پابرجا بماند .

٤ ـ فساد کار و ضعف تولید

دوست‌دارم عطف توجه شدیدی‌داشته‌باشیم‌باینکه‌در اینجاخطری است واقعی که شمشیر عریانش را بر بالای گردن ما قرار داده ، و هستی جامعه ماراتهدیدمیکند : خطرفسادیکه‌در هریك ازدستگاه‌های

دولت و اجتماع ما عمومیت یافته ، فسادیکه بالنتیجه تولید عمومی را ضعیف می کند ، حتی از میان میبرد .

البته در مقدمه کتاب از این مطلب بحثی کردیم ، لکن میل دارم بآنچه اشاره شد اکتفا نکنم ، حقیقت اینستکه ما بعلت کمبود محصول و ضعف تولید برلب پرتگاه و مهلکه‌ای قرار گرفته ایم ، فقر و گرفتاری وذلتی که برما مستولی شده است تنها بعلت بدی توزیع ثروت نیست. بلکه ذاتاً ثروت ملی ما ناچیز شده ، واساساً تولید عمومی از میزان مورد احتیاج بسیار کمتر است .

این تباهی و آن فساد هر دو مولود امراض اجتماعی گوناگونی است : مولود بدی تقسیم املاك و ثروتهاست ، مولود بدی نظام کار و کار مزدونبودن تعادل در کوشش وپاداش است ، مولود ازمیان رفتن تساوی امکانات واختصاص یافتن امکانات و نیروها بخانواده‌های معین واشراف است . . واز همه اینها گذشته مولود فسادهای اخلاقی است که آنهم ناشی ازتمام عوامل نامبرده است. و بعلاوه ناشی از نداشتن عقاید صحیح است ، که باید عوامل فساد را دفع کند ، عقایدی که درك افراد را برای انجام وظیفه بیدار میکند ، عقایدیکه اجتماع رابطرف اخلاق صحیح وترقی وتعالی سوق میدهد .

✡ ✡ ✡

تا اینجا ما نظریه اسلام‌را درباب‌مشکلات‌سه‌گانه بزرگ ، که موجد مشکل‌چهارم است- یادرایجاد آن کمك میکند- بیان کردیم حالا ببینیم اسلام‌این مشکل‌چهارم راچگونه حل‌میکند :

این‌مسأله را اسلام اولا بازائل کردن علل مادی وابتدائی آن و سپس باایجاد عقیدهٔ پابرجا که دربرابر هرعامل فسادی مقابله میکند درمان می‌نماید ، **عقیده ای که دلهای خالی را از آرامش وایمان پرمیسازد ؛ عقیده ای که قلوب رابطرف پروردگار عالم متوجه میکند ؛ وبرای‌هرفردی هدفیکه‌برتر ازشخصیت‌وست‌نشان‌میدهد یعنی همان هدف اجتماعی که در آن زندگی میکند ؛ و هدف انسانیتی که افرادی از آن میباشد .**

آنها که بمرگ روح وبی اعتقادی مبتلا شده‌اند گمان می کنند که مادراینجابحث موعظه‌ای پیش کشیده‌ایم‌نه‌یك‌بیان واقعی‌ومربوط بکاروزندگی روزانه !

مااین مطالب رابرای آنها نمی‌نویسیم وبااین‌دسته مردم‌هم‌درهیچ زمانی چشم امیدنمیتوان داشت .

فردی که دارای عقیده‌ای نباشدکه اورابازمین وآسمان ارتباط دهد ، پست وفرومایه‌است ، موجودی است بی‌خاصیت ومهمل، داشتن عقیده‌وفکربرای‌هرفردبشری ضروری‌است ؛ حتی‌دردنیای کمونیستی که عوالم روحی را مسخره می کنند ! اگر حرارت عقیده نبود کجا هزاران نفردر سیبری وزندانهای تزاری پیدامیشدند که‌آن جوش و

خروشها وحماسه هارا بپا کنند ودر پایان کار مسلك کمونیستی را در دنیا پایه گذاری نمایند؟

وضع اجتماعی مریض ، مارا بجانب فساد اخلاق وافکار کشانده ودر کار وانجام وظیفه مارا لاابالی کرده است . نه تنها در یك امر بلکه آثار و نتایج فساد در تمام امور و شئون اجتماعی ما مشاهده میشود جنایت تبعیض ، در دستگاه های دولت موجب شده است هم آنها که ببهره و نصیبی از زندگی رسیده اند وهم آنها که بدست محرومیت و فراموشی سپرده شده اند هردو دسته در کار بی بند و بار گردند . زیرا می بینند فعالیت ثمری ندارد ، وپاداش ومؤاخذه ای هم در کار نیست .

جنایت محرومیت از عدالت در کارمزد و تعهدات اجتماعی کارگرانرا درمحیط کار وفعالیت لاابالی کرده است زیرا مشاهده میکنند درمحیطی که از عدالت خبری نیست وکار و کوشش ارزش ندارد هرج ومرج از رعایت قانون آسانتر است. جنایت ازبین بردن تساوی امکانات سرمایه های عظیم بشریرا بباد داده وپراکنده کرده وبخرده های نان وریزه های هیزم تبدیل نموده است . جنایت تمرکز ثروت در دست افرادی معدود و احتکار مال درمحیط های کوچك ومحدود میلیونها مردم را عاطل وباطل ساخته ، و نتیجه این شده که اوقات عزیز عده ایکه شهر نشین اند در قهوه خانه ها و کافه ها میگذرد وآنها که ده نشین اند درپشت دیوار ها یا کنار مزرعه ها بهدر میرود، نتیجه این شده که میلیونها مردم بیکار که

بایدمنشأ نیروها واثرهای عظیم باشند تنهامصرف کننده باشندنه تولید-کننده. زیرا کاری پیدا نمی کنند که انجام‌دهند دولت‌هم بودجه ندارد که کار ایجاد کند جز در آمد ناچیزیکه از مالیاتهای اندك دریافت میکندبرای آنکه‌میترسدبامالیاتهای‌سنگین‌صاحبان‌سرمایه‌متضررشوند.

حالابتمام این مفاسد مفاسد دیگری چون‌درد بی‌ایمانی اضافه شود-دردنداشتن آرامش روح وآرامش‌خیال - دردخالی بودن‌قلب از عقیدهٔپاك وصحیح-عقیده‌ایکه‌بسوی فعالیت‌وحیات‌بکشاند - دردنبودن احساسات‌درونی که ایمان‌وعقیده پشتیبان آن باشد - خلاصه‌یك‌زنجیر ازبی‌کاری و فساد کاری بهم‌در پیوسته که جز نیروی اسلام آنرادرهم - نمی شکند .

اسلام‌باتمام نیروباروح‌تنبلی وبی کاری میجنگد وباموجبات آن بوسائلی که ذکر شد مبارزه می کند . درد بی‌کاریرا با تعالیم عالیه معالجه مینماید وازنظرعملی‌هم‌معالجات مخصوصی رادرپیش‌میگیرد. تنبلی‌بزرگترین‌دشمن‌اسلام است بهررنگ ودرهروضعی که‌باشد .

اسلام باآن تنبلی که از تراکم ثروت پیدا می‌شود دشمن است اسلام‌می گوید : هیچ‌پاداشی نیست‌جز بکوشش **لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى** هیچ‌مزدی نیست‌مگرباکار .واما کسانی که‌بیکار نشسته‌اند، برحکومت است که از ثروت آنهابنفع‌اجتماع بهره برداری کند و نگذارد ثروت دراختیار مردم‌بیکار وبیعار باقی‌بماند .

اسلام با آن تنبلی که ناشی از بیحالی وتن پروری است ، وطلب روزی ازآسانترین وسیله مثل گدائی، سخت دشمن است .

بهمین جهت نسبت بکسانیکه دست و پای سالم داوند و گدائی میکنند بدمیگوید ومیفرماید : اینگونه گدایان روز قیامت بمحشر میآیندده حالیکه باندازه سر انگشتی گوشت بصورتشان نیست .

اسلام با آن بیکاری که بنام عبادت وزهد باشد دشمن است . زیرا وظیفه دینی صرف عبادت نیست ، برای عبادت وقت مخصوصی تعیین شده است. دوسوره جمعه میفرماید : **وَاِذا قُضِيَتِ الصَّلوةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْاَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّهِ :یعنی همین که نماز تمام شد درروی زمین پراکنده شویدو پی روزی بروید**

وقت گذراندن دو مجالس تلاوت قرآن ومجامع ذکر ودعا بدون داشتن حرفه‌ای که عامل زندگی قراو گیرد مطلبی است که اسلام آنرا صحیح نمیداند . اسلام این روش معمول امروز را که هزاران نفر کارشان تنها اقامه نماز در مساجد یا خواندن دعا و اذکار در مجالس است قبول نداود !

اگر حکومت بدست اسلام باشد همه را مانند سرباز بسوی کار وفعالیت سوق میدهد، کارحقی است مانند حق طعام، کار زکوة روح و جسم است واصلا کار در نظر اسلام یکی ازعبادات محسوب می‌شود، دولت باید کار ایجاد کند وبرای مردم جهت کار راههائی باز کند، بیکاری

فساد آوراست وظیفه‌دولت است که جلوی بیکاری را بگیرد واجتماع را از عاقبت وخیم بیکاری حفظ کند،دولت باید موجبات بیکاری را ازمیان بردارد تامردم بارغبت وشوق فراوان بطرف کار وفعالیت رو آورند واگردر پی کار نرفتند باجبار کشیده شوند .

مشکلات دیگری که اسلام آنرا حل میکند

بازمشاهده می کنیم که اسلام نه‌تنها مشکلات اجتماعی مارا حل می کند ، بلکه درچهار دیواری امور داخلی‌هم مارا متوقف نمی‌سازد که‌بحالت انزواو کناره گیری بسر بریم .

اسلام بما شخصیتی میدهد که میتوانیم درمجامع بین‌المللی ودر میان دولتهای بزرگ جهان عرض‌اندام کنیم . پس‌اسلام عقیدهٔ برتری یافتن و اتکاء بشخصیت است ، اسلام عقیده تدارك وآمادگی است ؛ **اسلام مانع است ازاینکه مادنبالهٔ کاروان تمدن بشری و یدکی دستگاه باشیم ؛ مانع است ازاینکه مازمام خودرا بدست شرق یاغرب بدهیم یازیرپرچمی جزپرچم اسلام بایستیم** ، پرچمی که میتواند جمعیت کثیری بیش‌از ششصد میلیون درسایهٔ آن اجتماع کنند ، جمعیتی که بامراکزسوق الجیشی ومنابع‌طبیعی‌خود می‌تواند وضع‌خودرادرمیان دوجبههٔ شرق و غرب مستحکم کند . البته اگر برای‌این‌جمعیت‌پرچم واحدی باشد که همه بسوی آن متوجه شوند ، وصفوف متشکل خود را در زیـر آن منظم سازند و همه در راه سر بلندی و عـزت اسلام گام‌بردارند .

واین نکته راباید یاد آور شویم که مقصود ازجمع شدن دوزیر پرچم اسلام این نیست که در تمام ممالك اسلامی یك حکومت داشته باشیم ، اسلام همان اسلام است ، و قوانینش همان قوانین . شخصیت اسلام‌هم ازقوت وضوح بحدی است که درنظام های دیگر تحلیل نمیرود وتحت‌الشعاع قرار نمی گیرد ، روح‌اسلام بقدری قوی‌است که‌دستخوش فناومتلاشی شدن نمی گردد .

امادروضع‌حاضر مانندممالك‌مستعمره‌ومناطق‌نفوذهستیم ، برای اینکه‌ازروح‌اسلام‌خالی‌شده‌ایم ، واسلام‌هم ازماخالی‌شده‌است ، ما بر خودمان ننك‌دانستیم که درزیرپرچم اسلام بایستیم ، ما عزت‌اسلام را قبول‌نکردیم تااسلام ما راازخود حساب کند ، ما در تمدن دیگران غوطه‌ورشدیم ، وطبعاً عزت‌وشرف واحترام‌خودراازدست‌دادیم .

بیائیم‌ازهم‌اکنون تصمیم‌بگیریم‌یگانه طریقی‌را که احترام‌ما را درمیان دوجبهه شرق‌وغرب‌بمابر می گرداند در پیش گیریم ، وراهی رابرویم که احترام مارادرنظر همه‌بما می‌بخشد ، و شایدبرای عالم‌هم محیط‌آرام وخالی‌ازآشوبی فراهم کنیم ، البته‌این‌امردرصورتی‌ممکن است که جامعهٔ مسلمین‌بپاخیزد و موازنه‌رامیان‌سایر اجتماعات بشری عهده‌دار گردد ، وآنگاه‌برای‌این‌دیوانگی که جبهه‌شرق وغرب‌باایجاد جنك‌سوم‌تعقیب‌می کنند حدی‌مقرر کند ، زیراامروزجبهه‌شرق وغرب مقابل‌یکدیگر ایستاده‌اند و باهم‌جنك و کشتی دارند ، دعواهم برسر

ماست ، ما هستیم املاك و مستعمرات واموال !

در این موقع است که صدای کلاغهای شومی که امروز در سرزمین اسلام از هر گوشه‌ای بلند است شنیده نخواهد شد : صدائی که می گوید: یا ملحق باین اردو باش یا بآن اردو . گویا دیگر راهی برای ما جز این دو راه نیست ، و چاره‌ای جز آنکه دنبالهٔ قافله باشیم وجود ندارد ، و ممکن نیست روزی ما هم موجودیت مستقل و وجود محترمی داشته باشیم ، و گویا ما نمی توانیم در جهان بعنوان یك نیروی سوم که ترازوی عدالت را در دست دارد اظهار وجود کنیم ، ما می توانیم مردمی باشیم که خود فلسفه اجتماعی خاصی را ممثل می کنند ، فلسفه‌ای که بر اساس فکر کلی اسلام است که محاسن دو طرف را دارد ، و از معایب آنها هم بری است ، بلکه نسبت بهر دوی آنها افق عالیتر و عدالت شاملتری را داراست ، و نمودار یك زندگی شرافتمنداست که بشر نظیر آنرا ندیده است .

آری ما می توانیم بعالم بشریت این فکر بزرگ و عالی را بدهیم : فکری که هدف آن تعاون کامل انسانی است ، و بشر را بوظیفه‌شناسی و همکاری و روابط اجتماعی صحیح سوق می دهد؛ **نظامیکه ارزش زندگی را آنقدر بالا میبرد که لایق زندگی باشد، لایق عالمی باشد که از عالم خدائی نور و حیات می گیرد . در آنحال دیگر جای ما ذیل قافله تمدن نخواهد بود ، بلکه درمقامی است که پرچم و شعار کاروان تمدن بشری را بدست گرفته است .**

فصل ـ ۵

اسلام باید حکومت کند

اگر می‌خواهیم اسلام عامل نجات باشد باید حکومت کند، و باید فهمید که این دین نیامده در معابد گوشه نشین شود، نیامده است تا در درون دلها لانه بگیرد، بلکه آمده است حکومت نماید و زندگی را بوضع شایسته اداره کند. آمده است تا اجتماع مترقی و کاملی مطابق اسلوب خودش که در باب زندگی دارد بسازد، نه تنها باموعظه و راهنمائی بلکه بیشتر از طریق قانونگذاری و نظام اجتماعی.

از مطالب پیش که در باب مشکلات اجتماعی و قومی و راه علاج آنها بیان شد، ضرورت حکومت اسلامی بطور وضوح ثابت میشود. اگر بخواهیم اسلام با مشکلات نامبرده و مشکلات دیگر مقاومت کند، دردهای ما را درمان کند، و برای علاج آنها راه چاره نشان دهد، باید با حکومت و تشکیلات حکومتیش افکار و مقررات خود را بمرحلهٔ اجرا درآورد.

اسلام نمیتواند بدون حکومت ثروت را طبق احتیاجات اجتماع

توزیع کند . ومیان کارو پاداش تعادل برقرارسازد ، یاتساوی امکانات درزندگی برای عموم فراهم نماید ، ونیروهای عاطل را بکار وتولید بسیج کند یا اعضاء دولتش راوادار کند که درمجامع بین المللی موقعیت خاص برای خود تحصیل کنند ، ویالشکر آماده ونیروی مجهز داشته باشد وبطور کلی درصورتیکه اسلام تنها عقیده نهانی ، یافقط اجرای عبادت درمحیط محصور مساجد ویامناجات نیمه شب باشد بااین حسابها هیچیك ازوظایف نامبرده را نمیتواند عهده دارشود .

کسانیکه مدعی هستند اسلام بحکومت احتیاج ندارد ، یا تصور میکنند ممکن است اسلامی درزندگی باشد بدون آنکه حکومت داشته باشد، اینها سخنی میگویند که ازبیمزگی وپستی ارزش مباحثه ومناقشه راندارد ! این اشخاص بااین حرفها نه تنها جهل خودرانسبت باصول و مبانی این دین ثابت می کنند، ونه تنها دوری خود را از حقایق بسیار ساده ایکه هر شاگرد دبستانی آنرامیفهمد آشکار میسازند بلکه معلوم میدارند بقواعدیکه مقتضای طبع بشریست نیزجاهلند ونمیدانند که تمام عوامل مؤثر در پیدایش اجتماعات وبحثهای لازم برای زندگی در گروحکومت کردن بر زندگیست .

لکن سطحی بودن فکرو نارسائی تحقیق تاجائی رسیده که حتی وزراء دستگاه حکومت هم گاهو بیگاه این کلمات را می گویند ،و خجالت نمی کشند از اینکه مردم درداخل وخارج این جملات راشنیده

بسادگی و غفلت آنها پی می برندو میفهمند که اینان سطحی فکر می کنند واهل درك وشعور نمیباشند . وتعجب اینجاست که این اشخاص خودشانرا وگاهی هم دیگران ایشانرا اهل تحقیق و علم قلمداد می کنند! .

در عالم مسیحی مردم وارد کلیسا می شوندو بمواعظ کشیش و تلاوت انجیل گوش فرامی دهند ؛ گاهی هم قلبشان خشوعی پیدامیکند ودر آنحال ساکت نشسته بصدای گوینده ، وآواز ناقوس کلیسا ، و زمزمه خوانندگان دعاوتلاوت کنندگان انجیل ؛ که همچون موسیقی حزینی ازجماعت مردم برمیخیزد گوش فرا می دهند ، بخورهای معطر را هم استشمام می کنند . .

اما همینکه از کلیسا خارج شدند قانون دیگری راحکمفرما می بینند که زندگی آنانرا اداره می کند ؛ و اجتماعشان بر اساس همان قانون استوار است ، **قانونیست که کوچکترین ارتباطی باروح مسیحیت ندارد.**

نتیجه این روش دردنیای مسیحی این شده که مسیحیت در یك طرف و زندگی در طرف دیگر قرار گرفته است ؛ کار باینجا کشیده که بمرور زمان مسیحیت در داخل چهار دیواری کلیسامحصورشده زندگی هم در خارج آن بدون کوچکترین توجه بروح پاکی که آئین مسیح توصیه می کرد ادامه دارد . در این سالهای اخیر هم که کلیسا رونق و نشاطی پیدا کرده تا خودرا از نو باجتماع و تمدن روز

بچسباند ، هدفش این نیست که مردم را بسوی مسیحیت ترقی دهد بلکه منظورش اینستکه مسیحیت را بطرف مردم تمایل و تنزل دهد . اینکه می گویم تنزل دهد ، مقصودم این نیست که کلیسا میخواهد معنای مسیحیت را طوری وسعت دهد که با اوضاع زمان و زندگی روز منطبق شود ، بلکه میخواهد آن آئین را وسیله بهتری برای رسیدن بشهوات مردم و دست یافتن بآمالشان قرار دهد ، و برای لذات پست و شهوات حیوانی آنها سرپوشی بسازد ، برای آنکه مبادا عالم مسیحیت یکباره کلیسا را طرد کند ، چنانکه در اوائل نهضت و بیداری افکار آنرا طرد نمود .

ما باید خیلی جاهل باشیم اگـر بخواهیم واقعاً نسبت باسلام اینگونه رفتار کنیم، آنهم نه بتصور اینکه اسلام قوانین حاکم بر زندگی را دارا نیست ، بلکه از آنجهت که صرفاً می‌خواهیم تقلید ازاروپا کنیم ، بمجرد اینکه ببینیم در اروپا قوانین مدنی(نه آسمانی)حکومت می کند ما هم میمون صفت تقلید کنیم . این عمل را کردیم !ومتوجه نشدیم که اروپا ناچار بوداین روش راانتخاب کند ،**زیرا مسیحیت قانونی برای زندگی نداشت.**

لکن اسلام این حقیقت را یافته است که عقیده و ایمان بخودی خوددر افراد جامعه پیدا نمی‌شود بلکه در قوانین و نظام اجتماعی تحقق میبابد و سپس آن عقیده بواقعیات زندگی قیافه ارزنده میبخشد .ما

توجه نداده‌ایم که اسلام برای این منظور عقیده را در قوانین مجسم و نمودار ساخته و قوانین را هم شاهد و مفسر عقاید قرار داده، و بدینوسیله عقاید و قوانین را در مسیر زندگی در یك جاده وارد نموده، و بالنتیجه یك زندگی مرکب از عقیده و قانون درست کرده است که در همه شئون فردی و اجتماعی تجلی مینماید.

ما شنیده‌ایم که اروپائیها میگویند: دین علاقه‌ایست میان فرد و پروردگارش؛ و دین حق ندارد دخالت در مدنیت زندگی نماید.. ما این کلمه را مانند طوطی های بیعقل همانگونه که شنیدیم تکرار میکنیم! بلی! همینطور است در مسیحیت دین علاقه‌ایست میان فرد و خدا و اروپائی هم معذور است اینگونه فکر کند زیرا آئین وی قوانین زندگی ندارد.

در آن هنگام که کلیسا بر مردم فشار می آورد و بصورت دیکتاتوری در آمده بود رجال مسیحیت برای مطامع دنیوی خود با نقاب دین ظاهر می‌شدند. مردم تحمل این بار گران را نکردند و زنجیر تسلط را از گردن خود فرو افکندند، و کلیسا و کلیسا داران را در حد خود نگهداشتند حدیکه مسیحیت برای آنها مقرر کرده بود یعنی همان آستان کلیسا.

اما اسلام در موقع پیدایش ملتی را ایجاد کرد که قوانینش بر آن حاکم بود، قوانینی که از آن برای جلوگیری از هر گونه سرکشی بتوان استفاده کرد، قوانینی که اصولا برای محدود نگهداشتن کسانی

که باماسك دینداری ازحدخود تجاوز می کنند کافی است .

این حقایق بسیار آشکار وساده وزودفهم است ، معذلك می بینیم درمیان فرومایگان - که ما هم درمحیط آنان زندگی می کنیم - کسانی پیدامی شوند که خودراروشنفکر جامی زنند ، واین نغمه راسرمی دهند که : دین بایداز سیاست جداشود ! می گویند دین بایدتنها شئون روحی و معنوی مردم رااداره کند ، سرنوشت حیات اجتماع را بایددردست قوانین زمینی واگذار نمود !

آری دردوران انحطاط اجتماعی درمیان ملتهای اصیل این بیچارگیها و گمراهی هـای عجیب پیدا می شود . همچنانکه در موقع ناتوانی مرغان شکاری مرغان ضعیف هم پروبال می گشایندو بخود میبالند و بزرگی میفروشند لکن امیدواریم بهمت مردان با اراده این دوران زودتر سپری شود .

☆ ☆ ☆

من در درجه نهائی ایمان معتقدم که تنهاراه نجات از گرفتاریها بازگشت بسوی یك عقیده محکم وبزرك است. تااین پستی وبی ارزشی را ازدامان ملل اسلامی فروریزد ، وزندگی این امت را از حرکت و فعالیت وروح پیشرفت پرسازد . واین عقیده محکم وپرمایه برای این کشور وممالك مشابه آن فقط اسلام است .

این حقیقت رابایداعتراف کرد که تنها بداشتن عقیدۀ وطنخواهی

نمیتوان اتکاء نمود ، واین طرز فکر نمیتواند درتمام نقاط روی زمین در مقابل کمونیستی مقاومت کند . زیرا درمناطقیکه اهالی آن ازعدالت بی بهره هستندموج فکر عدالت اجتماعی بصدای وطنخواهی غلبه می کند.

تنها اسلام است که هم بفکر وطنخواهی وهم بفکر عدالت اجتماعی یکجا تحقق می بخشد ، بدون آنکه این دو فکر معارض یکدیگر باشند یا بر خوردی باهم نمایند یا یکی از این دو فکر نسبت بدیگری راه تجاوز گیرد .

وحسن وفضیلت اسلام اینجاست که عدالت اجتماعی کامل را درکشورهای اسلامی نه تنها برای مسلمین تامین میکند ، بلکه برای تمام ساکنین سرزمین خود باوجود اختلاف دین و نژاد وزبان ورنك فراهم می سازد. واین یکی ازمزایای بزرك عالم انسانیت است که غیراز اسلام عقاید دیگر بآرمانهای آن تحقق نمی بخشد .

لکن سزاوار است ما بطور مسلم این مطلب را بخاطر داشته باشیم که تحقق این فکر اسلامی وحکومت اسلامی که ما از آن بحث میکنیم تنها با رفتن مردم بمساجد ، وگرفتن جشنهای تولد وایراد خطابه ها درمدح بزرگان دین درست نمی شود ! و باینکه روی زمین از صوفیان مجذوب و درویشان پشمینه پوش پرشده ، ورد بخوانند وذکر بگویند ، دورهم حلقه بزنند و ولوله کنند و هو هوراه بیاندازند ؛ باز هم کار درست نمی‌شود .

ویا اینکه هیأت علمای بزرگ داشته باشیم و این جریانات را بتماشا وسکوت برگزار کنند تا فرصت از دست برود ، اخلاق وتقوی نهایت انحطاط را پیدا کند ، بعد بنشینند وناله سر دهند ، موعظه کنند و مرثیه بخوانند که ای وای دین رفت ، عفت رفت ، مملکت رفت . هیچکدام از این کارها دردهای مردم را دوا نخواهد کرد .

تنها امریکه علاج دردها را میکند اینستکه اسلام درزندگی حکومت کند واداره امور زندگی بدست اسلام باشد خلاصه حکومت باید احکام اسلامی را اجرا کند . روابط مردم با حکومت و رابطه حکومت با مردم باید ازشریعت اسلام مأخوذ باشد . نه تنها قوانین مربوط باحوال شخصی افراد بلکه قوانین مجازات وقوانین مدنی وتجاری وسایر مقرراتی که اجتماع را صورتی می دهد ونظام مخصوصی بدان می بخشد تمام باید از اسلام گرفته شود .

شریعت اسلام قادراست که بزندگی امروزی جواب مثبت دهد وبا پیشرفت وتجدد حیات بشری هماهنگی کند ، در عین حال می توانیم از تجربیات خودمان و تجربیات عالـم انسانیت در مـوارديكه بافکر اسلامی واصول عالیه آن تطبیق کند استفاده نمائیم .

اینجا نکته ایست که ممکنست بذهن بعضی خطور کند که مارا چه داعی باین زحمت ، چرا مایکباره این قوانین را کنار نگذاریم و قوانین زندگی را از تجربیات چندین ساله ایکه دیگران بآن رسیده اند اخذ

نکنیم ؟ باید بگوئیم این شیرین گفتاری از طرف کسانی است که تقلید در ذائقه آنها گوارا شده و عمری بعاریه گرفتن خو کرده اند تا حدیکه شخصیت وقومیت خویش رااز دست داده اند . و تاریخ زنده ایکه وجود آنانرا تکوین نموده است فراموش کرده اند . این سخن سطحی از کسی است که بعمق مطالب زندگی وواکنشها وروابط میان فرد و محیط هنوز پی نبرده است . خلاصه حرف کسی است که نمیداند درمیدان جنك زندگی عوامل بقاء ومقاومت را ازچه مأخذی می گیرند .

راهی که ما بسوی آن دعوت میکنیم تنهاراهی است که ضامن زندگانی شریفتر و گرانبهاتری برای این امت است. تنهاراهی است که به عالم اسلامی امکان میدهد درمیان دوجبهه شرق وغرب ابراز وجود وشخصیت نماید و باچهره اجتماعی خاصی ظاهر گردد که نشانه های شرافت وعزت انسانی در آن بدرخشد و باشخصیت مستقل خود عرض اندام نماید .

کسی که صاحب سرمایه ریشه داریست ، درصورتی سرمایه اش فزونی می یابد که آنرا بکار بیاندازد . ولی آن مفلس بی اعتبار که چشم باحسان دیگران دوخته هرگز صاحب سرمایه ای نخواهد شد هرچند تا آخر عمرش گدائی را ادامه دهد .

☆ ☆ ☆

باید اسلام حکومت کند زیرا اسلام یگانه عقیده ... ... دهنده

است و در افق بالاتری از مسیحیت و کمونیستی قرار دارد که علاوه بر داشتن هدفهای خوب هر دو، دارای تعادل و توازن و هم آهنگی است که در یك نظام عالی و عقلانی باید باشد. و دنیا هیچگاه از چنین عقیده‌ای بی نیاز نبوده و امروز هم بی نیاز نیست.

مسیحیت دوران خود را گذرانده، و دیگر نمی‌تواند در زندگی داخلی بشر عامل مثبت باشد. ما امروز می‌بینیم که گروه ملتها مهار کلیسا را بدست گرفته و می کشند. کلیسا هم پشت سر آنها بدون هیچ مقاومت و ناراحتی میرود و کوچکترین اعتنائی هم از پایمال شدن بزرگترین مقدسات خود ندارد.

بالاخره باید اسلام حکومت کند زیرا اسلام از اول هم بماهیت حکومت وارد بوده و هم بطبیعت زندگی آشناتر است و لذا میگوید: اسلام بدون حکومت و ملت مسلمان بدون اسلام معنی ندارد.

خداوند در قرآن میفرماید: **وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ** (۱) **یعنی کسانیکه حکم نمیکنند باآنچه خدا نازل فرموده برصفحه حقایق پرده می‌کشند** این آیه تصریح میکند که حکومت باید حکومت اسلامی باشد و کسیکه مخالف با حکومت اسلامی است نمی‌تواند مدعی مسلمانی باشد.

---

(۱) سوره مائده آیه ٤٤.

فصل - ٦

شبهاتی پیرامون حکومت اسلامی

ابر تاریکی ازشبهات برنفوس این مردم سایه افکنده و چهرهٔ تابناك اسلام وحکومت اسلامی را پوشانده است. پاره‌ای از شبهات ناشی ازجهل رسوا کننده‌ایست که صاحبانش حاضر نیستند اعتراف کنند باین که اطلاعات آنان دراین زمینه ناقص است یالااقل خودرا مردمی بدانند که در کشوری که اکثریت اهالیش عقیدهٔ اسلامی دارند زندگی میکنند و بدانند که دین اسلام بااین مقدمه یکی ازمواد مهم وضروری درس اجتماعی آنها بایدباشدو باید پایه تعلیم فلسفی وفنی محیط آنان قرار گیرد .

متأسفانه بجای آنکه ازاین عیب بزرك در خصوص اسلام شناسی خود اعتذار نمایند ، روگردانی خودرا ازاین فضیلت دلیل روشنفکری خودمی شمارند. وازاینکه باافکار اسلامی مأنوس نبوده حوادث وقضایا رامیخواهند بدون کمك ازاسلام تجزیه وتحلیل نمایند، افتخارمیکنند.

بعضی ازشبهات ناشی ازاین است که حقیقت فکر اسلام را درقیافهٔ مسلمانان امروز جستجومی کنند . واین اشتباهی است که برای اسلام و

چهرهٔ واقعی آن در نفوس مسلمین بسیارزیان آور استو باید دانست بسیاری از اشخاصی که خود را رجال‌دین مینامند دورترین مخلوقات ازدین‌هستند بنابر این نمیتوانند آموزندگان لایقی برای‌اسلام‌باشند همچنین فرهنگی که ساخته‌و پرداخته استعمار است نمیگذارد که مردم چهرهٔ واقعی‌اسلام را مشاهده کنند . جز در قیافه‌این افراد که خودرا رجال‌دین قالب زده‌انددر حالی که قیافه اینان‌بدترین‌قیافه‌ای است که برای اسلام‌و برای‌هر دین‌دیگری می‌شودساخت .

بعضی از این‌شبهات ناشی ازعوض شدن صورت حکومت‌اسلامی است به‌برخی از اقسام حکومت هائی که خود را حکومت اسلامی مینامند ، نمونه قرار دادن این حکومتها ، بحکومت اسلامی ، مثل نمونه قرار دادن مسلمان‌نماها برای اسلام است . هر دو نمایندگی تقلبی‌و دروغین و نمونه‌ایست که با اسلام مغایرت کامل دارد . لکن‌چه باید کرد جهل بحقیقت‌افکار اسلام درباب‌حکومت حتی درمیان‌اهل مطالعه سطحی ، برای‌اسلام‌غیرازاین شکلی که گفتیم ، قیافه‌دیگری باقی نمی گذارد !

بعضی از این شبهات هم‌ناشی از مشتبه شدن قیافهٔ‌حاکم اسلامی است ببعض شخصیت‌های تاریخی که مدعی بودند بنام اسلام‌حکومت می کنند در حالیکه آنها دور ترین افرادند نسبت بروح اسلام و قوانین آن.

نادانی بمطالبی که مربوط باسلام است در اثر فرهنگ استعماری که این مردم در مدارس کسب میکنند یا ازخواندن روزنامه‌ها بدست می آورند یا در اجتماع یاد میگیرند زمینه را برای اینچنین اشتباهات فراهم میسازد تا کار بجائی میرسد که ابری تاریك افکارو مشاعر مردم را فرا میگیرد و در نتیجه حکومت اسلامی در نظر مردم محبوب واقع نمیگردد.

در صورتی که همه این شبهات با آشنائی بحقائق تاریخی و اجتماعی اسلام ممکن بود برطرف شود.

مقصودم اینستکه مردم بایستی مطالعه شایسته‌ای بنمایند، آری شایسته! زیرا برای فردی که اهل مطالعه است سزاوار نیست که هیچ- یك از مواد اساسی را که برای درك ملتش ودر فن وادبش مؤثر استو او را در عرصهٔ وجودو حیات صاحب نظر می کند یاد نگرفته باشدو اینگونه مطالعه هم چنانکه بسیاری تصور می کنند آنقدرها مشکل نیست.

اسلام آسانست و مشکلاتی ندارد، عقاید اسلامی ساده وروشن است. نه گرهی داردو نه غامض است. نظام اسلامی توازن وتناسب دارد. **نه زمین خواری در این نظام است و نه عیاشی و نه محرومیت. و این روش که عده‌ای غرق در نعمت باشند وملتی در محرومیت دست و پا بزند؛ ابداً در اسلام وجود ندارد.**

✩ ✩ ✩

بااینکه بی اطلاعی نسل حاضر بخصوص اهل مطالعه عذر موجهی

نیست معذلك می‌خواهیم شبهاتی که در نفوس مردم چهرهٔ روشن حکومت اسلامی را پوشانده است برطرف کنیم . البته برای مردمی که می‌دانیم خوش‌نیت و دور از اغراض فاسداند و ما هم جداً طالب رفع شبهه‌های آنها هستیم .

و اما مناظره ما باکسانی که صاحبان اغراض پلیدند در فصل دیگری خواهد بود ، آنجا که با دشمنی‌های پیرامون حکومت اسلامی روبرو می‌شویم .

مراحل اولیه حکومت

بسیاری از مردم میان پیدایش تاریخی اسلام و فکر کلی بی آلایش اسلام اشتباه می‌کنند ومتوجه نمی‌شوند که اسلام قابل توسعه وتعمیم است چه در فروعش وچه در انطباق بزمان ومکان و سایر جهات . اینها وقتی کلمه حکومت اسلامی را می‌شنوند فوراً در فکرشان جهشی بسوی شکل خیمه‌های ساده صحرائی ایجاد می‌شود ، صورت عربهائی را که سوار بر شترند و در بیابانها کوچ می‌کنند، یا عربهائی که در خیمه‌ها بسر میبرند بخاطر می‌آورند و از ساده‌لوحی تصور می‌کنند که معنای حکومت اسلامی برگشت بآن زندگی است که از لوازم وادوات مدنیتی که در خلال چهارده قرن پیداشده خالی باشد ، و بالنتیجه گمان می‌کنند که در این حکومت نه عمرانی هست ونه تمدنی . نه صنعت است و نه تجارت . نه علمی است و نه فنی .

تنها مسأله حکومت اسلامی نیست که این قیافه را در صفحه خاطر این مردم مجسم میکند ، بلکه بعضی چنین تصور میکنند که اگر بنا باشد مبانی اخلاقی در کار و زندگی حکومت ارتباط داشته باشد نتیجه‌اش همان زندگی صدر اسلام خواهد بود.

این مردم چنانکه قبلا گفته شد عموماً اشتباه میکنند میان وضعیت عالم اسلامی در ابتدای تاریخ آن با نظام عمومی و کلی اسلام ، بدون دخالت دادن زمان ومکان .

نظام اسلام ده‌ها شکل وقیافه را دارد که باپیشرفت طبیعی افراد هرزمان توافق مینماید و بااحتیاجات نوین هرزمان سازگاری میکند ، بشرط آنکه مبادی کلی اسلام در تمام این اشکال بر اوضاع ومحیط-های پهناور آن تسلط داشته باشد .

یکی از این اشکال شکلی است که تمام تمدنهای بشری وهمه تجربه‌های علمی وواقعی وتجربه‌های فکری وشعوری را شامل می‌شود. یعنی تمدنی که لایق بعالمی است که از خدا صادر شده واین همان آرزوئی است که همه‌ما تحقق آنرا خواهانیم ، در آن موقع که میگوئیم:

مامیخواهیم زندگی اسلامی را که قوانین اسلام بر آن حکومت میکند ، تجدید نمائیم . زندگی خشن وبادیه نشینی هیچیك اصلی از اصول اسلامی شمرده نمیشود آنچنانکه بعض مدعیان فضیلت تصور میکنند زندگانی خشك دریك مرحله خاص نمایش دهنده اقتصاد عالم اسلام

بوده وترغیب مردم بصبر وپایداری وسختی‌ها از ضروریات آنروز بود تااینکه روحیهٔ آنها دراثر فقر سقوط نکند وقوای روحی وجسمیشان متلاشی نشودوقدرت مقامت داشته‌باشند. امابعدازآنکه پیشرفتی در عالم‌اسلام پیداشد ودرهای تمدن وعمران بروی آنان گشوده گشت هرفردی میتوانست ازنعمتهای روی‌زمین بهره‌مند گردد. (۱) البته تاحدیکه بعیاشی نکشدوروح انسانی اواسیر شهوت نگردد.

ونیزبایددانست که‌اکثرمردم‌بین شریعت‌اسلامی‌وسیرتاریخی فقه اسلام‌خلط مبحث می‌کنند وچنین می‌پندارند کـه معنی‌الهام گرفتن قوانین‌ازشریعت‌اسلامی‌جمود کردن فتاوای فقهی‌است که درآن زمان صادرشده، واین‌اشتباه بسیارمضحکی است. این‌شریعت باآن‌خاصیت انعطاف پذیریش خواسته‌های زندگانی‌بادیه نشینی‌راتأمین نمود وباز جوابگوی احتیاجات عمومی‌درزندگی تشکیلاتی دوران‌خود پیغمبر اکرم (ص) گردید. وهمینطوربمطالب‌ومشکلات حکومت توسعه‌یافته درعهد خلفاء و همچنین بزندگی‌متمدن بعد ازآنان پاسخ مثبت‌داد. همینکه حیات‌ملت اسلامی ازحرکت ورشدباز ایستاد، پیشرفت علم

(۱) یکی‌اززهاد درقرن‌دوم هجری‌بیکی ازپیشوایان دین‌اعتراض کرد که‌چرا لباس‌خوب پوشیدهٔ درصورتیکه درصدر اسلام لباس‌خشن میپوشیدند. پیشوای دین‌جواب داد که‌آن جریان ضرورت‌فقربود حالا که درآمد عمومی زیـادشده نیکان اولی‌باستفاده هستند.

فقهم ، بتبع آن متوقف شد . والبته هرزمان که زندگی در این امت جان بگیرد باز شریعت اسلامی می تواند . **باحتیاجات جدید ومطالب گوناگون جواب گوید و از بدبختی است که غالب مشغولین بقانونگذاری در کشور ، تعلیمات خود را از فلسفه قوانین بیگانگان استنباط میکنند و از قوانین اسلامی چیزی نمیدانند ؛ جز مقداری غیرقابل اعتناء .**

بنابراین خیلی مشکل است تصور کنند ، که قوانین اسلامی قادر بوضع ماده بخصوصی برای هریك از احتیاجات روز میباشد . وبعضی از آنان این فکر را که ما پیشنهاد می کنیم مسخره میکنند . **ولی باید دانست که مسخرۀ آنها ناشی از فریفتگی بتمدنی است که فقط دنباله رو آن میباشند .**

اگر ما شعور بیداری برای قانونگذاری داشتیم می فهمیدیم که میان روح قانون وروح ملت ما ، چه اصطکاك زیان آوری هست .

اگر ملت ما بعدالت آن قانون راضی میشد وروح آن قانون با روح این ملت سازگاری داشت ، قیافه ایرا که قبلا تشریح کردیم (قیافه مخالفت عمومی با قانون) پیدا نمیشد و کسانیرا که مخالفت می کنند قهرمان حساب نکرده ومستحق ستایش وحمایت نمیدیدند.

الهام گرفتن ازشریعت اسلامی فطرت قانون خواهی مردم را تحقق می بخشد: اولا برای اینکه عدالت اجتماعی کامل را بآنها میدهد وجلوی طاغیان و استثمارگران را می گیرد و اجتماع سالم از آفات

بوجود میآورد ، نه اجتماعی که امید مردم را قطع میکند ، اجتماعی که اضطراب آور است و کینه و سرکشی ایجاد می کند .

ثانیاً برای اینکه در نفوس مردم ایمان قوی بوجود میآورد و روح قانون با روحیه آنان در ضمیر و قلب آنها سازگاری میکند و بالطبع تعاونی بین ملت و دستگاه حکومت برقرار میشود ، زیرا ملت احساس میکند که ، با اطاعت قانون نـه تنها رضایت زمامداران هیأت حاکمه بلکه رضایت خدای بزرگ نیز حاصل میشود و عدالت آسمانی هـم تحقق می یابد .

اصولا قوانین متضمن يك سلسله دستوراتی است که از شهوات جلوگیری مینماید در حالیکه آن تمایلات ناشی از غریزه انسان است پس برای اینکه روح اطاعت در مردم بوده و از صمیم قلب بقانون احترام بگذارند باید قانون متکی بنیروئی باشد که در ذات مردم ریشه دارتر از آن امیال است و از نیروی اعتقاد دینی این پشتیبانی و کمك ساخته است . تا حدی که گاهی اتفاق میافتد ، افراد از لذاید اولیه و مقتضای طبیعت جلوگیری کنند. بعلاوه چون اسلام احتیاجات فرد و اجتماع و همچنین نیازمندیهای زندگی عصر جدید را مراعات می نماید ، قادر است که بهمه این مطالب چنان جواب گوید که تحمل آن خیلی آسان باشد .

وقتی ما میگوئیم اسلام می تواند هماهنگ اجتماع متمدن و متجدد باشد ، مقصود ما این نیست که اسلام و اصول و نظامش از شهوات مردم و

اعمال حیوانی نوظهور بخاطر تملق تودهٔ مردم دنیای تمدن وتجدد تبعیت کند ومقررات ونوامیس خودرا پایمال نماید ، چنانکه یك عده مسلمان نما که خود را عصری و آزادمنش معرفی می کنند خواهان آنند .

بلکه مقصود ماقیافه ایست از صورتهای اجتماعی که با نیازمندیهای زمان وترقیات آن هماهنگی کند و در عین حال بتمام معنی بروح پاك اسلامی و اصول محکم آن خاضع شود . **آن اصول محکمی که جواب دهندهٔ مترقیترین قیافه تمدنی صحیح وسالم است ؛ که عبارت از تمدن انسانی باشد نه زندگی بی بندوبار حیوانی .**

بحث در حکومت شیوخ و دراویش

جماعتی دیگر هستند که تصور میکنند معنی حاکمیت اسلام حکومت عبا وعمامه است . من نمیدانم این خیال ، از کجا پیدا شده است؟ لابد این نظر ازفرهنك ناقص وسطحی واز اشتباهات این قرن پیش آمده. اما اسلام صحیح این مطلب را قبول ندارد ، نه در اصول علمی خود و نه درواقعیات تاریخی. اسلام برای مردم لباس مخصوصی معین نکرده است. لباس مسأله اقلیمی وتنها عادت تاریخی است . پیغمبر اسلام (ص) جبه وعبای ملائی نپوشید ؛ یا کت وپالتوی تجددی بتن نکرد . همان لباس معمولی عرب را که قوم وملتش میپوشیدند ، اوهم میپوشید. چنانکه درهمان زمان مسلمانان فارس ، لباس ایرانی خودشانرا بتن میکردند ومسلمانان دیگرهم جامه محلی خودشانرا.

دراسلام طبقه بندی وجود ندارد تالباس مبین ارزش دینی و اجتماعی افراد قرار گیرد . اجتهاد در دین مانند اجتهاد در طب و هندسه و تجارت وسایر تعالیم انسانی است .

بلی دراسلام مناصب رسمی هست مانند منصب‌های قضائی ، ولی اسلام این را نمی شناسد که دسته ای قاضی درامور فردی و شخصی باشند که بقانون اسلام قضاوت کنند ودسته دیگر مخصوص قوانین مدنی وجزائی باشند که بقانون غیر اسلام قضاوت نمایند .

اسلام مجموعه قوانینی است که همهٔ جزئیات وشئون مدنی را تنظیم میکند ، واین مجموعه طبعاً بهمه افراد فروعات لازمه برای زندگی بانشاط را ارائه میدهد وآن کسیکه بنسبت آشنائی او بقوانین اسلامی در تمام نواحی یا گوشه‌ای از آن عهده‌دار قضاوت می‌شود تنها مرد دین نیست بلکه مسلمانی است که قسمتی از فروع دینرا فرا گرفته و کاری بدست او داده اند که خوب میتواند انجام دهد ، همچنانکه طبیب کار معالجه و مهندس کار فنی را بعهده میگیرد .

وظایف عبادتی مانند پیشنمازی تنها ؛ کاری نیست که اسلام بشخصی که اقامه نماز میکند از بیت المال اجرت دهد مادامی که پیشنماز وظیفه دیگری را انجام نداده است از قبیل تدریس یا سرپرستی بخشی از امور اداری معابد آنهم از جنبه انتظامات نه از جنبه عبادتش . بنابراین آنکس بمردم امامت می کند که افضل آنها ست و نماز مردم هم چه با

جماعت وچه انفرادی صحیح است مگر در نماز جمعه واز این بیان بخوبی آشکارمی‌شود که‌ازنظر اسلام **کسانی بنام«رجال‌دین»موضوعاً وجود ندارند تااگر حکومت‌اسلامی داشته باشیم؛ بترسیم که انحصاراً آنها حکومت کنند .**

اینها باید مطمئن باشند که واقعیت‌تاریخی اسلام‌واصول‌علمی آن جز بلیاقت اشخاص برای‌هر کار مخصوص، بچیزدیگر توجه واقرار ندارد . قرآن می فرماید : **وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا - برای هر کس خط سیری است که خدااورا عهده‌دارهمان کارمیکند .**

حکومت‌اسلامی هنگامی تحقق می یابد که قانون اجرا شود و افکارومبادی‌اسلام حکومت کندواصول و نظاماتش حکومت‌وشکل اجتماع راتعیین کند . همهٔ‌حرف‌همین‌است .

باید دانست هر نوع حکومتی که با مراعات نظام اسلام پدید آید ، قدر مسلم اصل مشورت در آن معتبر است وقرآن باین مطلب تنصیص مخصوص دارد چنانکه میفرماید : **وَ أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ**

واماطریق مشورت : اسلام حدمعینی برای آن قائل نشده .زیرا این‌مسأله‌ای‌است‌انتظامی (مثل نظامنامه های قوانین) که بااحتیاجات هرزمان بایدتطبیق‌داد و وسائل وامکانات رادرتحقق مشورت از نظر زمان ومکان باید درنظر گرفت . زمانی که افرادصاحب‌نظر که‌آراء آنها آراءقاطبه ملت‌محسوب می‌شد ، همه‌درمدینه‌جمع بودندودراطراف پیغمبر (ص) گرد می‌آمدند . پیغمبر اکرم در کارها باآنها مشورت

می‌فرمود - البته در مطالبی که خطمشی خدائی و آسمانی درکار نبود آنجا برای مردم آزادی فکر وتصرف در شئون دنیائی شان محفوظ بود. برای اینکه خود آنها بکار خودشان بهتر خبره بودند. منظور از کارهای دنیائی اموریست که جنبه قانون فردی یا اجتماعی نداشته تنها تشخیص و تخصص عملی لازم است. مثل فنون جنگی و حرفه‌های زراعتی و حفظ محصولات و اموریکه در این ردیف است. (مانند تدابیر لازمه برای ایجاد امنیت واستحکام موقعیت اسلامی و ترویج امور تولیدی) (مترجم)

بطور خلاصه باید بگوئیم مشاورین در شئون عملی قوانین و تطبیق قوانین عمومی بمواد جزئی وتشریح نحوه انطباق، صاحب اختیار می - باشند (۱).

اماقوانین مربوط بزندگی انسانی که باروح و عقل اواصطکاك دارد وهمچنین ارتباط قانون بامردم ومردم باقانون و حقوق وحدود و وظایف افراد وجامعه و ... اینها همه مسائلی است که خود اسلام آنهارا بیان کرده وماباید ازطریق عقل ونقل مقررات خصوصی وقواعدعمومی وافکار کلی آن را بدست آوریم وآنچه راکه مطابق این کلیات باشد حکم اسلامی بدانیم.

* * *

مشورت تامدتی در چهاردیواری مدینه محصور بود یعنی تازمانی

---

۱ - ازحضرت رضا علیه‌السلام نقل‌شده که میفرماید: برمااست القاء اصول وبرشمااست تفریع. (مترجم)

که مدینه مجمع اهل رأی بود . ولی همینکه اوضاع اندکی عوض شد وموضوع جنگ بااهل شام پیش آمد ، خلیفه اول بااهل مکه نیز مشورت کرد ، زیرا این جنگ مربوط بخارج از منطقه عرب آنروز بود که اثراتش بتمام مناطق عربی ارتباط داشت و باهل مکه آن ارتباط را داشت که باهل مدینه آن ارتباط رامی یافت . بهمین ترتیب اگر دنباله جریانرا تازمان خودمان ادامه دهیم می بینیم که افکارعمومی درشهری مخصوص متمرکز نبوده و نیست .

بنابراین برای اینکه رأی عمومی رابدست آوریم ، بایستی باتمام مردم مشورت کنیم واین موضوع مربوط بنظم کار است که در مرحلهٔ اجرا پیش می آید . اصل کلی همان مشورت است که در اسلام مقرر شده و آن قاعده که ازنظر اسلام قطعی است برطرف کردن قیودی می باشد که نمیگذارد انتخابات نمودار افکار عمومی گردد **یعنی بایدمقدمات آزادی و درستی انتخابات فراهم شود . انتخاب کننده نباید کلید زندگیش دراختیار صاحب ملك یاصاحب قدرتی مثل دولت باشد (چنانکه امروز اینطوراست) . حاکم دراسلام حکومت را ازیك مبدأ بدست می گیرد و آن اراده کسانیست که درزیر لوای آن حکومت زندگی میکنند و بیعت آزادتنها راه رسیدن بحکومت است .**

☆ ☆ ☆

نتیجه : باید گفت که بدون شورو رضاوقبول مردم ،حکومت عادله عملی نیستو حاکم اسلامی پس از تصدی امرحکومت باجلب

رضای عمومی طبعاً اطاعت مردم را بدست میآورد و پیمانش با ملت همین استو هرروز که حاکم قانون را اجرا ننمود واجب الاطاعه بودنش بخودیخود ساقطمیشود . صاحب این دینمی گوید: بشنوید واطاعت کنید اگرچه بر شما یك غلام حبشی حاکمو والیشودریاست اوشیرینو پسندیدهاستمادامیکهدر میان شمااحکام قرآنرااجرا کند.

روشن است که در این حدیث قانون اطاعت مرتبط با اقامه نوامیس قرآنست . پس بطورمطلق لازمالاطاعه نیست .

فرمانهای ظالمانه

بسیاری از صاحبان فکرو همچنین متخصصین فنون میترسند که اگر حکومت اسلامی پیدا شود برای آنها چوبه دار نصب میکنند یا آنها را بآتش می سوزاند یا بزندانهای تاریکشان میاندازد . چرا میترسند ؟ برای اینکه تصورمیکنند که حکومت دینیطبیعتشاستبداد وزوراست ، گرفتن آزادیوخفه کردن نفسهاست ، خاموش کردن صداهاو محدودیتمیدان عملوافق فکراست .

آیا میدانید این قیافه ملال آورومنفوری که بحکومتاسلامی وقوانین آن داده شده است از کجا پیدا شده ای صاحبان فکرو ای ارباب مطالعه ؟!این فکر از محکمههای تفتیش دوران جهلوتاریکی است که علما را میسوزاندند یا قطعه قطعه می کردندو لاشه آنها را جلوی مار و مور میافکندند چنانکه امروز هم پارهای حکومتها که

بنام دین حکومت میکنند در بعضی از بلاد مسلمین همین گونه رفتار مینمایند . لکن باید بگوئیم که هیچیك از این حکومتها ارتباطی با اسلام نداشته و ندارد وروش اسلام را پیروی نمیکنند بلکه اتکای این حکومتها چه در قدیم وچه درحال حاضر بجهالت رایج وانحطاط فکر و کوتاهی فهم مردم است . باین توده های خاضع درمقابل استبداد، علم وترقی بدهید ، نور آشنائی بدین عطا کنید ، تااین پردهٔ جهل ازپیش چشمانشان کناررودو ببینند که اسلام درصف مقابل حکومتهای استبدادی است نه در ردیف آنان .

آیا اگر حاکم مستبدی ادعا کند که استبدادش دینداری است می‌شودبااین ادعای باطل حکومت اسلامی را اززندگی کنارزد ؟ اگر اینچنین است پس دموکراتی ساختگی امروز که دربسیاری از کشورهای ماحکومت میکند ، چون ساختگی است بایدمارا ازحکومت دموکراتی حقیقی بجانب حکومتهای دیگر بیفکند !

آیااین رقم حکومت ، دموکراتی و قانونی پارلمانی است که دستگاه حکومت فقط بحساب سرمایه داران کارمی کند ومیلیون ها گرسنه و لخت و مریض ، استثمار میشوند ، که نه حمایت کننده‌ای دارندونه‌یادآوری ! ؟ آیااینست دموکراتی‌قانونی پارلمانی‌درحالیکه يك‌پلیس میتواند هرکس رادرمیان راه‌بارتکاب‌جرمی‌متهم کند ، اورا بگیرد ، سیلی‌ولگدبزند ، فحش‌وناسزا بگوید ودرصورت امتناع‌اورا

کشان کشان بطرف کلانتری براند وبرای اوپرونده تشکیل دهند . وهمه اینها پیش ازآن باشد که رئیس کلانتری را ازجریان آگاه کنند پیش ازآنکه محکمه‌ای تشکیل یابد وقبل ازآنکه دستور تحقیق دربارهٔ اوداده شودتا که معلوم گردد مجرم است یابیگناه ! ؟

آنچه درباب هرنوع حکومتی مرجع قضاوت است ، نظامات واصول وقواعد آن است.اما اگربسبب جهل یا انحطاط اخلاقی یاهر عامل دیگری با آن اصول عملا مخالفت شده ، درآنصورت شخص بیغرض درجواب بایدبگوید که قوانین واصول آن حکومت مراعات نشده وبایستی بآن اصول برگشت . ودعوت مردم برای برگشت بسوی آن قوانین هم قوی وهم منطقی است . زیرامتکی باصلی است که مورد اعتراف وقبول میباشد ولی درمقام تطبیق خوب اجرانشده .

اگرآنهائیکه درسایه حکومت اسلامی از استبداد وحشتنا کنند یااز روی غرض دیگرانرا ازاستبداد میترسانند مدرکی داشتند که اسلام دعوت باستبداد می کند ، ودر مقابل استبداد وزور گوئی امر بسکوت مینماید آنوقت مسأله کنار گذاشتن حکومت اسلامی حرف مقبولی میشد.

دین اسلام نظامی است که کسانیرا که تن بضعف و ذلت میدهند مستوجب عذاب الیم میداند ، میفرماید : « کسانیکه ملائکه آنهارادر حال ظلم نسبت بخود ، قبض روح میکنند ، ازآنهامیپرسندچرااینگونه آمدید ؟ می گویند کارمادرزمین بناتوانی وضعف کشید ، اسیردیگران

شده بودیم . بآنها گفته میشود پس چرا ازمحیط اسارت خارج نشدید زمین خدا که بزرگ بود . اینها کسانی هستند که جایشان جهنم است وچه عاقبت بدی است»(۱)

اسلام پیروان خودرادر راه احقاق حق بمبارزه وجنگ تحریص وتشویق میکندومیفرماید : «مَن قُتِلَ دُونَ مَظلَمةٍ فَهُوَ شَهِيدٌ» : **هرکس که در راه طلب حقش کشته شود شهید است .**

اسلام مردمی را که درمقابل حاکم ظالم سکوت می نمایندو کوچك ترین عکس العملی ازخودنشان نمی دهند بیم می دهد ومیفرماید :

مَن رَأى سُلطاناً جائِراً مُستَحِلّاً لِحُرَمِ اللهِ ناكِثاً لِعَهدِ اللهِ مُخالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ اللهِ ؛ يَعمَلُ فِي عِبادِ اللهِ بِالإثمِ وَالعُدوانِ ؛ فَلَم يُغَيِّر عَلَيهِ بِفِعلٍ وَلا قَولٍ ، كانَ عَلَى اللهِ اَن يُدخِلَهُ مَدخَلَه

: هرکس سلطان جائری را ببیند که حرامهای خدا را حلال میشمارد وپیمان خدائی را نقض می کند و باسنت پیغمبر ﷺ مخالفت می ورزدودر میان بندگان خدا با گناه وتجاوز رفتار می کندو بافعل یا قول براواعتراض نکند ، برخدااست که این شخص را همانجا ببرد که ظالم رامی برد .

آیااین نظامی است که میترسند منتهی بحکومت استبدادی حکام وتسلیم مردم بهیأت حاکمه گردد . یااینکه این نسبت را باسلام دادن برای

(۱) سوره نساء آیه ۹۷

گمراه کردن مردم است!.

☆ ☆ ☆

و امامسأله ترس از تنگی افق فکر متصدیان حکومت اسلامی و جامد بودن افکار آنها که در اول فصل فرمانهای ظالمانه بآن اشاره شد.

البته کسی که شایستگی آنرا دارد که وارد بحث شود و از اسلام اطلاع دارد، تا بامروز جرأت نکرده است این دین را بکوچکی افق و جمود و خشکی متهم کند. **و کسانیکه بدون آشنائی بدین اسلام، خود را در مباحث آن داخل می کنند: آنها شایستگی مباحثه را ندارند. زیرا این اشخاص هنوز ارزش و احترامی برای مبادی ساده بحث و مناظره قائل نشده اند.**

بایددانستکه این دین نه تنها بآزادی فکر احترام قائل شده و ترغیب نموده است بلکه بمقیاس زیادی بحث از کلیات آفرینش و اوضاع جهان کرده و راه را برای مباحث علمی صرف و همچنین علوم تطبیقی هموار نموده است. و این قاعده اساسی در این دین است. **و بهمین جهت اسلام بکلی برکنار است از معرکه ایکه کلیسا در قرون وسطی خود را در آن وارد می ساخت و علما را آتش میزد و زندانی میکرد برای اینکه در مباحث علمی وارد شده اند.**

اما شئون اجتماعی و عبادات و سایر اموریکه بفکر و روح انسان ارتباط دارد، مادامیکه برخلاف مقررات صریح دین نباشد اسلام

آن‌رأی رامحترم شمرده وصاحب نظررا حمایت می کند ونمیگذارد اورا اذیت‌نمایند تا بتواند آزادانه فکر کند مگر اینکه آن گفتار کفرصریح وغیرقابل قبول‌باشد وهیچگونه شك و تأویلی رانپذیرد .

☆ ☆ ☆

واماحدود اسلامی مباحث جداگانه‌ای لازم دارد وموضوعاتی است که درچهار چوبه جنایات اجتماعی باید از آن گفتگو شود و معلوم گردد که بوسیلهٔ آن حدوداحترام اجتماع ومصلحت آن‌محفوظ میماند . آنچه‌در اینجا لازم است بحث شود فقط رفع‌شبهات آن می-باشد . حالا اگر کسی تصور نماید که حدوداسلامی دارای‌روح‌قساوت است ، برای‌ماهم دراین خصوص گفتار تازه‌ای‌است .

این حدودمثل بریدن‌دست سارق وسنگسار کردن زانی محصن یاشلاق‌زدن‌بغیر محصن وتازیانه زدن بمست ، ممکن است در ابتدای نظرحکمی قساوت آمیز جلوه کند وبرای کسیکه افکار کلی این دین وقواعد عامه آنرا کاملا نخوانده است اینطور وانمود میکند .

جواب این‌شبهه‌را اجمالا باید چنین گفت که اسلام این حدود را بمرتکبین این جرائم اقامه نمی کند مگر بعد از آنکه مرتکبین در ارتکاب آن کوچکترین عذر وشبهه‌ای نداشته‌باشند .

اسلام‌دست دزدی‌را می‌برد که اضطرار بغذای‌روزانه یا زندگی عائله‌اش برای اومجوز عمل‌نگردد .

اسلام زناکاری راحد میزند که چهارشاهد اورا درحال ارتکاب جرم باچشم ببینند . ودرعین حال اجازه نمیدهد که از دیوار مردم بالا روند وتجسس راحرام میداند. معلوم است که بدون تجسس وبی آنکه از دیوار خانه‌ای بالاروند اگر کسی در حال زنا بطوری دیده شود که چهارشاهد بتوانند عمل او را ضبط کنند باید گفت وقاحت وفساداخلاق این مجرم فاحش است واو نه تنها باعمل زنا جرم کرده ، بلکه سبب شیوع فحشاء وزنا شده است . وچنانچه کسی بااین وقاحت اجتماع را بسوی فساد سوق دهد ، البته مورد غضب خداست وباید شلاق بخورد . واگر محصنه هم هست سنگسار شود «چقدر زیبا گفته قرآن» :

«کسانیکه دوست دارند فحشاء درمیان مؤمنین شایع شود محققاً برای آنها دردنیاو آخرت عذاب دردناکست»

اما کسانیکه این عمل را پنهانی مرتکب شوند (وبدیهی است که در این صورت شهودی نخواهد بود) و سپس خودشان برای نجات از آتش دوزخ و کفاره گناه اعتراف کنند ، اسلام نسبت بایشان نهایت مهربانی می کند وخودش برای آنها عذرمی تراشد تااین دلهای ناراحت شده وپریشان که طالب پاکی است از مؤاخذهٔ سخت دنیوی معاف گردند.

چیزی که تأیید می کند این تشدید عقوبت اسلامی مربوط بنشر فحشاء است اینستکه می‌بینیم در حق کسی هم که مرتکب زنا

۱ـ سوره نور آیه ۱۹

نیست ولی بدیگری نسبت زنا میدهدو باینوسیله در محیط عرض و ناموس مردم شایعات ایجاد میکند، حد اجرا می شود. چنانکه خداوند میفرماید:

«کسانیکه زنهای عفیفه را متهم بزنا می کنند وچهار شاهد عادل نمیآورند بآنها هشتاد تازیانه بزنید وهیچوقت شهادت آنها را قبول نکنید و آنها را فاسق بشناسید»(۱)

همین حال در حد شارب خمر است، شلاق زده می شود در جائیکه شارب عملش ضبط شود. اما اگر در خفا بوده و کسی آنرا ندیده باشد، حق ندارند از دیوار خانه اش بالا روند و تجسس کنند.

شرابخواری که آشکارا معصیت می کند ودر خیابانها عربده

(۱) چنانکه شخصی نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد و بعمل زنای خود اعتراف کرده گفت: **انی زنیت** حضرت روی از او بگردانید آن شخص بار دیگر مقابل حضرت ایستاد وجمله را تکرار کرد امیرالمؤمنین علی (ع) باز رو بگردانید گناهکار برای مرتبه سوم اعتراف را تکرار کرد. حضرت فرمود اگر مرتبه چهارم بعمل خود اعتراف کنی ترا حد خواهم زد. چرا موقعی که یکی از شما گناهی می کند از خدای خویش طلب مغفرت نمی کند و آبروی خودرا میان مردم میریزد.

همچنین میدانیم اگر در اثر اعتراف چهارم شروع باجرای حد شود و در آنحال مجرم فرار کند فرارش انکار تلقی میشود. تمام اینها دلیل است بر نهایت مهربانی وعطوفت اسلام در اجرای حدود.

می کشد : اجتماع حق دارد خود را ازشر این نمونهٔ زشت حفظ نمایدو او راعقاب کند . اما کسی که مستتر است و باسینهٔ بازوروی گشاده معصیت نمیکند حسابش باقلب خودش وخالق خودش خواهد بود و **اسلام این گونه فسادها را باتنبیهات اخلاقی معالجه می کند نه بامؤاخذه وعقوبت**

☆ ☆ ☆

دراینجا نظریه‌ای ازیك نویسنده میآوریم ،اودر کتابش بنام« انسان درمیان مادیت واسلام » بحثی از عقوبات اسلامی می کند که خلاصه‌اش اینست : اسلام در ابتدای امر از تمام مقتضیاتی که فردی را بسوی ارتکاب جرم سوق دهد جلوگیری می کندومعالجه‌را قبل از وقوع می - نماید و باینجهت برای مرتکب جرم عذر وبهانه‌ای درارتکاب باقی نمیماندمگر ابالیگری و پرده‌دری عمدی . و برای اینگونه اشخاص مجازاتهای سخت ، سنگین شمرده نمیشودهر قدرهم سنگین باشد زیرا بدست خودش وسائل جرمهارا فراهم نمی کند ومثل هیأت های حاکمه امروزدرانتظار این ننشسته تا کسی مرتکب جرم بشود آنگاه اورامؤاخذه نماید بلکه وسائل راطوری تنظیم می نماید که اساساً جرمی واقع نشود. واینمطلب آشکار است که وقتی جلوگیری فایده نبخشید چاره‌ای جز معالجه قطعی آن نیست (مثل معروف آخرین دواداغ زدن است-مترجم)

این احتیاطات اسلامی رادرمسأله حدود بی‌خبران دلیل بغیرعملی بودن آن میگیرند ، لکن اینحرف از جهل مبتذل است که مطالب و

موضوعات‌را سطحی وبسرعت مطالعه می کنند. واینرقم فکر باارزش علم ومتانت‌وبحث و کوشش لازم دریك مسأله علمی‌مانننداینگونه مسائل ، منافات دارد .

بامطالب گفته‌شده بایدصاحبان‌فکر سلیم‌ومردان‌علم‌و کسانیکه دراین‌ردیف‌اند اطمینان‌حاصل کنند که‌حکومت‌اسلامی‌هیچ‌وقت آنانرا بچوبهٔ داروزندان تحویل نخواهدداد وافکارشان‌را خفه‌نخواهد کرد وقلم‌هاشان‌را نخواهدشکست وآنانرا ازحمایت‌خوددور نخواهدساخت صاحبان‌فکر سلیم نباید بصداهای‌بی‌ارزش کسانی که‌دین‌راحرفه‌قرار داده‌وبدون‌جهت مردم‌را ازسیطرهٔ اسلامی ترسانند اعتنا کنند ، زیرا اینان‌برای‌تبرئهٔ خودشان واینکه قیافه حق گوئی بخ بگیرند گاه و بیگاه بعنوان اعتراض بمفاسداجتماعی‌حرفهای‌مجملی‌ازحدوداسلامی پیش‌می کشند ، وقتی‌حکومت اسلامی‌جامه‌عمل‌پوشید اینان بکارمفید گماشته میشوندوهم‌چنین سایرعنصرهای‌عاطل که در قهوه‌خانه، گوشه کاروانسرا ، در خیابانها و خلاصه همه آنهائی که در بیکاره بودن یکسانند که‌بعضی بیکار اجباری ، عده‌ای‌تنبل‌روح مرده‌وبرخی‌هم از زیادی‌مال‌ودرآمد بکار نمی پردازند .

وقتی تمام‌این‌بیکاره‌هادرجریان‌کاروزندگی بانشاط‌افتادند قطعاً‌جرائمی اتفاق‌نخواهدافتاد که‌ناچار بـاجرای‌حدی‌برای‌آنها شویم‌مگر بسیار نادر و برخلاف‌سنن زندگی ودراین‌مواردنادره هراجتماعی‌بایدمؤاخذه قاطعی‌بکند.

بحث در پیچیدگی نصوص اسلامی

بعض افراد بیغرض ندانسته آنچه را که ارباب غرض از پیچیدگی مواد در قانون اسلام اشاعه می‌دهند تصدیق می کنند برای اینکه بعضی از این مغرضین در میان مردم بنام عالم نامیده شده بالنتیجه در نفوس بیغرضان این شبهه پیدا می‌شود که چون نصوص پیچیده است هر کس می‌تواند بدلخواه تأویل کند وطبعاً انسانرا بسوی جهل و میدان گمراهی می کشد ، بنا بر این موَاد اصلی قانون که برای حکومت لازمست بطریق آشکار و شناخته شده پیدا نخواهد شد . آنچه باعث این شبهه در دلها گشته ندانستن مبادی این دین است و گرنه هر کس بمنابع اولیه وسادهٔ اسلامی مراجعه بنماید بزودی متوجه اشتباه خود می‌شود .

کلیه مذاهب که در اسلام است مأخذ احکام و قواعدشان همان کتاب وسنت بوده قرآن وحدیث هم برای همه در دسترس است .

بلی گاهی نظریات دانشمندان در تطبیق قواعد وجزئیات مختلف می‌شود لکن باید دانست که در تفسیر نظریه قانونی طبعاً قانوندانها اختلاف پیدا می کنند . لکن این اختلاف علت نمی‌شود که آن قوانین دور انداخته شود بخاطر آنکه مفسرین قانون اتفاق آراء ندارند .

واما وسعت مبادی اسلام و عمومیت آن مطلبی است درغیر مقررات اسلامی ـ مقصودم اینست که وسعت مبادی درشئون کلی زندگانی روزمره

افراد است . مثل اینکه اسلام درباب حکومت مشورت رامقرر می کند وطریق مشورت رابخودمردم وامی گذارد ، بدون قیدمانند قانون اساسی که تصریح می کند حکومت پارلمانی باشداماترتیب انتخابات رابقانون انتخابات مصوب مجلس وامی گذارد . همچنین اسلام مقرر میدارد که حدودبا پیدایش شبهه ساقط میشودامابیان آن حالاتی که برای متهم شبهه‌آوراست بقانونی که مفسراین قاعدهٔ کلی استویابنظر آن قاضی که در آن حادثه رأی میدهد واگذارمی‌شود .

حلال اسلام وحرامش آشکاراست . و صاحبان غرض که بفکر تأویل قانون وتحریف آن هستندمی‌توانند هرزمان این تحریف‌را بکنند ودرخصوص هرقانونی این کار میسوراست .

ما بچشم خودمی بینیم ازاین هیأت‌های حاکمه؛ هر کدام که بکرسی وزارت می‌نشینند برای اعمال خودازقانون تفسیروتأویلی می‌نماید و در سایه قانون مرتکب کارهائی می‌شود که اصلا بخاطر قانونگزار خطور نکرده است . آیامی‌شود گفت که بخاطر تأویل نادرست یکی ازاهل طغیان بایدقانون‌را لغو کرد ؟ هرچند تصریحات قانون تأویل اورا نپسندد .

چطورشد که مردم دراینگونه موقع جرم رامتوجه آن طاغی می نمایند نه قانون ؛اماوقتی ارباب غرض قوانین اسلامی رابمیل خود تفسیرمی کنند ؛ تهمت متوجه قوانین اسلامی می شود ! بدیهی است که این شبهه ظالمانه است وپایه صحیحی ندارد .

زنان !!!

در اینجا شبهه ایست قوی که باین دین چسبیده و آن محرومیت زن از شئون زندگیست در صورتیکه دور از روح اسلام وتعالیم آن است کما ـ اینکه از واقعیت تاریخی آن نیز دور است .

باید گفت نهضت اسلام با در نظر گرفتن اوضاع آنزمان درموضوع زن یك جهش انقلابی بود وتاامروزهم قدمهای انسانی پرقیمتی برمیدارد که تمدن امروزی غرب چیزی بآن اضافه نکرده مگر پرده دری و آزادی برای بی‌ناموسی ـ بسیاری اززنها میترسند که اگر حکومت اسلامی پدیدآید زنهارا بدوران کنیزی برمیگرداند واین ترس بی‌جهتی است ودر اسلام منشأی برای آن نمیباشد.

آنچه‌ازاسلام میدانیم وجداً بآن‌معتقدیم اینستکه هیچ زن فاضله‌ای حق‌نداردازاسلام‌وحکومتش بترسد زیرااسلام‌باو آزادی باکرامتی داده بهمان اندازه‌که‌بیك فرد شریف درکارهای مفید داده است .

اسلام بزن حق داده که ازراه‌مشروع مالك‌شود واستفاده‌نماید .

بزن حق‌داده که اختیار ازدواج دردست‌داشته‌باشد بدون آنکه بازدواج

معینی اورامجبورسازندیاازازدواج معینی برخلاف اراده‌اش جلوگیری کنند . باو حق داده بهرجا که می خواهد برود و بیایدبشرط آنکه **درلباسی باشدکه‌اوراوقاری‌دهد نه‌درلباسیکه شهوت‌انگیزبوده وناموس اورامورد‌غارت حیوان‌صفتها قراردهد .**

بلی‌اسلام زنرا منع کرده که نیمه عریان ازخانه خارج شود و نظرهای عاشقانه خودرادرمیان مردم تقسیم کند و خنده‌های فاجرانه بمردان تحویل‌دهد ، **آری کسانیکه آزادی زنرا باینمعنی طالبند البته بایستی ازحکومت اسلامی بترسند .**

واما کسانیکه باشوروهیجان از آزادی زن بحث می کنند ومی - خواهند زنها راهم بهیجان وادارند ، آنها خودشان بهترواقفند که‌چه هدفی دارند . و مجامع‌زنانیکه بآنهاخوش‌آیندمیگویند اینهارا خوب می‌شناسند ، آن‌زنها این‌مردها رابمجالس بی‌بندوبار دعوت می کنند که درآنجا زن از تمام شؤنات انسانی برهنه می‌شود و مانند حیوان جنگلی میگرددودرآنمجالس مردها اطوارزنانه وزنها حرکات‌مردانه رابخود میگیرند . بلی‌اینگونه مجالس‌را اسلام نمی‌شناسد .

بودند تیپ زنانی درعهد صاحب دین‌اسلام حضرت محمد ﷺ درحالیکه برای‌نمازبمساجد میرفتندوبرای‌خرید ازخانه‌خارج‌می‌شدند وبرای تشجیع‌مردان‌بمیدانهای‌جنگ رهسپار میگشتند .

بعداً که دوران‌ظلم و استبدادپیداشدزنرامتاع قرارداد کمااینکه

مردرا نیز برده قرار داد .

هنگامیکه حکومت اسلامی پیداشود ، زنرا بآن آزادی پرارزش برمیگرداند آزادی که اورا نجات میدهد ازسیر قهقرائی و آن حالت کنیزی، و نجات میدهداورا ازاین بی بند و باری که ازمیان تمدن اروپائی پیداشده، نجات میدهد روح انسانیتی را که درحرمخانه اشراف و سالن رقص یکسان خوار گشته .

چه ترس است ازاسلام بریك زن فاضله وقتیکه دراین حکومت بخواهد نشاط انسانی خودرا درحدود شرف وعزت پیش برد؟!.

زنهائیکه حاضر نیستند در این محیط شریف وپرارزش رشدو ترقی کنندومی خواهند ازاین میدان تجاوز نمایندالبته حق دارند که بتمام معنی ازحکومت اسلامی بترسند .

تعصب ضد اقلیت‌ها

شبهۀ آخری که درخصوص حکومت اسلامی باقی مانده :ومن مایل نیستم پیرامون آن صحبتی کنم لکن بعضی مردم بتصریح یابکنایه بآن اشاره می کنند وبعضی این شبهه‌را برای رسیدن بمقاصد کوچك خود ومحقق-ساختن منافع اندك ، نقطه‌اتکاء خود قرار میدهند ، این شبهه عبارت است ازمسأله اقلیت ها در حکومت اسلام و حکومت اقوام بخصوصی که‌درسایه حکومت قانونی اسلام پیش میآید.

من گمان میکنم که ترس اقلیت ها در کشور هـای اسلامی از حکومت اسلامی جنون آمیز است وقابل‌اعتناء نمی‌باشد هیچ دینی و هیچ حکومتی در دنیا ضامن آزادی اقلیت ها و حفظ شرف وحقوق ملی آنها ، آنچنانکه اسلام در تاریخ طولانی خود عملا نشان‌داده‌است ، نشده بلکه هیچ‌حکومتی نازاقلیت هـارا آنگونه که‌اسلام نازپروری کرده‌است متحمل نگشته حتی اقلیت های بیگانه ازملل اسلامی که وجه مشترك زبان ووطن راهم ندارند ، ازاین آزادی وحسن‌توجه برخوردار بودندولی‌پاداش اسلام درمقابل این‌عدالت‌وحسن‌رعایت‌در کشورهای‌ادیان‌دیگر ودرسایه‌حکومت‌های غیراسلامی‌چه درقدیم وچه درزمان حال‌جزفشار وستم‌نسبت بمسلمانان نبوده‌است . بنابراین بحث‌ازملی بودن حکومت ورعایت قوم ونژاد (نه‌اسلامی بودنش) بحث‌بسیار ناپسندی‌است که در حقیقت برای‌آن مدرکی نمی‌باشد . نه‌واقعیتی داردونه شاهد تاریخی واگر روح انصاف درکارباشد اقلیت های متوطن دربلاد اسلام نباید اجازهٔ این‌تهمت رابدهند .

☆ ☆ ☆

من در اینجا برای نمونه دورانی از حکومت اسلامی را ذکر می کنم که‌انتظار میرفت‌ازهمه دوران های‌اسلامی بیشتر تعصب‌وقساوت وبدرفتاری داشته‌باشد .

من نمونه ای اززبان یك نویسنده مسیحی اروپائی که از رفتار

عثمانیها بااقلیت های غیرمسلمان در ممالك مفتوحه بدست عثمانیها صحبت میکند ذکرمیکنم وبهمین‌نمونه اکتفاخواهم کرد. زیرا گفتار اواینمطلب رابحدنهائی فیصله‌میدهد :

«سیرت ــ و ــ آرلوند» در کتابش بنام«دعوت بسوی‌اسلام» می‌گوید : رفتاریکه‌هیأت حاکمه عثمانی‌نسبت‌برعایای‌مسیحی کرده‌اند (پس‌ازدویست سال‌ازفتح یونان) دلالت میکند براغماضی که مانندآن تاآنزمان درممالك‌اروپاسابقه نداشته زیرامردم درمجاروترانسیلوانیا و اتباع مذهب توحید از مسیحیین که در ترانسیلوانیا بودند همواره میخواستند که بترکهای عثمانی تسلیم‌شوند تادردست‌فامیل‌هابسبورك متعصب نیفتندپروتستانیهادرسیلیزیا ، بانظررغبت‌بترکهانگاه‌میکردند وباخوشحالی آرزوداشتند که درسایه حکومت اسلامی آزادی دینی‌را بخرند . وازجمله وقایع ،فرارعده کثیری‌ازیهودیان‌اسپانیااست که‌در فشاربودند ، وجزترکیه پناهگاهی نیافتند وهمچنین‌می‌بینیم‌قزاقهای روسی که بفرقه ای ازبا ایمانهای قدیمی مسیحی منتسب می شوند که کلیسای‌دولت روس آنها راتحت شکنجه قرارداده‌بود درممالك‌سلطان عثمانی بحدی‌برای خودشان حسن رفتار احساس میکردند که سایر مسیحیان این‌مطلب رانمی‌توانستند هضم کنند .

حالاببینیم مسلمانها درآنزمان ازمسیحیهاچه می‌دیدند وامروز چه می‌بینند : جنایات وحشیانه‌ایکه مسیحیین‌درحبشه مرتکب‌میشوند

ودرمالایا زیر پرچم حکومت انگلیس ونیز در روسیه ویوگسلاوی و سایرممالك کمونیستی که مروجین غافل خودمانی وبرادران بیخبرما تصورمی کنند که کمونیستها عصبیتی برضداسلام بکارنمی برند.

نه‌فقط درخارج بلکه‌این جرائم وحشیانه‌علیه مسلمین ، درخانه مسلمین هم اتفاق میافتد ، در شمال افریقا بدست‌فرانسه ودر جنوب سودان بدست انگلیس ودرهرجا که استعمارتاامروزقدم گذارده‌است. آنچه علیه‌حکومت‌اسلامی گفته‌می‌شودفقط بخاطر کشتار ارمنی‌هائی است که‌بدست‌ترکهادراین‌اواخراتفاق افتاد . باید گفت که این کشتار مولود تعصب‌دینی نبودبلکه‌مارك‌سیاسی داشت .

این‌عناصرخارهائی بودند که برای‌فروبردن برپیکردولت‌عثمانی درایام ضعف آن استخدام میشدند . واین عناصر را اروپا بخاطرعلل سیاسی تحریك می کرد که‌آن‌علل‌سیاسی‌هم ناشی بوداز اتحاد مسیحی (صلیبیت). علاوه بر این‌آنچه برای ارمنیهای مسیحی اتفاق افتاد برای مسلمانهای سوریه‌دراوضاع سیاسی‌مشابه آن‌نیز پیش‌آمدچه‌این واقعه‌وچه‌آن‌واقعه‌بدست پست‌ترین عنصرهادردولت‌عثمانی پیداشدآن عناصریکه‌طبعاً عشق‌بخونریزی وقساوت وخیانت داشت ، ومسلمان و غیر مسلمان‌دررسیدن بثمرات‌شوم‌وابتلاءات آن‌درتمام‌بلاداسلام مساوی بودند واین عناصرنه اسلام‌میفهمند ونه‌غیر اسلام .

وقتی‌حکومت بدست اسلام‌بیفتدروی اصول ساده شریفش‌پیش

میرود که هیچکس نمیتواند انکار کند. اقلیت‌های مذهبی دو هیچیک از اوضاع و حقوقشان که امروز استفاده میکنند، تغییر نخواهند کرد و کسانیکه در این موضوع بحث میکنند باید بخاطر آورند که آزار بمسلمانهای حبشه بآن حد رسیده که یك مسلمان مدیون که دین خود را بفردی مسیحی اداء نکند ببردگی میرود. چرا؟ چون حکومت مسیحی است اگرچه اکثریت افرادش مسلمان است.

فصل ۷

عداوتهائیکه پیرامون حکومت اسلامی است

در گفتار پیش باافراد خوش نیت و بی‌غرض صحبت کردیم ، با کسانیکه شبهاتی درخصوص حکومت اسلامی بر نفوس آنهاسایه‌افکنده وازآن‌میترسیدند ومضطرب بودند نه از آنجهت که خواهانش نباشند ، بلکه‌چون‌حقیقت‌حکومت اسلامی را نمی‌دانستند برمالازم بود که‌این شبهات‌را ازخاطر آنها خارج کنیم ، واین‌پرده‌ها را از مقابل چشمشان برداریم‌و بطریق نیکوتری با آنها مناظره نمائیم .

اینمردم‌بدام‌یك یاچندطایفه‌دیگری افتاده‌اند که‌مغرض‌وفاسدند وبرای‌اسلام‌نقشه‌های دشمنانه میکشند .

بلی‌حکومت‌اسلامی‌در داخل‌وخارج‌دارای دشمنان‌فراوانیست . درمیان آنها عده‌ای سیاستمدار کهنه کار و عده‌ای فرومایه‌و کوتاه‌فکر وهمه‌اینها درمصلحت‌مشترکشان که عبارت‌است‌ازراندن‌اسلام ازصحنه زندگی‌وحکومت، همداستان میباشند. و برای‌عقب‌زدن‌حکومت‌اسلامی باالقاء سفسطه‌های مختلف معارضه می کنند . با نغمه‌های گوناگون

برای شنونده آهنك یکنواخت درست میکنند . وشنونده هم منشأ اولیه این صداها را نمیداندو تصور میکند که پشت سر این صداها حقیقتی است ! پس برما لازمست که بماهیت این عداوتها توجه کنیم :

۱ - عداوتهای صلیبیون

موقعیت مسیحیت دراروپا وامریکا باینجا منتهی شده که بصورت یك پرچم ملی در آمده و تمام جمعیتهای مختلف زیر آن پرچم جمع شده اند.

این فریادیکه امروز بنام حمایت از تمدن مسیحی در مقابل هجوم کمونیستی بلند میکنند مانند همان فریادیستکه هنگام حمله فاشیستی ونازی از آنها بلند میشد . **وازاین فریاد منظورشان عقیده دینی نیست؛ بلکه مسیحیت پرده ایست که آنرا عموماً برای تحریك غرورملی کشورهای مسیحی بکارمیبرند** ، درحالیکه سقوط پایه های اخلاقی و اجتماعی روز بروز دربلاد مسیحی زیاد تر می شود صدای دعوت بسوی تمدن مسیحی برمیخیزد .

بااین توضیح نباید تعجب کرد که چگونه روح مسیحیت باآنکه دراروپاوامریکا روبتحلیل است درموضوع خصومت با غیر مسیحی در بلاد دیگر نیرویش یکجا جمع می شود.

باید گفت که نه غرابتی در کار است و نه معمائی که درك آن مشکل باشد . بلکه اینها یك بازی استادانه ایست بااشخاص ساده وغافل که پیرو مذاهب دیگرند ، بخصوص مسلمانها .

غرب اینگونه بمردم غیر مسیحی القاء میکند که دین عامل

ثانوی است و در زندگی و اجتماع آنها ارزش اساسی ندارد وشاهد میآورد که ببینید چطور ما در اجتماعات خودمان از قیود دین آزاد شده‌ایم. آنگاه مردم چشم و گوش بسته ما دنبال این صدا همچون گوسفند می‌روند . وخانه خود را بدست خود خراب میکنند ؛ نه بادست دشمنان سیاستمدار متقلب.

باید دانست که جنگهای صلیبی آثار شوم و بـارسنگینش را در نفوس مسلمین وعالم اسلامی باقی گذارده است . هنوز کینه ها وبغض آن درعالم مسیحی مشتعل وفروزانست ؛ ودر افکار عالم مسیحیت و سیاست آنها موقعیت بارزی باز کرده که درمراحل مختلفه زندگی آنها بچشم می خورد و ما با غفلت بیمانندی با دست خودمان دراین جنگ شعله‌ور بآنها کمك مینمائیم .

☆ ☆ ☆

صلیبون امروز فراموش نکرده‌اند که بیت‌المقدس همان قطعه زمینی است که بخاطر آن جنگهای خونین صلیبی برپاشد ٠ وقتیکه مارشال (اَللّنبي) در جنك جهانی اول وارد بیت المقدس شد ، زبان صلیبیت که درخون او وخون هر صلیبی پنهان بود بحرکت آمد بحرکت آمدتا آن شعله نهانی کینه هارا آشکار سازد ؛ با گفتن این جمله : «الآن جنگهای صلیبی بپایان رسید» .

آنها فراموش نکرده‌اند جنگهائیرا که سیاست استعماری ومنافع مادی اقتضا کرد که فلسطین از آن عرب باشد یعنی از آن اهل وساکنین

حقیقی‌اش که عربها بودند . مجدداً روح صلیبیت بحرکت آمد ، بعنوان اینکه فلسطین وطن قوم یهوداست .

این جریان ادامه یافت تادر مقابل چشم غربیها وبا اسلحه و اموال آنها وتشریك مساعی کمونیستها باین نتیجه شوم کنونی کشید (همان کمونیستی که دین‌را ازحساب‌زندگیش خارج می‌سازد ، مگر آنکه‌این دین اسلام باشد که درآنصورت بنام شیوعیت نه‌بنام صلیبیت با اسلام میجنگد . جنك می کند بحساب منافع خصوصی خودش ، چنانکه خواهد آمد) .

این‌مطلب‌را صلیبیون بطور تحقیق‌میدانندوافراد آنان هم‌بصراحت میگویند: اسلام‌یگانه دینی‌است که برای آنها خطرناکست . صلیبیون نه‌از بودائی‌میترسند ونه‌ازهندوونه‌ازیهود ،زیرا اینها عموماً ادیانیست مرتبط بقومی معین که نمیتوانند بخارج از خود سرایت کنند ودرعین حال از آئین مسیحی ذاتاً روح ترقی‌وتعالی کمتر دارد . **اما اسلام چنانکه خودصلیبیون‌میگویند‌دین متحرکی است که بهرسو پیش میرود؛ ودارای فکریست که خودش توسعه می‌یابد ، بدون آنکه نیروئی برای‌مساعدهٔ باو لازم باشد** . وهمین معنی‌است که درنظر صلیبیون خطر تلقی‌می‌شودو بهمین‌جهت برخودلازم‌میدانند که‌خودشانرا ازآن حفظ کنند وبطور عموم در مقابل آن مقاومت نمایند .

ماشرقیها غافل‌هستیم از عمق کوششهای تبلیغاتی که دراروپا و امریکا برای انتشار مسیحیت در نقاط مجهوله یا معمورهٔعالم مبذول می‌شود ، مادرك نمی کنیم که‌تنها برای کلیسای کاتولیکها چهار هزار هیأت‌تبلیغاتی است که‌در نقاط‌مختلفه‌زمین‌پرا کنده می‌شوند وبنقاط‌غیر مکشوفه کنگو وتبت‌روانه می گردند .

این‌فعالیتها تنها بوسیله هیأت‌های‌اعزامی صورت‌نمی گیرد بلکه تکیه گاه عمده‌ای‌ازمسیحی‌های‌وطنی در مراکز مختلفه عالم دارد که برای‌آنها راهها وعنوانهای گوناگونی ساخته‌است وقیافه‌های‌مختلفی بخود میگیرد که قیافه دینی یکی از آنهاست . مثلا در مصر جرجی زیدان سردبیر مجلهٔ الهلال و سلامت موسی نویسنده معروف هردو نماینده مهم‌دستگاه‌تبلیغاتی مسیحی‌می‌باشند. این دونفر بنام‌نویسندگی وادبیات وتاریخ‌دراثر غفلت شرقی ها میدان مناسبی برای عمل پیدا کرده‌اند که هیأت‌های‌مجهزتبلیغاتی عهده‌دارآن نمیتواندباشد .

یگانه‌دینی که درمقابل‌این کوششها می‌ایستداسلام استوبس ، چنانکه‌از نوشته‌های آنهامعلوم‌میشود و گاهی‌هم خودشان اینمطلب را صریحاً بیان‌میکنند .

صلیبیون می‌دانند که اسلام‌جز بوسیلهٔ حکومت نمی‌تواندبطور کامل‌تحقق‌پیدا کند ودرروی‌زمین نیروئی کسب کند - آنچنان‌حکومتی که‌عقیده‌را بصورت‌قانون درمی آورد وآنگاه‌از همین‌قانون حمایت و

دفاع می نماید . بهمین جهت بابر گشتن حکومت باسلام جنگی سرسخت و آشتی ناپذیر دارند ، جنك مستقیم یعنی با قدرت و نفوذیکه دارند مستقیماً میجنگند . و بموازات آن غیر مستقیم بوسیله اهل غفلت صدمه میرسانند . و همچنین بوسیله کسانی که منافع شخصی خودشانرا در حکومت اسلامی در مخاطره می بینند مقاصدخودشان راپیش میبرند .

درست درچنین ایامی که غربیها نمی خواهند در هیچ یك از نقاط روی زمین اسلامی وجودداشته باشد وحکومتی براساس آن بنا شود که بحقایق وافکار اسلام عمل کند و قوانین اسلامی را اجرانماید ، درهمین موقع از گوشه و کنار اقطار اسلامی که در تحت سیطرهٔ استعمار قرار گرفته است صدائی بلنداست . . . . که زمان پیش رفته وحکومتی راکه بر اساس دین قائم باشد نمی پذیرد !

صحبت کمونیستهارافعلا کنار می گذاریم . زیراانکاراو بدیانت شدیدتر ومخالفتش بادولت متکی بدین ، سخت تراست .

بطور کلی خواسته عالم صلیبی اینستکه اسلام نباید حکومت کند ؛ واین سادگی وغفلت ماست که تصدیق میکنیم اعمال صلیبیون درشرق وغرب بسط تمدن و توسعه فرهنگ وتعلیم و تربیت است .

۲ = عداوتهای استعمار گران

تفکیك میان دشمنی صلیبی ها بااسلام ودشمنی استعمار بااسلام

کاری بس دشوار است ، زیرا هریك ازاین دو دیگری را کمك میکند و بپا میدارد وخوب جلوه گر می سازد . اسلام عقیدهٔ شرافت طلبی ودین عزت است . وهنگامیکه این عقیده دردل صاحبان آن پیداشود درمقابل استعمار بسختی مبارزه میکنند . و فکر باز گرداندن حکومت باسلام روح طرفداران آنرا هرچه بیشتر بیدار می نماید ، ودر نتیجه استعمار گر نمیتواند بهره برداری کند ومسلمین را تحت قیمومیت خود قرار دهد .

اسلام به تابعینش اجازه نمیدهد که بحکومت بیگانه بلکه بهر-قانونی که مخالف شریعت اسلام باشد خضوع کنند . ودرراه استعمار این مطلب گردنه ایست بسیار سخت .

استعمار گران مانند روشنفکران وطن ما درغفلت نیستند و مانند حکام نابغه ... ماهم ساده نمی باشند . آنها پایه استعمارشانرا بر تعلیمات کامله درهریك ازفنون مربوط بعوامل و پایه های زندگی اقوامی که استعمارش می کنند قرارداده اند تاروح مقاومت رادر نطفه آن قبل از نموش بکشند ، یااینکه روح مقاومت رامیخرند ویاواداربسازش میکنند ،

واساس مستشرق شدن هم همین مطلب است . شغل مستشرقی پیدا شده تاباستعمار درقیافه علمی کمك کند . ولی از سادگی مستشرقین را میپرستیم و معتقدیم که آنها تنها اهل علم و معرفت میباشند .

ماخیال می کنیم آنها ازمنشأ وتربیت اولیه خود دورشده اند وآن وسیله راکه سبب شده است آنها بتوانند بشرق آمده اطلاعاتی کسب کنند قطع

کرده‌اند - مخصوصاً بعضی از ایشان بما خوش‌خوانی می کنند و با گفتن کلماتی زیبا درباره دین و پیغمبر ذائقه ما را شیرین مینمایند تا بتوانند ما را بخواب غفلت فرو برده و از راه دیگر مقاصد خود را در مغز ما جای دهند.

انسان گاهی میخندد - اگرچه این خنده تلخ است - روشنفکران ما با خلوص تمام تحقیقات علمی مستشرقین را بعنوان کشف جدید و علوم تازه به یکدیگر القاء میکنند و اگر کسی در بیغرضی این آقایان تشکیک نماید باو میگویند تو اهل مطالعه و تحقیق نیستی یا می گویند تو شخص متعصبی میباشی که بحث دین را بهر میدانی می کشی.

پس با کمال تأسف باید گفت: نظام و برنامه و کتب و روشهای تعلیماتی تماماً تا بامروز برای استعمار کردن روح و فکر و نفوس کار می کند.

و همه اینها اقدام غیر مرئی است برای دور انداختن عنصر دین و کنار زدن اسلام نه تنها از حکومت بلکه از میدان زندگی.

بهمین جهت تسلط استعمار نسل‌های متعددی را تربیت کرده و روز بروز هم بر آن می افزاید، بحکم آن خط مشییکه بر فرهنگ مستولی شده است. باسلام بقیافهٔ باقیمانده‌ای از بقایای دوران انحطاط نگاه می کند.

برنامه های تاریخ در مدارس و کتب تاریخ بصورتی که تدوین شده است یکی از بزرگترین مکرهای استعمار برای کشتن روح دینی

وملی است . شاگرد دبیرستان بلکه دانشجوی دانشگاه درس تاریخ را باتمام میرساند درحالیکه افکار اجتماعی اسلام ونظریات بشری آنرا نمی داند . هرچه خوانده ومیخواند جنگ است وحمله وحوادث ، واز همه اینها نتیجه می گیرد که اسلام تنها میدان جنگ بوده وهیچ وقتی میدان فکروعلم واجتماع وانسانیت نبوده است .

استعمار درمقابل حکومت اسلامی ایستاده است . معقول نیست استعماریکه بااسلام (درحالی که هنوز عقیده‌ای بیش نیست) میجنگد بگذارد این عقیده مبدل بقانون متبوع شود . اوسعی میکند که قوای روحانی اسلام برای مسلمین نیروی مادی بارنیاورد .

مستعمرین مانند ماغافل نمیباشند . مائیم که ازدعوت محکم قرآن غافلیم که میفرماید : **وَاَعِدّوا لَهُم مَااستطعتم مِن قوّةٍ ومِن رِباطِ الخیلِ** **: درمقابل دشمنان هرچه میتوانید قوه وقدرت وبخصوص اسبان سواری تهیه کنید تا بدینوسیله دشمنان خدا ودشمنان خود را بترسانید .**

☆ ☆ ☆

هیچگاه از خاطر استعمارگران فراموش نمیشود که حکومت اسلامی تجهیزات دولت راتماماً اسلامی میکند ، وهمانطور که اقتصاد وجنگ وتعلیماتش را اسلامی میکند ، اجتماعش راهم اجتماع اسلامی میسازد . وهیچ خطری برای استعمار (ظاهر ومخفی) از حکومت

اسلامی بزرگتر نیست . همچنین استعمار درك میکند که پیدایش حکومت اسلامی دولت را بسوی عدالت درحکومت وعدالت دراموال برمیگرداند استعمارهمواره مراقب است که مباداحکومت بدست مردم بیفتد زیرا دراین صورت ملت بآسانی خاضع نمیشود . بایدیك طبقه دیکتاتوری حاکم شود . طبقه‌ایکه دارای تسلط های استبدادی و ثروتهای قوی باشند . بااین طبقه استعمار میتواند معامله کند ، زیرا اولاعدهٔ آنها معدوداست ، ثانیاً بقاءآن هیأت حاکمه محتاج کمك استعماراست تا اورادرمقابل ملت سرپانگهدارد . این طبقه خاضع کردن توده مردم و ادارهٔ سیاست استعمار را عهده دارمیشود ، واستعمار در پشت آن قیافه خود را پنهان میدارد و خودش را نشان نمی دهد که موجب هیجان ملت گردد .

☆ ☆ ☆

بایددانست که میان استعمارودیکتاتوری درحکومت ومال هم‌پیمانی طبیعی وجود دارد ، هر کدام از ایندو بدیگری تکیه میکند و هریك مصالح خودرا بادیگری مبادله‌می نماید ، وآنچه را که‌مستعمرین دربلادخودشان ازآزادی وعدالت بهره‌مندنداجازه نمیدهنددرمستعمرات ومناطق نفوذ استفاده‌شود . زیرااین مستعمرات درمقابل‌استعمار می‌ایستند تا از مظالم اجتماعی استعمار خلاصی پیدا کنند . همچنین استعمار کنندگان داخلی‌یعنی ایادی‌بیگانه حاضر نیستندمشکلاتی که

استعمار سر راه ایجاد کرده است برطرف شود. زیرا مردم در آنروز که ازاستعمار رهائی یابند درمقابل حکومتهای دست نشاندۀ خارجی ایستادگی می نمایند.

وچون درحکومت اسلامی صحیح امکان این هست که برای مردم عدالت مطلقه درحکومت ومال ایجادسود البته استعمار با آن می جنگد وسخت هم می جنگد، گاهی روبرو وگاهی پشت پرده های طاغیان و استثمارگران داخلی، پشت پرده باصطلاح آزادیخواهان وروشنفکران، پشت پرده دستگاههای فرهنگی، چه خودشان متوجه باشند و چه متوجه نباشند.

بلی استعمار گاهی اجازه می دهد که صورت بدلی ازحکومت اسلامی قائم شود آنهم درنقاطی از کره زمین که دراثر جهالت عقب مانده است، و در سایه استثمارگر و ظالم زندگی می کند، تانمونه زشت و منفوری ازحکومت اسلامی بلکه نمونۀ بدی ازخوداسلام درست شود.

ودر اینجاست که سروصدای غافلین و مغرضین بلند میشود: میگویندنگاه کنید اینست حکومت اسلامی که استبدادی وظالمانه است، شهوترانی وفجور است، عقب ماندگی وانحطاط است. اینست نمونه زنده حکومت اسلامی.

مردمان پست وفرومایه ازشادی درپوست نمیگنجند، وتوده های ساده مردم هم اطراف آنها حلقه میزنندوخوشحالی میکنند. استثمارگران

هم باین فرومایگان و آن مردم ساده میخندند و با اطمینان خاطر میفهمند که اینها صاحب حکومت اسلامی نخواهند شد . بالنتیجه استعمار گران بمقاصد خود نائل میگردند و اینمردم بیچاره در محیط تسلط استعمار با یکدیگر کشتی می گیرند ودادوفریاد میکنند ، مانند موشهای لاغر و بدبخت که در توی دام سروصدا راه میاندازند .

۳ - دشمنی های سر کشان واستثمار گران

سابقاً اشاره کردیم که میان حکومت اسلام و استثمار گران و متجاوزین چگونه تضاددائمی میباشد ، مگر آنکه اسلام تنها روپوش موهومی باشد نه دارای حقیقت ولی متجاوزین واستثمار گران اطمینان بغفلت همیشگی تودهٔ مردم ندارند و نگرانند از اینکه روزی جامعه مسلمان بیدار شود وخود را در سایه حکومت اسلامی قرار دهد، و درخواست حقیقت اسلام را نماید نه قشر آنرا. و آنروز اسلام برای مسلمین سلاحی قوی و حجتی محکم و عامل بیداری باشد. در صورتیکه امروز در اثر تعبیر و تفسیر غلط وسیلهٔ تخدیر شده است .

سودپرستان و سر کشان خوب میدانند که لگام زدن و تسخیر کردن مردم بر خلاف عقاید دینی آنها کاری است بس دشوار **بدینجهت اجازه می دهند که مردم دارای عقاید قشری باشند و خرافاتیرا که شبیه دیانت است بپذیرند اما وقتی عقاید ریشه دار وحقیقی که لازمه اش دفاع از حقوق فرد و اجتماع است پیدا شود ، حس خود خواهی ومطامع**

استثمار گران در مقابل حکومت اسلامی قرار میگیرد .

دشمنان اسلام چه نگرانی دارند ازمسلمانیکه اثرش تنها جنبش لب ومظهرش فقط بهم خوردن دانه‌های تسبیح یازمزمه دعا وتلاوت آیات باشد ، یاهودج وحامل پیران وضعفاء درطواف حج ، که هفت مرتبه دور خانه خدا بگردند ، وبندشترهارا با تشریفات رسمی بکشند ویاجشنی بر پا شود که در آنجا قصیده بخوانند واسپند دود کنندونقل بپرانندیا شخصیتها بنام دین وجشن دین خلعت بپوشانند ؟ و . . . و از این قبیل مسائل که متجاوزین واستثمار گران اصرار میورزند تاملت‌ها وجمعیت‌هارا تنها باین امور مشغول نمایند .

اماوقتی واقعا اسلام حکومت را بدست گیرد وشرایع اسلامی را در امر حکومت وامورمالی تنفیذ کند وحقوق انسانی واجتماعی وقانونی بهر فرد وجماعتی بدهد و میان شعائر عبادتی وشرایع قانونی فرق نگذارد

دراینجاست که اسلام راخطریکه بایداز آن پرهیز نمود تلقی مینمایند بلائی است که باید آنرا دفع کنند ، دراینجا میدان جنگی است که طاغیان و سرمایه‌داران مترف وعیاش باتمام قوا وارد آن می شوند؛ ودراینوقت است که استعمارگر با استثمارگر مخلصانه تبادل نظر میکنند ؛ ودردفع این خطر مصلحتهای خودشانرا باهم تلفیق مینمایند ومیکوشند که این خطر راازخوددورسازند ، ومتفقا درمقابل این طوفان که اگر پیش آید این دسته و آن دسته راغـــرق خواهد

کرد بایستند .

اینجاست که استعمارگران و سرمایه داران حتی نفوذ کمونیستی را کوچك میشمارند ؛ بااینکه میدانند که هیچ امری در مقابل کمونیستی مانند عدالت اسلامی مقاومت نمی کند . زیرا استعمارگران ورفقاشان می دانند که کمونیستی از خارج خانه واردمی شود ومیتوان او رابازور یامغالطه دیریازود بیرون کرد . ولی اسلام درداخل خانه و درقلوب مردم است ودارای منطق محکم وبرهان روشن است نه مغالطه برمیدارد و نه انحراف .

اسلام است که در ضمیرو نفس هر فردی روح عزت طلبی و کرامت-جوئی رابجنبش می آورد ومانع می شود که باحکام مخالف شریعت تسلیم گردد . اسلام درمقابل هر تسلط وقدرتی نیروی مقاومت وپیروزی میبخشد این اسلام است که باتسلط حکومتهای استبدادی ساز گار نیست ومستبدین درزمینه اسلام صحیح ضمانت بقاء ندارند .

این اسلام است که بااختیارات وسیع حکومتش املاك و ثروتها را باعدالت محدودمیکند .

اسلام اختیار می دهد که حاکم در کرایه خانه ها ودر کارمزد دخالت کند وامور عام المنفعه و سازمانهای عمومی راتأمین کند ، از احتکار جلوگیری نماید ؛ ربارا ممنوع سازد ، وازسود فاحش وتصاحب دسترنج دیگران جلوگیری کند . اسلام باطبقات سودپرست ساز گار نیست ، و

تضمین بقای این طبقه را نمی نماید .

اینجاست که مستبدین وسودپرستان در برابر دعوت اسلام تنها آهن و آتش را بکار نمی اندازند ، بلکه رجال حرفه ای دین و نویسندگان مزدور و نشریات مبتذل را هم وارد معرکه می کنند ، و این اشخاص را وسیلهٔ زور گوئی و مسخره کردن و هو کردن قرار می دهند · ودرمیان این جمع چند نشریه جوان سبکسر راهم برای انجام مقاصدشان همصدا می کنند.

وعجب اینست که جماعتی از مردان خوشفکر با این جریان کشیده می شوند ووسوسه های سرمایه دارانرا برعلیه دعوت اسلام تصدیق میکنند وتصور میکنند که حکومت اسلامی با اینها بد رفتاری واذیت خواهد کرد و میترسند که اگر حکومت واقعی اسلامی پیدا شد ، دیگر آزادی فکر نخواهد بود، چنانکه استثمار گران وطاغیان با بلندگوهای خودشان اینهارا میترسانند .

بایددانستکه حکومت اسلامی بدرفتاری بافکر مستقیم نخواهد داشت ، وباهیچ وضع پسندیده ای مخالفت نخواهد کرد . بلکه بااوضاع ظالمانه میجنگد ، وباتسلطهای فاسدروبرو می شود ، وبرای فکرهای ناصحیح ویاوه گوئیهای بی ارزش مادهٔ کشنده است ، وجنگش بامفاسد مانند حکومت استبداد با آهن و آتش نیست ، بلکه بامناظره نیکو است، وباپیش بردن زندگی در طریقی که اجازه فراغت بمفسد نمیدهد ، و اشخاص بیکار درمسیر زندگی اسلامی اصلا پیدا نمیشود .

☆ ☆ ☆

۴ - دشمنی های دینداران حرفه‌ای

شاید عجیب‌ترین دشمنی‌ها برای اسلام دشمنی کسانی است که دیانت راحرفه قرار داده‌اند . این متدینین حرفه ای با اینکه ملل و مسلکهای مختلف وفرق و مذاهب گوناگون‌دارند ، امابحسب ظاهر ازهم دورنیستند . همهٔ اینها میدانند که دراسلام طبقه‌ای بنام‌رجال دین وجودندارد که بنام آن ارتزاق کنند وغیرازآن‌عملی انجام‌ندهند که‌راه معیشتی داشته باشند .

دین‌دراسلام حرفه‌نیست مگر آنکه کسی بتربیت وتهذیب‌اخلاق مردم مشتغل باشد که اینکارهم‌مانند سایرتعلیمات‌انسانیست، یا بشغل قضاوت درشؤن مختلفه بپردازند . بطورخلاصه هر کس درهر عملی تخصص‌داردبآنوسیله‌انجام‌وظیفه‌می‌نماید . اینهاهمگی‌میدانند که‌اسلام حقه‌بازها وحیله گرها راطردمی کند.یعنی آنهائی که درپیرامون اسلام خرافات راجمع‌می‌نمایند .

اسلام عقیده‌ایست ساده و روشن ، مسأله**شفاعت‌ها و دعاها و وردها ازارکان حکومت اسلامی شمرده نمی‌شود . بلکه‌اتکاء و اعتماداین‌دین بعقیدهٔسالم وخطمشی‌صحیح‌وعمل‌صالح وکوشش مفید وبانتیجه‌است .**

اگراسلام حکومت کند اولین‌اقدامش‌اینستکه اینهارا وامیدارد

که عمل مثبتی انجام دهند تا تنها بعنوان دین اعاشه نکنند . همچنین دراویش را که اسلام برای آنها درمیدان زندگی جائی نمی‌شناسد ، ودردولتش کاری بآنها ندارد .

دیانت راحرفه قراردادن گوشه‌ای ازنظام اجتماع مختل امروزی است ویك قسمت مهم ازوسائل حکومت دراین نظام مختل میباشد . وقتی اوضاع درست شد واین ابزارها در راه صحیح خود بکارافتاد ، آنگاه دکانهائیکه دین راحرفه خود ساخته‌اند نه مشتری دارد ونه بازار ، زیرا درآنصورت دین بخودی خود بمعنای عمل ومسلك ونظام واجتماع تبدیل می‌شود . ودیگر تنها حرف وشعاروورد وذکر نخواهد بود .

این حقیقت واضح را متأسفانه رجال دین بافکروتعقل درك نمی - کنند ولی بااحساسات وفطرتشان درك می‌نمایند . مخفی نماند که ما تردیدی درذکاوت اینگونه اشخاص نداریم . اغلب اینها دارای هوش سرشار وسرعت انتقال واستعدادهای خارق العاده میباشند ، البته اگر این افراد در سایه نظام صحیح و صالحی باشند ازاستعدادهاشان درراه صحیح استفاده خواهدشد . وچه‌بسا اجتماع ازذکاوت ومهارت آنان بهرهٔ شایانی ببرد . ولی در حال حاضر این طبقه تنها سپری هستند برای دستگاه استعمار ودانسته یاندانسته مورد استفاده استثمارواستعمار قرار گرفته اند .

۵-دشمنی‌های مردمان عیاش و بی بند و بار

وضع مسلمین درحقیقت به‌یك‌اجتماع منحط و بی‌بندوبار ومریض مبدل‌شده که پیدایش آن بسبب عوامل بدی است که ناشی از اختلال اجتماعی‌است وما مشخصات آنرا درصفحات گذشته نشان دادیم . وهم - چنین ناشی از جریان بین المللی است که در خلال دو جنگ جهانی گذشته بکشورهای اسلامی سرازیرشده .

وجنگها بالطبع بنای‌هر اجتماعی‌راسست‌می کند ، و بی‌بندوباری وسقوط اخلاقی رابهمراه خودمیکشاند ، برای آنکه افراد در معرض خطر ومرگ‌هستند . حالت جنگی‌غارت هرمتاعی را که دردسترس‌است کاری فطری وضروری‌میداند ، اسباب وعوامل‌هرچه‌میخواهدباشد .

مسلماً مابیك وضع اجتماعی رسیده‌ایم که‌فحشاءدر آن‌شیوع پیدا کرده‌است . انحطاط اخلاقی‌ازهرطرفش پیداست. خواه‌بی‌بند وباری وفساد بغریزه جنسی مربوط باشد ، وخواه بتعهدات و وجدان وخواه باخلاق‌عملی وراه‌ورسم‌زندگی .

این‌جمعیت‌های‌بی‌قیدوهوسران ، از مردوزن ، بدون شك‌وقتی نام‌حدوداسلامی‌را میشنوند ترس بر آنها مستولی میگردد زیرا حدود اسلامی که‌درخصوص زن‌فاحشه ومردزناکارمقررشده است آنانرا در جای خود می‌نشاند ، وجنایتکار را در فشار قرار میدهد ، و زنهای

پراکنده در گردشگاه هاواماکن فسادرا بخانه های خودشان برمی ـ گرداند ، خانه‌هائیکه در آن برای زنها ودختران بیکاره کار پیدامیشود وجلوی بسیاری ازمفاسد رامیگیرد ، فسادهائی که از بیکاری است و مطابق قانون زندگی بیکاری و فراغت بهر فکر وعمل زشتی منتهی مـی شود !

☆ ☆ ☆

درصفحات گذشته گفتیم که ازطرف اسلام برهیچ زن فاضله ای که میخواهد در حدود شرف وعزت بانشاط انسانی خود زندگی کند ترس نیست . لکن این لانه‌های فساد که موردبحث است خودشان بهتر میدانند که این شرط بانشاط آن منازل سازگارنیست و آن آزادی و شرافت دامنه داری را که اسلام بزن می دهد رنگ نشاط امروزی رانمی‌پذیرد !

این گروه های عیاش ازمردوزن ، که‌توصیف نمودم ، این‌مردمی که‌آزادی وسیع وشرافتمندانه‌ای را که‌اسلام بهرمردوزن شریف عطا می کند برای‌نشاط خودکافی نمی‌بینند ، ومیخواهند بدون قیدوشرط هرچه‌طبع سرکش مایل است‌انجام دهند ، البته از حکومت اسلامی می‌ترسند ، پس‌این افرادطبعاً دشمن‌حکومت اسلامی‌هستند. حکومتی که‌اجازه اینگونه مفاسد را نمیدهد .

این‌جمعیت‌ها برای خود مجامعی‌دارند که اینگونه‌شهوترانی‌ها

درآنجا پی‌ریزی می‌شود ، ونشریاتی هم‌هست که باآنها کمك میکنند ودستگاه حکومت هم وسایلی را در اختیار آنان قرار می‌دهد ، و در میدان اجتماع هم‌ازهر گونه تسهیلات استفاده مینمایند .

مطلبی راکه در اینجا باید متذکرشد اینست که قسمت عمدهٔ سروصداها که علیه حکومت اسلامی بلند می‌شود ، ازاین مجامع واز این لانه هاست ، از این لاشه های متعفن ناشی از آن اجتماع گندیده است ، اجتماع گندیده ایکه نه‌تنها در آن دزد ومست فرو رفته بلکه سرهای‌بزرگان وخانواده هائی‌دراین منجلاب فرورفته که تصورچنین فسادی درحق آنها نمیرود .

عداوتهای کمونیستی وکمونیستها

قبلاباید دانست در این چند قرن اخیر که قدرت سرمایه‌داری باوج رسیده بود وثروت ومناصب ومزایا در اکثر مناطق روی زمین بدست اشخاص معدودی افتاده‌واکثریت‌مردم‌ازحقوق‌فردی‌واجتماعی ولوازم عادی زندگی محروم گشته بودند ، درگوشه وکنار کشورها محرومین صدای‌مظلومیت را بلند کرده‌ومطالبهٔ‌حقوق ووسائل‌زندگی مینمودند ، متاسفانه هروقت‌دهان بازمیکردند ازیك‌طرف طبقهٔ‌اشراف ومالکین‌وسایر ثروتمندان‌ومتنفذین آنانرا بعنوان‌بی‌دینی وچشم‌دوختن باموال دیگران و بی‌غرضگی وتنبلی وجهالت ولاابالیگری منکوب

میکردند وازطرفی تزارها وقیصرها وسلاطین آنانرا بنام اخلالگر و بهم زدن امنیت وتجاوز محکوم وتحت شکنجه قـرار میدادند . این ستمدیدگان بیچاره وفلسفه‌ای میگشتند که بتواند محرومین راتحت یك پرچم گرد آورد . وچون فشارهیئت‌های حاکمه باین ستمدیدگان دراثر ناتوانی‌وبی‌یاوری بیشتر میشد واین تنهائی نتیجهٔ حملات مردم وتهمت بیدینی اشخاص باصطلاح متدین‌بود ، محرومیت وشکنجه اینها را کم کم مجبور میکرد یکباره فریاد بزنند :اساساً دین وخدارا‌قبول نداریم .

جنك جهانی‌اول باتمام نزدیك‌شد غالب‌رؤساء ممالك‌وزمامداران بواسطهٔطول دوران‌جنك وتلفات‌مالی وقشونی ومهمات‌تا حدی‌مقاومت خودرا ازدست داده‌ونمیتوانستندطغیان‌ستمدیدگان را ازمیان بردارند وتصادفاً در میان محرومین عدهٔ بودند که از فلسفه کمونیستی اطلاع داشتند، موقع را مناسب دیده دعوت خود را آشکار ساختند وشعار (ستمدیدگان ومحرومین گردهم‌آئید) از نقاط مختلفهٔ روی‌زمین‌خاصه از کشور روسیه بگوش جهانیان رسید وبایك جهش سریع وقوی در روسیه کاملا ودر سایر ممالك‌تا حدی‌حکومت وقدرت‌بدست آوردند . از آن تاریخ فلسفهٔ کمونیستی وحکومت کمونیست روسیه‌برای مقابلهٔ ادیان وسایر حکومت ها قیام کرد .

اکنون که این مقدمه را شرح دادیم لازم‌است عداوت جهـان

کمونیستی با حکومت اسلام تشریح شود چنانچه در صفحات گذشته عداوت‌صلیبیین‌واستعمارگران‌وکسانیکه دین را حرفهٔ دنیاقرار داده بودند وهم‌چنین اهل فسق وفجور وشهوترانان گفته شد .

عداوتهای کمونیستی

کمونیستی ازنظر فلسفهٔاتکاء بامور مادی ، مؤثری خارج از امورطبیعی راقبول ندارد (بااینکه درامور اقتصادی از پارهٔ جهات به مقررات اسلامی منطبق است) واز ساعت اول حقیقت بالاتر از افق ماده‌رامنکرمیباشدومسیر تاریخ‌جهان‌راصرفاً ناشی‌ازجریان‌طبیعت‌میداند وبهمین‌جهت اساساً به عظمت‌افکاربزرگان دین‌ورسالت وتعلیم‌وتربیت پیغمبران درتحولات اجتماعی ارزشی قائل نیست برعکس ، اسلام نه تنهادرامورزندگی‌بلکه درکلیهٔ شئون‌آفرینش برای خدا حسابی‌باز میکند و مردم را موظف میداند که همواره متوجه مبدء زنده و مدبر دستگاه خلقت‌باشند ودرهرحرکت‌وسکونی‌ازخداوند کمك‌بخواهند. درهرکارمطابق خواست وارادهٔ اورفتارنمایند ، درهرامری رضای‌اورا هدف‌نهائی قراردهند وبدون اجازهٔ اوازهیچ‌کس اطاعت نورزندبنابر این‌کمونیستی در پیدایش جهان ومسیر زندگی وشئون انسانی ذاتاً مخالف افکاراسلام است وبالطبع هرصاحب عقیده وفکری بامخالفین خوددرحال مبارزه میباشد .

غالباً صاحبان یك مسلك در اثر ریشه گذاشتن آن در دلشان فراموش میکنند که مسلك راه هدف است وازشدت علاقه خود مسلك راهدف قرارمیدهند وتعصب شدید به پیشرفت آن میورزند و کمونیستها ازاین قاعده مستثنی نیستند ولذا کمونیستی رابچشم وسیلهٔ عدالت نگاه نمی-کنندتامتوجه شوند سراسردین مقدس اسلام رعایت عدالت اجتماعی است بلکه درنظر آنان کمونیستی حکم هدف داردوخیلی اهتمام میورزند همهٔ راههای دیگر بروی مردم بسته شود تـا چارهٔ غیر از کمونیستی نداشته باشند وریشهٔ مخالفت بااسلام دراین نقطه متمرکز می باشد .

کمونیستی برای نشر دعوت خود وتهیه طرفداران زیاد وبدست گرفتن حکومت درهمه جهان ناچاراست به ستمدیدگان ومحرومین ملل مختلفهٔ روی زمین نظامی بهتر از سرمایه داری خاصه در مسئله اقتصاد عرضه بدارد ومی بیند اسلام در عین حالیکه حق خدارا محفوظ نگهداشته وشرافت روح وانسانیت را بحساب آورده ، میتواند عدالت اجتماعی ورفاه وآسایش بهتر وپا برجاتر به بشر ارزانی دارد. بیدرنك احساس خطر میکند زیرا ازبی سامانی اوضاع اجتماعی ونا امیدی تودهٔ مردم استفادهٔ سرشار میبرد. جهان کمونیستی درسالهای اخیر این مطلب راکاملا درك کرده ومی بیند مسلمانان بسبب اعتقاد به خداوسایر نوامیس دین حاضر به قبول مرام کمونیستی نمیشوند لذا برای جنك با دعوت

اسلامی همه قوای خود را بسیج کرده و کوشش فراوان بکار میبرد وبرضد حکومت‌اسلامی تبلیغات دامنه‌داری انجام‌میدهد واین تبلیغات رادر دوشعبه میخواهد پیش‌ببرد :

شعبهٔ‌اول کمونیستی کوشش میکند حکومت اسلامی را در قیافهٔ زشتی نشان دهد و باین ترتیب سوء استفاد میکند که به مردم بی‌اطلاع از نوامیس و جاهل بمقررات این دین حکومت هائی راکه امروز بنام اسلام‌خوانده میشوند تشریح و توصیف می‌نماید و میگوید اینست حکومت اسلامی که‌نه عامل ترقی ورفاه‌است‌ونه برپایهٔ اصول قابل‌درك است وهمواره برضد منافع تودهٔ مردم زحمت کش تفسیر میگردد . و میگوید این حکومت مخالف آزادی مردم و افکار آزادیخواهی است .

شعبه‌دوم جهان کمونیستی‌اصرار میورزد ومیگوید در زندگی امروزی‌جهان‌به دوبلوك تقسیم شده‌است : بلوك شرق - بلوك غرب ، اگر به‌شرق‌نه پیوندی بایستی‌خودت‌را بغرب‌بچسبانی وفکرنیروی سوم درعالم‌بخودی‌خود تقویت غرب‌وسرمایه‌داری میباشد .

وشمااى‌خوانندهٔ گرامی اگر صفحات گذشته کتاب مارا بدقت مطالعه کرده‌باشی سوء نیت‌واغراض این‌تبلیغات و سفسطه‌های آنهارا بخوبی‌درك میکنی . کافی است‌متوجه باشی‌حکومت‌اسلامی‌آن نیست که‌امروز مدعیانش آنرا دارندوهم‌چنین میدانی ملتها مجبورنیستندبه

یکی ازاین دوبلوك بهپیوندند ، بلکهمسیر اسلامیرا پیش گرفتن بهتر ومفیدتر ازملحق‌شدن بهیکی از این دوبلوك است. وپیروی کردن از اسلام ، تقویت سرمایه داری نیست،وهمانطوریکه شرح دادیم اسلام بیشترطرفدار ضعفاء بوده وهست وچنانکهعملادراوایل تاریخش نشان دادهعامل‌ترقی‌میباشدوهیچ مرام‌وجمعیتی مانند‌اسلام آزادی‌فکروبیان اعطاء نمیکند (**لااکراه‌فی الدین‌قدتبین‌الرشدمن‌الغی**)وبرای‌پذیرش این دین اکراه در کار نیست زیرا راه رشد از گمراهی آشکارا جدا است (سورهٔ بقره)

فصل = ۸

نتیجه فصول گذشته

فهمیدیم که اوضاع کنونی قابل بقاء ودوام نیست اگر چه درحفظ آن بکوشند . بلکه نیروهای تولیدی راسست و ناتوان میکندوسرمایه‌های موجودرا نابودساخته‌وازمقاومت درمقابل خطرهای داخلی وخارجی بازمی‌داردوهمه‌پایه‌های انسانیت وشرافت وعزت رامتزلزل میسازدو برما لازم است که برای بر طرف کردن این مفاسد ومخاطرات ازامکانات موجوده حداکثر استفاده‌را نموده یك راه صحیح پیش بگیریم.

ودانستیم که استعمارگران درداخل عالم اسلامی وخارج آن کوشش میکنند بهرقیمت است وضع موجودرا حفظ نمایند وکشمکش های شرق وغرب وسرمایه‌داری وکمونیستی وطرفداران آنهاهم درمیان ملت ها همه‌برای استعمار وبهره برداری ونفوذ وتسلط و بالاخره حفظ وثبات وضع موجود است وقیافه‌حمایت وجانبداری ازضعفاء برای جذب ملتها بسوی خودشان میباشدنه برای تامین منافع محرومین وستمدیدگان.

ونیزدانستیم که اسلام قابلیت آنرا دارد که‌مشکلات اساسی مارا

حل نموده و بما عدالت اجتماعی وسیعی ببخشد و چون در میان ما مسلمانان سابقه‌دار است و بمقیاس قابل توجهی به‌نوامیس و افکارش آشنا بوده و خو گرفته‌ایم از هر مسلك دیگر بهتر عملی میگردد . ونتیجه‌عملی موقعی عاید می شود که اسلام با نظامات و مقرراتش حکومت کندنه اینکه درمساجد وتکیه‌ها منزوی باشد یا فقط یك اعتقاد قلبی باشد و اشخاصیکه بسبب پاره‌ای ازشبهات تصورمی کردندحکومت اسلامی مناسب روز نیست جواب آنانراهم گفتیم وروشن کردیم که بیشتر این شبهات در اثر عداوت صلیبیین ومخالفت استعمارگران و سوءنیت صاحبان قدرت داخلی وضداسلام و بلکه‌ضددین بودن کمونیستها بمردم ساده تلقین میشود.

اکنون چه باید کرد؟

آیاجز تعقیب آمال بوسیلهٔ تحقق بخشیدن به حکومت اسلام آنهم بدست خود ملت مسلمان نه باتکاء سرمایه‌داری یا کمونیستی یا شرق یاغرب چاره‌ای هست ؟

خوانندهٔ عزیز! بامطالعهٔ فصول قبلی بخوبی دریافته‌ای که توده‌های محروم وستمدیده بایدراه‌چاره‌راخودبپیمایند ، دیگران کمك نخواهند کرد . در انتظار آنان مباش. آری دیگران و حتی احزاب و جمعیتهای موجودداخلی ومجالس باصطلاح مقننه با شرایط کنونی ومجامع بین‌ـ المللی وجراید ونشریه‌های امروزی هیچکدام دوای دردرانمی کنند :

(احزاب)

بطور قطع می‌شود گفت در ممالك اسلامی گردانندگان و بلکه اکثر افراد احزاب و جمعیتها نه اطلاع کافی از نوامیس اسلامی دارند و نه دردو گرفتاری توده مردم را متوجه می‌شوند زیرا طرز فکر وطرق استفاده ومحیط زندگیشان با نحوهٔ تفکر اکثریت مردم مسلمان و محروم بسیار متفاوت است .

(سنا یا مجلس اعیان)

شرایطی که مقررات موجود برای انتخاب سناتورها معین می نماید فقط برای طبقات ممتاز (که از نظر زندگی بسیار مرفه و راحت هستند) امکان پذیر است ولذا ممکن نیست یکنفر مسلمان ستمدیده درمحیط فعلی حائز آن شرایط باشد .

(و کلای مجلس شوری)

آیا امکانات موجوده کافی است (در مقابل زدوبند های کنونی برای انتخاب کردن وانتخاب شدن) یکنفر محروم برای رفتن بمجلس شوری باداشتن لیاقت موفقیت تحصیل کند، یااینکه پول ونشریات و دولت وقوای انتظامی و احزاب ودستجات سیاسی وخیلی از اتحادیه ها

برای انتخاب هیئت حاکمه فاسده وعمال آنان بجریان می‌افتد؟ آیا تودهٔ مردم مسلمان ستمدیده دارای تشکیلات واتحادیه هائی است که با کمك‌های مالی ومعنوی وفنی برای موفقیت قدم بردارند؟! **در نتیجه احزاب ومجالس وهیئت حاکمه دریک طرف وملت‌های ستمدیده محروم درطرف دیگرمی ماند وناچارمبارزهٔ ملت باهیئت حاکمه وطرفدارانش ادامه دارد تاروزی که مسلمانان برای رسیدن به هدف - های مقدسشان همت گمارند وتشکیلاتی ایجاد کنند مطابق افکار خودشان ودرمیدان مبارزهٔ انتخابات وغیر انتخابات پیروز شوند.**

ومادامیکه این تشکیلات بوجود نیامده چشم دوختن ملت مسلمان بمبارزات دیگرو پیروزی حزبی ومرامی وجبهه‌ای برحزب یامرام یاجبههٔ دیگر بیهوده است و نباید انتظاررفتار منصفانه داشته باشیم از کسانیکه به کرسی‌های مجالس می‌نشینند **زیراازطرف ماانتخاب نشده‌اند تااز حقوق مسلمین دفاع نمایند** این حقیقت را تجربیـات تلخ گذشته تأیید کرده است و اتفاق نیافتاده مبارزات حزبی بمنظور تأمین منافع مردم باشد بلکه همواره برای رسیدن بمقام و نفع شخصی وتأمین تقاضای دوستان وخویشان بوده است ولذا هنگامی که سیاهی خطری بیکی از منافع استعمار وسرمایه‌داری روی آورد، احزاب وو کلای منتخب آنان کینه‌هارا فراموش کرده وخصومت ومبارزه راترك نموده ،همگی در مقابل خطر صف واحد تشکیل داده واز منافع سرمایه‌داران دفاع کرده وبرضد مصلحت مردم ستمدیده قیام می‌کنند.

کافی است بصورت مجلس های پارلمان ها در گذشته مراجعه کنیم تا بخوبی درك شود هر وقت پیشنهادی بنفع جامعه بمیان آمد (مانند مالیات تصاعدی یا مالیات بردر آمدهای غیرمترقبه‌یاتشکیل اتحادیه کارگران بدون دخالت‌دولت‌ها یامسئلهٔ غیرقابل تملك بودن اراضی‌موات یانظائر این مسائل) فوراً لایحه طوری تنظیم می‌شود که منافع‌هیأت حاکمه ، و اعوان و انصار آنان کاملا محفوظ شود . فقط قیافهٔ ظاهرمطلب ، برای‌اشخاص ساده‌لوح ، فریبنده است وکارگران وزارعین تصورمی‌کنند جریان بنفع آنان تنظیم می‌شود .

تشریح علمی این‌رقم‌قوانین ، و بیان ضرر ومفاسدآنها از عهدهٔ این کتاب‌خارج‌است ، لکن‌ملاحظهٔ نتایج آنهامارا بهتر وازراه‌نزدیك‌تر ، بحقیقت واقف‌می‌سازد .

اگر احزاب و مجالس مقننه در داخل کشورهای اسلامی ، یا سازمان‌ملل ودول زورمند مدعی صلح طلبی وآزادیخواهی ، وعرضه‌دارندهٔ برنامه ، ولوایح عریض وطویل کمك بملل عقب‌مانده ، واقعاً برای کمك محرومین ، خاصه‌مسلمین ستمدیده است ، کدام بارسنگین زندگی را سبك کرده ، و کدام بیعدالتی را بر طرف ساخته ، و کدام جریان تولیدی را براه‌انداخته‌است ؟ (بگذریم از بلاعوض ویا باعوض بودنش) .

آیاهزینهٔ زندگی‌بواسطهٔارزانی‌مایحتاج‌عمومی‌تنزل‌پیدا کرده،

ویا روز بروز گرانتر می گردد ؟ آیا واقعاً در آمد کارگر ، کفاف زندگی‌عادی رامی کند ؟ آیا واقعاًاز بهداشت‌مجانی‌و تربیت‌وفرهنگ صحیح برخوردار است ؟ آیا مشکل مسکن‌در شهرها حل گشته ، و یادر دهات ، دهاتی‌بجای لانه‌صاحب‌خانه‌شده ؟ آیا آب‌و زمین‌فراوان ووسایل کشاورزی‌و سرمایهٔ لازم دراختیار دهقان وزارع قرار گرفته؟ آیا وسائل ترقی بمدارج عالیه برای عموم آماده است ؟ **آیا دیگر صاحبان قدرت ؛ اعم ازکشوری ولشکری ، برضعفاء ملل‌اسلامی بنـام قانون‌تجاوز نمی‌نمایند؟**

آیا احزاب‌و نمایندگان مبعوث آنها ودولتهای متکی بآنان برای مقابله بااین مفاسد تاکنون چه اقدامی کرده‌اند ، وچه‌نتیجه حاصل شده ؟ جزحرف‌و انتقاد ، وبازرسی‌و تهدیدهای تو خالی ، و برنامه‌های غیر عملی‌و یا مضر بحال جامعه ،وتلف‌کردن‌بودجه‌های کشوری‌و عواید مملکتی ، چه‌حاصل بدست آمده ؟

فقر عمومی‌و گرفتاریهای طاقت فرسا ، ومفاسد اجتماعی و سقوط اجتماعی‌و بیعدالتی خیلی عمیق‌و دامنه دار ، همه سر جایش باقی است .

بلی امور غیر تولیدی مانند ساختمانهای‌آسمانخراش وتأسیس بانکهای فراوان ، وساختن جاده‌های نظامی، وایجاد مؤسسات‌وسایل تجملی ، (عوض استخراج صحیح معادن واحداث کارخانجاتی نظیر ذوب آهن ، و تقویت مؤسسات تولید مواد غذائی و پوشاك ونظـائر

اینها) بسیار بچشم میخورد. **ولی حقیقت اینست که این کارهادر شرائط موجود کشور های اسلامی جز هدر دادن نیرو های پیشرفت و تعالی برای ملل محروم وستمدیده ثمری ندارد. مخصوصاً که توأم است با انحطاط اخلاقی و معنوی وازدست دادن شرف انسانیت.**

ما برای توضیح کامل مطلب ، بعنوان نمونه مسأله گرانی ارزاق را بررسی میکنیم : اقدامات دولتهای زائیده آن دستجات (باصطلاح احزاب و جمعیت) درزمینهٔ رفع گرانی عبارت است ازطرح موضوع در نشریه‌های حزبی، ویادرمجالس، ویادرمطبوعات، بعنوان انتقادازمسئولین، و بلافاصله صدور دستورهای فریبنده ازمقامات بالاتر بزیردستان خود ووعده‌های پراز گزافه گوئی بتوده مردم، وپس ازآن تشکیل کمیسیونهای متعدده، وبالاخره اعزام بازرس و تعیین نرخ و جریمه بفروشندهٔ دست آخر، در **صورتیکه خودمتصدیان امور بهترمیدانند؛ که گرانی از بازار سبز نشده تااین اقدام مفید باشد بلکه بآنجا ریخته‌شده‌است** ،ومیدانند ریشهٔ آن جای دیگر است ، ولی شهامت آنرا ندارند که ریشهٔ فساد را بکنند. زیرا گرانی مایحتاج عمومی ، براثر عواملی است که مهمتر آنها : مسألهٔ گمرك و کندی جریان تجارت ؛ ومقررات پرپیچ وخم ، و گرانی وسائط نقلیه ، ونبودن کارهای تولیدی (که ایجاب می کند متاعی چند دست گشته و بمصرف کننده برسد) ، میباشد. لکن دولتها برای مخارج بیهوده چشم بعوائد گمرکی وانحصارات دوخته، ومقررات

تودر تو، وکاغذبازی وهزینهٔ انبارومخارج کارکنان را بواردات تحمیل می کنند، وباعث کندی جریان تجارت وپیدایش مخارج اضافی میشوند. گرانی وسائط نقلیه وهزینهٔ آنها طبعاً موجب گرانی کرایه‌ها، وبالاخره همهٔ این اوضاع موجب گرانی اجناس مربوط باحتیاجات عمومی می‌شود. وپرواضح است که همهٔ این احوال دردست خوددولتهاست. پس درحقیقت عامل گرانی، دولتها میباشند که اصلاً مورد توجه نیستند، بلکه قدرت اصلاحش را ندارند. بنابراین انتظار تودهٔ مردم که این دستگاههای حاکمه (از جمعیت واحزاب ومجالس ودول وادارات و مؤسسات کنونی) دزدی را دوا کنند بیمورداست. چنانکه تاحال نشده، وروزبروز بردردها اضافه میشود.

واما احتیاجاتیکه در داخل کشورهای اسلامی تأمین می‌شود، بواسطهٔ بدی‌اداره امور؛ ونداشتن وسایل صحیح تولید، وجهات عمومی، وزیادی مخارج، تجمل کسانیکه بنحوی دخالت درامور تولید وفروش دارند، طبعاً گران تمام میشود. وهمچنین درمورد اجناس صادراتی، دولت طوری عمل نمیکند که ازربح حاصل از اجناس صادراتی جبران خسارت ارزانفروشی، در داخل بشود. واگراین مقدمات هم فراهم بشود، بازرسی ونرخگذاری، سودمند واقع نخواهدشد.

ومادامیکه دولتهاومجالس واحزاب منبعث از افراد ملت (که اکثراً مسلمان هستند) نشود، جهت نداردبرای حفظ منافع ورفاه تودهٔ

مردم ، متحمل رنج و آماده فکر صحیح گردند . بلکه معتقد هستند و می‌خواهند مردم گرفتار باشند ، و برای تأمین مایحتاج ضروری دوندگی کرده ، مجال و حالی برای قیام بمطالبه حقوق پیدا نکنند . و مؤسسات عام‌المنفعه (که برای تکثیر تولید وارزانی محصول دردست مصرف کننده است) هم بودجه‌های وسیع میخواهد وثروت دراختیار سرمایه‌داران طماع وافراد زورگوی هیأت حاکمه است که حاضر نیستند بنفع مردم محروم وستمدیده بکار اندازند .

دولتها بموازات این احوال بانقشه های شیطانی ووعده‌های توخالی مردم ساده‌را اغفال نموده وآنانرا درحال انتظار نگه می‌دارند . وازآن طرف ناله های دلخراش محرومین ، والتماس ونامه های سرگشاده ، شکوائیه ها واعتصاب وتحصن ادامه یافته ، می‌میرند وزنده می شوند **وتصور میکنند که این ناله هاممکنست افکارجهانیانرا تکان داده وبالاخره دولتهای بزرگ داوری نمایند . این نیست . بلکه استعمار باین صیحه هااهمیت نمیدهد ؛ اگرچه آنقدر داد بزنند که گلوها پاره شود** . وبخوبی می‌داند که منافعش بدست صاحبان قدرت درداخلهٔ کشورها محفوظ است . زیرا می داند از طرفی محرومین کاری از دستشان ساخته نیست . واز طرفی آنانکه قدرت دارند ، برای حفظ مقام و موقعیت خود خیلی علاقمند هستند ، اگرچه صاحبان قدرت وهم‌پیمانهای استعمار ، گاهی برای مصلحت وخواب بردن تودهٔ مردم بامحرومین چندصباحی درظاهر هم‌آهنگ می‌شوند !

نشریات

در همین فصل اشاره ای شد که نشریات وروزنامه ها و مجلات موجوده دردی رادوا نمی کنند . زیرا در موقعیتی هستند که نمی توانند درصف مبارزه بامتجاوزین واستثمار گران و استعمار (که پشت سرش سرمایه داری قوی بین المللی ایستاده است) قرار بگیرند .

اصولا باید دانست که مؤسسه مطبوعاتی پیش از هر چیز یك مؤسسهٔ تجارتی است و بر او لازم است در بودجه خود توازنی ایجاد کند تا زنده بماند و زندگی کند . و چون مصرفش محدود بدایرهٔ خوانندگان است ، باینجهت با رقابت شدید روبرو است. این وضع اقتضا می کند که اقدام پی گیرو دامنه داری برای جلب رضایت خوانندگان بعمل آورد وطبعاً احتیاج مبرم بدر آمد و خرج بیشتری پیدا می شود وارقام بودجه اش هرروز بزرگتر میگردد .

کثرت انتشارو پرتیراژ بودن ازمخارج روزنامه نه تنها نمی کاهد بلکه اگرا کتفا بدر آمدفروش بشودضرر می کند زیرامخارج یك نسخه ازهر نشریهٔ یومیه یاهفتگی بیشتر از آن قیمتی است که ازفروش عاید آن می گردد . واین حقیقت بایدبخوبی درك شود تامردم ستمدیده بدانند که یك نشریه را صرفاً بوسیلهٔ فروش نمی شودسرپا نگهداشت ، بلکه تأسیس وادامه واستفادهٔ یك نشریه متکی بدر آمدهای دیگری غیرازتکفروشی است

بطور کلی درآمد آنها اولا متکی بآگهی هاست واین آگهی‌ها اغلب مربوط بشرکت‌ها وبنگاه‌های بزرگ ومؤسسات دولتی ورفع احتیاجات کسانی است که سرمایه‌های عمده دراختیار دارند .

ثانیاً متکی ببودجه‌های سرّی موقتی یاهمیشگی است : موقتی مربوط بپرداخت وزرای هردولت است بنوشته‌هائی که تاحدی ارگان آنان بشمار می‌آیند . یا بمقالاتی است که برای پیش بردن مقاصد خریداری می‌شودویا بعنوان حق السکوت پرداخته می‌گردد وغالباً این کمك‌های سرّی دارای رقم درشتی است.

اما کمك دائمی اینان وجوهی است که معمولادولتها برای آماده کردن افکار عمومی وسیاست ثابت کشورها مطابق قراردادمی‌پردازند.

وثالثاً مبلغ معتنابهی ازسایردول برای نشراخبارجهانی (خبرهائی که‌ازنظرسیاسی واقتصادی ونظامی مورداستفادهٔ آنان می‌باشد خصوصاً ازدول بزرگ) ازبودجه‌های سرّی آنان دریافت می‌نمایندواین پولهاغیر ازوجوهی است که‌مؤسسات بزرگ‌ورجال سیاسی وبعضی طبقات دیگر . . . برای تبلیغات دراطراف آنان میپردازند.

این منابع است که دردرجهٔ اول جبران خسارت‌فروش روزنامه‌یا مجله رامینماید . وبعدازآن مطبعه‌های بزرك وساختمانهای مهم‌واسباب وابزارپیشروی یك نشریه‌را فراهم میسازد .

کثیرالانتشار بودن‌یك‌روزنامه فقط تأثیرغیر مستقیم دراستفاده دارد وآن بالابردن قیمت آگهی ها وموجب جلب توجه کسانیست که

موقتاً یادائماً بیك نشریه کمك میکنند.

حال که این قضایا روشن شد می‌فهمیم روزنامه نگاری ومجله‌نویسی بخودی‌خود نمیتواند عامل تقویت توده‌های مردم ستمدیده و محروم باشد و از طرف دیگر توده مردم نمیتوانند عامل تقویت یك نشریه باشند مگر باندازه همان دوسه‌ریال که برای‌یك نسخه‌میپردازند درحالیکه این‌عمل موجب کثرت انتشار ودر نتیجهٔ آن برای صاحبان سرمایه‌ودولتها وعلاقمندان بخبرهای جهانی بتناسب لیره ودلار وبطور کلی بنسبت مبالغ عمدهٔ آنان فایده میرساند.

آری روز نامه یا هر نشریه دیگری که صرفاً افکار عمومی ستمدیدگان‌ورنج کشیده‌هارامنعکس سازد،دولتها آنهارا طردمی کنند و همچنین‌درنظرسرمایه‌داری‌های‌محلی‌وجهانی‌وعوامل‌ونیروهای‌استعمار همه‌وهمه منفور وبی ارزش است **حتی از نظرتودهٔ مردم هم‌جالب نمیباشندزیراصاحبان‌افکارصحیحه‌و افرادمسلمانان‌واقعی مطلقا بخوداجازه‌نمیدهند باظاهرسازی وعوامفریبی‌مردم‌راگول‌بزنند** وجدان این نویسنده‌ها راضی نمی‌شود با پیش کشیدن عکس وتصویر سینه‌وران‌لخت ،مردم را بنشریه خودشان راغب نمایند وآنانرا بااین اشکال مشغول ساخته بخواب غفلت ببرند. وقهراً مردم ساده‌ای که تربیت عالی ندیده‌اند باین رقم روزنامه و مجله بی‌میل گشته وحاضر نمی‌شوند حتی‌دوسه‌قران‌راهم برای‌خرید آن خرج‌نمایند**درصورتی که‌نشریات‌دشمنان مردم واسلام‌مبالغ‌گزافی‌از داخل وخارج در**

اختیار دارند

این‌عکس زنهای‌لخت و عریان وسایر مناظر ، مخدری‌است که نشریات بتوده‌مردم تقدیم‌میدارد . که کارهای کثیف صاحبان قدرت و سرمایه‌را درخصوص شهوترانی ازخودهمان‌زنها و مناظر، نه باعکس و تصویرش، فراموش کنند .

این‌مقالات انتقادی و گفتارهای افسانه‌ای مخدر دیگری است که نشریات بوسیلهٔ آن نیروی فکری و مغزی‌طبقات محروم را بهدر می‌دهد . همچنانکه مخدرات دیگر از چای و سیگار و تریاك وسایر مواد مشابه نیروی جسمی وروحی اورابتدریج ازبین‌میبرد .

☆ ☆ ☆

دراین‌روزها استعمارگران‌ازغرب وشرق برای‌طبقات محرومه دام‌تازه ای گسترده‌اند . می گویند سازمان ملل‌میکوشد که فقرعلمی واخلاقی واقتصادی مردم ستمدیده رابرطرف سازد . می کوشدموانع پیشرفت ملل‌عقب مانده را ازسرراه بردارد ، میگویند نبایدمردم‌این کشورها بدولتهای‌قوی وسازمان ملل‌بیجهت‌بتازند . ودست‌نشاندگان آنان بوسیله مجلات و روزنامه‌هابا خطوط درشت وضع کمیسیونها و مذاکرات واخبار آنها راروزها و هفته هادر صفحات نشریه منعکس میسازند و **سالهامیگذرد ونتیجه‌ای عایدطبقات محروم‌نمیگردد وگرانی وفقرو بیعدالتی و انحطاط اخلاقی وذلت و اضطراب عمومی سرجای خودباقی است.**

آیا پخش کردن آن مطالب وسیله دیگری برای اغفال وتخدیر وتسکین خاطر وسرگرمی مردم ستمدیده نیست ؟ آیا وسیله برای جلب مردم بسوی استعمار گران نیست ؟ آیا وسیله برای انتظار تکوین عدالت اجتماعی از دول بزرگ قوی نمی باشد . همان عدالت اجتماعی که مردم تشنه او هستند اما اثری از آن نمی بینند.

☆ ☆ ☆

حال که فهمیدیم اوضاع کنونی قابل بقاء ودوام نیست استعمار گران شرق وغرب (کمونیستی وسرمایه داری) همه برای استعمار وبهره برداری و جذب ملت ها بسوی خود کوشش می کنند، نه برای تأمین منافع محرومین و ستمدیدگان. واحزاب وجمعیتها ومجالس داخلی وبین المللی وحکومتهای متکی بآنان درچه وضعی هستند و نمی شود و یا نمیتوانند دردی را دوا بکنند وفهمیدیم که اسلام می تواند حل مشکلات نموده وعدالت اجتماعی وسیعی بما عطا کند ومعلوم شد که جز با تحقق بخشیدن بحکومت اسلامی، افکار ومقررات اسلامی جامه عمل بخود نمیپوشد وشرح داده شد که شبهات مربوط بکفایت اسلام بحل مشکلات واعتراضات مربوط بحکومت اسلامی از ناحیهٔ دشمنانی سرچشمه میگیرد که منافع شخصی و اغراض خصوصی خودشانرا با بودن حکومت اسلام درخطر می بینند ، دانستیم که انتظار

کمك از دیگران چه دولتها ، چه احزاب ، چه نشریات ؛ چه دولتهای غیر اسلامی و چه مجامع بین المللی ، نتیجهٔ اقدامات شیطانی استعمار گران وعمال آنهاست . وخود این حالت عامل بدبختی واسارت وذلت وموجب عاطل کردن سوابق تاریخی و قوای مادی و معنوی مسلمانان است . **ولازم است خود مسلمانان بدست خودشان با نیروی اسلام عظمت گذشته را تجدید کرده وشرف انسانیت را تحصیل نمایند .**

کی اتفاق افتاده که یك فکر در جهان بدون مبارزه (کوتاه یا دامنه‌دار) عملی گردد . **اقوام وملی که مبارزه نکنند وسینه‌ها را برای نجات درمقابل خطرات ومهالك قرار ندهند مستحق آزادی ونجات نیستند.** باراحت نشستن، باخواب وخیال ، باچشم دوختن بکمك این وآن کاری ساخته نمی‌شود (تازه اگر بشود ما دنباله روهستیم وذلیل . از ذلتی بذلت دیگری منتقل شده‌ایم . واسم عوض شده وآقایان تغییر یافته‌اند وماهمان برده هستیم) .

کرامت انسانی وشرف اسلامی ایجاب می کند ازراهی برویم که هم نجات دراو باشد وهم آزادی . و درصفحات گذشته روشن شد که این آرزو عملی نخواهدشد مگر اینکه ملت‌های مسلمان برای رسیدن بهدف

خودهمت گمارندوتشکیلاتی مطابق افکار اسلامی ایجاد کنند تادرمیدان مبارزه پیروزشوند .

اکنون بطور کامل راه شرافت انسانی ، راه عدالت اجتماعی راه عظمت گذشته امت اسلامی معین شد ، راهیکه اگر بهوش آئیم میتواند بار دیگر مارا بهمان شرافت وعدالت وعظمت برساند .

اینك اسلام برای هرکس که بعزت و بزرگی و آزادی عدالت راغب است جواب مثبت میدهد .

اینست همان راه نجات

اینست همان راه سعادت